گفتگوهای امروز با افق های

محمدعلی فروغی

ذکاءالملک

با مشارکت:

پرویز فروغی

پروفسور حسن جوادی

محمد حسین ابن یوسف

علی سجادی

دکتر احمد کاظمی موسوی

مجید جهانبانی

دکتر اردشیر لطفعلیان

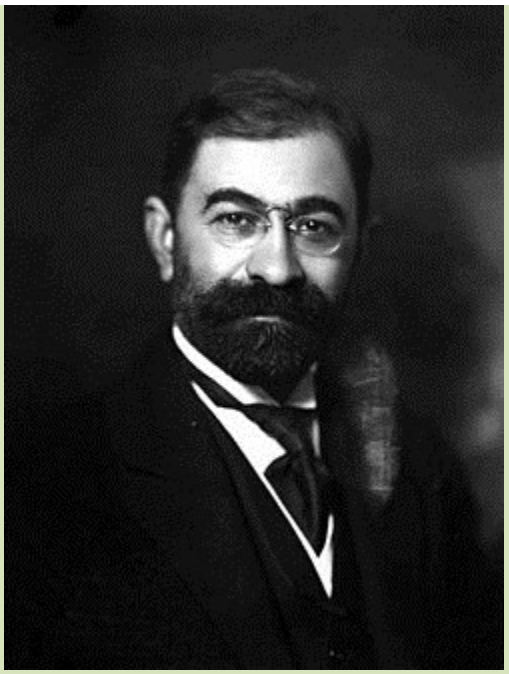

یادداشت سردبیر: ویژگی پروندهٔ حاضر، مشارکت محققان و تاریخ نگارانی است که گوشه های ناگفته و منتشر نشده، زوایای نوین بررسی یا خاطرات دست اول از خاندان های نزدیک به زنده نام محمدعلی فروغی و از دولتمردان زمان او را برای نخستین بار مطرح کرده اند. یک متن پندنامهٔ خانوادگی محمدعلی فروغی نیز توسط پرویز فروغی، نوهٔ آن زنده نام که در این پرونده مشارکت دارد، به خوانندگان تقدیم می شود. در بخش هایی نیز به رویدادها، آثار و خدمات فرهنگی این شخصیت تاریخی که از بنیانگذاران اصلی زیرساخت های ایران مدرن به شمار می رود، پرداخته می شود. از همت این بزرگواران سپاسگزاریم. **شیرین‌دخت دقیقیان**

فروغی، لرد کرزن و ادوارد براون در جریان کنفرانس صلح ورسای و قرارداد ۱۹۱۹

پروفسور حسن جوادی

استاد و محقق کمبریج

نگارش در آوریل ۲۰۲۱

هدف این مقاله: مسافرت محمدعلی فروغی، یکی از دولتمردان و ادیبان برجسته ایران به اروپا برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای و جلسات جامعهٔ ملل از دسامبر ۱۹۱۸ تا اوت ۱۹۲۰ را می توان از حوادث مهم زندگی او به حساب آورد، هرچند که هنگام این سفر رئیس دیوانعالی بوده و پس از بازگشت دوبار به نخست وزیری انتخاب می شود. ذکاءالملک در این سفر رئیس هیئت نبود، ولی بعد از مشاورالممالک (علیقلی خان انصاری) وزیر امورخارجهٔ وقت، مهم‌ترین، مشهورترین و پرکارترین عضو هیأت اعزامی ایران به پاریس بود که بسیاری از یادداشت‌ها، بیانیه‌ها، لایحه‌ها، نامه‌ها و مقاله‌های مربوط به اهداف و انگیزه‌های نمایندگان ایران را در آن کنفرانس تهیه و تدوین و به مراجع مختلف ارسال می‌کرد. این زمانی بود که انگلیس پس از شکست آلمان و عثمانی و انقلاب اکتبر روسیه، یکه تاز میدان شده و لرد کرزن ،که صراحتاً قرارداد ۱۹۰۷ را بخاطر واگذار کردن امتیازات زیاد به روسیه تقبیح کرده بود، با تبانی وثوق الدوله و دو وزیر همکارش قرارداد ۱۹۱۹ را مخفیانه تهیه می کند که فی الواقع ایران را تحت الحمایهٔ انگلیس می کرد. ایران علیرغم اعلان بی طرفی خسارات بی اندازه ای دیده بود و در وضع بحرانی بسیار بی سابقه ای قرار داشت. هدف عمده از شرکت در کنفرانس صلح، جبران خسارات وارده از طرف عثمانی و روسیه تزاری و اصلاح خطوط مرزی و استقرار استقلال سیاسی، اقتصادی و قضایی بود، ولی از همان ماه های اول، کار شکنی های

ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامهٔ موثر بود، آیا دولت ایران جرئت میکرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرئت میکرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟... اگر بدانید در فرنگستان و امریکا از بسته شدن این قرارداد [۱۹۱۹] چه محشری برپا شد. اگر می دیدید انگلیسها در عین اینکه خود را از تک و تا نمی اندازند چقدر متزلزل و نگران بودند و هستند، اما چه فایده، ملّت ایران که در بین نیست. ایرانیها نمی خواهند داخل آدم باشند."

محمدعلی فروغی

وثوق الدوله و دستورات متناقض او نشان می داد که نقشهٔ دیگری در کار است. انگلستان برخلاف وعده ای که داده بود، عملاً مانع شرکت ایران در کنفرانس صلح می شود. در این میان، مشاورالممالک که هم وثوق الدوله و هم کرزن مخالفش بودند، پیشنهاد استعفاء می کند و بجایش نصرت الدوله، یکی از دو همکار وثوق الدوله تعیین می شود. لردکرزن و سرپرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس، مخالف انتخاب فروغی به نمایندگی ایران به جامعهٔ ملل بودند ولی او به این سمت تعیین می شود.

از سوی دیگر ادوارد براون، ایرانشناس و ایراندوست شهیری که از آغاز نهضت مشروطه با مشروطه خواهان بوده، دوستی نزدیکی با تقی زاده و محمد قزوینی و تا حدی با فروغی و خیلی های دیگر داشت و تا اوایل جنگ هر قدر که می توانسته با سر ادواردگری، وزیر امورخارجه انگلیس و سیاست طرفداری از روس او مبارزه کرده بود، سخت از اوضاع بحرانی ایران ناراحت بود. در ۱۹۱۶ گری پس از امضای قرارداد سایکس- پیکو[1] کنار می رود، و لرد کرزن داخل کابینهٔ لوید جورج شده و در ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه می شود. هرچند که لرد کرزن و براون از نظر عقاید بکلی با هم فرق داشتند، ولی چون سابقاً کرزن نظریات مثبتی نسبت به ایران ابراز داشته و از براون هم خواسته می شود که "کتابچهٔ صلحی" در حق ایران بنویسد، براون فکر می کند که شاید این جریان به خیر ایران تمام شود. فروغی با براون در ارتباط بوده و هیئت اعزامی در کنار کتاب "بی طرفی" می خواهد ترجمهٔ فرانسه سخنرانی براون در مقابل

[1] Sykes-Pico Agreement

فرهنگستان بریتانیا را به کنفرانس صلح تقدیم کند. بررسی نظریات و روحیهٔ فروغی، براون و کرزن هدف این مقاله است.

فروغی در بدو ورود به پاریس: فروغی در این زمان چهل و سه سال داشت و باوجود این که در اروپا تحصیل نکرده بود، فرانسه و انگلیسی را بخوبی می دانست، کتابهایی از این دو زبان ترجمه کرده بود، و یادداشت های بی نهایت جالب و روزانه اش از این سفر،که به همت آقایان افشین وفایی و پژمان فیروز بخش چاپ شده اند، نشان می دهند که این دولتمرد جامع الاطراف صد سال پیش ایران تا چه حدی هم به اوضاع سیاسی زمان وقوف داشته، به فرهنگ فرانسه آشنا بوده، چه علاقه و کنجکاوی زیادی به پیشرفت های علمی داشته و چگونه از این اقامت نسبتاً دراز برای گسترش معلومات و تجربیات خود استفاده می کند. فروغی در بدو ورود به پاریس می نویسد:

بعد از ظهر همراه مسیو پرنی[1] رفته یک کلاه فرنگی و دوازده فوکل و شش سردست خریدم و به دلاکی رفته ریش را به طور فرنگی اصلاح کردم. در رفت و آمد مترو پولیتن[2] نشستیم و با اینکه پاریس را ندیده بودم عظمت و شکوه آن زیاد است. ولی مثل اینست که برای من تازگی ندارد و گویا در شهری آمده ام که سابقا اینجا بوده و بعد از مدتی غیبت مراجعت کرده ام. مقداری از این تاثیر به واسطهٔ عادتی است که در بلاد بادکوبه و تفلیس و اسلامبول و تولن پیدا کرده ام. کنار خیابان شانزلیزه و میدانها همه جا توپهایی است که از آلمان ها گرفته اند و زنگ زده و خراب شده است.[3]

پیش زمینه های تاریخی و بازیگران قرارداد ۱۹۱۹: بعد از جنگ جهانی اول ایران و بسیاری از ملل دیگر در وضع بسیار بدی قرار داشتند. در زمان جنگ ایران با وجود اعلان بی-طرفی عرصهٔ تاخت و تاز روسیه ، عثمانی و انگلیس و فعالیت جاسوسان آلمانی شده و آسیب های فراون دیده بود. عدم قدرت حکومت مرکزی، ناامنی، فساد و ارتشاء بیداد می کرد و کابینه ها بسرعت می آمدند و می رفتند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ باعث شد که روسیه از ادعاهای خود نسبت به ایران صرف نظر کند، و انگلیس بیش از پیش یکه تاز میدان شود. قحطی سال ۱۹۱۷ و متعاقب آن آنفلونزای اسپانیایی به هرج و مرج خانمانسوز اضافه شده بود، و همهٔ سیاستمداران در این فکر بودند که کشور نیاز مبرمی به باز سازی و ثبات دارد، منتها در مورد اینکه چه کسی این کار انجام دهد توافقی نبود. در این میان، لرد کرزن که وزیر خارجه انگلیس شده بود به کمک سر پرسی کاکس، سفیر آن دولت در ایران که می خواستند در ایران حکومتی با ثبات ولی طرفدار انگلیس بوجود آورند عامل سرسپرده ای در نخست وزیر وقت، وثوق الدوله یافتند. دولت ایران در اواخر ۱۹۱۸ بحدی درمانده بود که مجبور بود برای ادارهٔ امور کشور و حقوق لشکر قزاق ماهیانه چهار و پنجاه هزار تومان از انگلیس قرض کند. پس از متارکهٔ جنگ، متفقین

[1] Francis Aldolphe Perry. مشاور وزارت خارجه

[2] metropolitain

[3] یادداشت های روزانهٔ محمد علی فروغی از سفر صلح پاریس ،به کوشش محمد افشین وفایی و پژمان فیروز بخش، گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار،۱۳۹۴، ص ۳۵. تمام ارجاعات داخل پارانتز از همین کتاب هستند.

ادوارد براون

توانستند شرایط خود را به آلمان و اتریش و عثمانی تحمیل کنند. کنفرانس صلح در ورسای تشکیل شد. با اینکه قرار نبود دول بی طرف در کنفرانس نقشی داشته باشند، انگلیس و برخی دول فاتح دیگر به ایران وعده دادند که در ورود ایران به کنفرانس کمک خواهند کرد. در دسامبر ۹۱۸ ، هنگامی که دومین کابینهٔ وثوق الدوله در سر کار بود، هیئتی به ریاست علیقلی خان انصاری (مشاورالممالک)، وزیر خارجه وقت، عازم پاریس می شود تا خواسته های ملی ایران را در جامعهٔ ملل مطرح سازد.

در آغاز، وثوق الدوله می خواست خودش ریاست هیئت اعزامی را بعهده داشته باشد، ولی بعلت مخالفت احمد شاه راضی شد که مشاور الممالک عهده دار این کار شود. در عین حال وثوق الدوله و دو همکار کابینه اش، صارم الدوله اکبر میرزا قاجار و نصرت‌الدوله فیروز میرزا قاجار و سرپرسی کاکس و همکارانش با اطلاع احمد شاه بصورت پنهانی مشغول طرح و تدوین

قرار داد ۱۹۱۹ بودند که به موجب آن کلیه تشکیلات نظامی و مالی ایران تحت نظارت انگلیسی ها قرار می گرفت و امتیاز راه آهن و راه های شوسه ایران نیز به آنها واگذار می شد، و عملاً ایران تحت الحمایهٔ انگلیس می شد. جالب اینکه در این جلسات میرزا علی خان منصور، رئیس ادارهٔ بریتانیای وزارت خارجه و یا سید ضیا که آن زمان فقط روزنامهٔ "رعد" را منتشر می کرد، حضور داشتند ولی مشاور الممالک، وزیر امور خارجه، راه نداشت.

سایر اعضای هیئت عبارت بودند از سید ابوالقاسم خان انتظام الملک (رئیس کابینهٔ وزارت خارجه)، میرزا حسین خان علاء (وزیر سابق عوائد و تجارت)، آدلف پرنی مستشار وزارت عدلیه و عبدالحسین مسعود انصاری پسر مشاورالممالک که سمت منشی هیئت را داشت. علیقلی خان نبیل الدوله، کاردار سفارت ایران در آمریکا بی آن که عضوء هیئت باشد برای کمک به پاریس آمده بود.

یادداشت های محمدعلی فروغی در کشاکش قرارداد ۱۹۱۹ و نقش ادوارد براون در دفاع از ایران: بخش نخست یادداشت‌های فروغی مربوط به دوره‌ای است که مشاورالممالک تصدی ریاست هیئت اعزامی را بر عهده داشت. فعالیت‌های هیئت در این دوره بیشتر محدود به ترجمهٔ مجموعه لوایحی در توضیح خواسته‌های ایران بود و ترجمه و تصحیح «کتاب سبز» بی‌طرفی و ترجمه رسالهٔ پروفسور براون، جهت ارجاع به کنفرانس صلح. در عین حال اعضای هیئت امید چندانی به موفقیت نداشتند: «امید این‌که ما را به آن مجمع قبول کنند هم نیست، زیرا حقیقتاً قدری مشکل است که بتوانیم خودمان را دارای همان حقوق دول متحارب بدانیم»(ص۲۶). مدیر امور شرقِ وزارت خارجهٔ فرانسه، شش روز پس از ورود هیئت ایران به پاریس اذعان داشت: «دول بی‌طرف را در کنفرانس راه نمی‌دهند، اما در مجمع ملل خواهید بود.»(ص۳۸) در هر حال اعضای هیئت جسته و گریخته درصدد مذاکره با مقامات فرانسه و امریکا بر آمدند تا ضمن جلب حمایت دول مذکور از خواسته‌ها و دعاوی ایران، برای استخدام مستشار از آن کشورها نیز مذاکراتی انجام دهند. فرانسویان در ظاهر ابراز مساعدت و همراهی

می‌کردند، ولی در باطن نظر مساعدی نداشتند. دیپلمات‌های امریکایی نیز صرفاً وعدهٔ مساعدت می‌دادند.

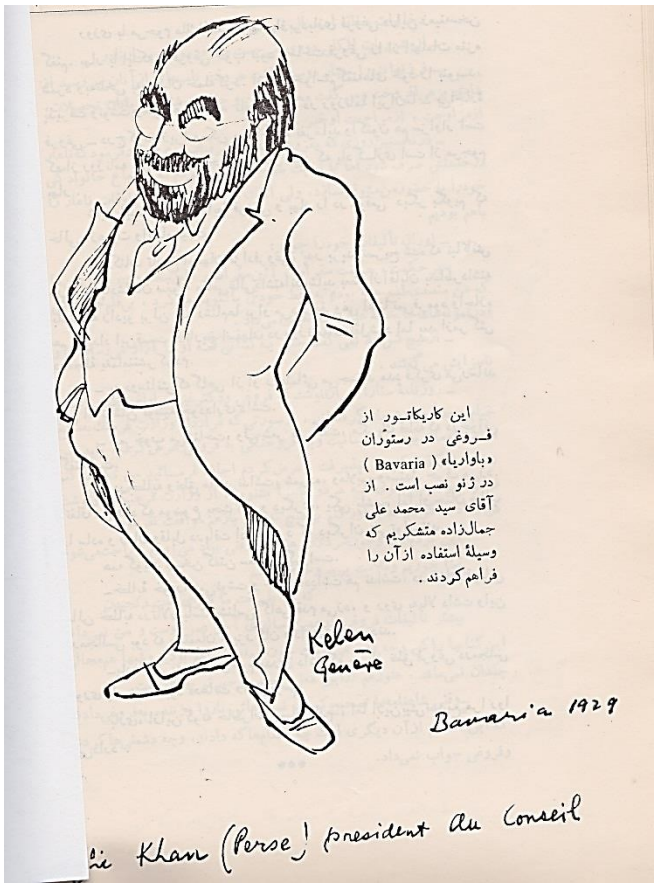

کاریکاتوری که گیور کلن از فروغی کشیده و جمال زاده برای ایرج افشار فرستاده است. راهنمای کتاب آذر- اسفند ۱۳۵۰

وثوق الدوله بخاطر مخالفتهای مشاور الممالک با او که بیشتر دربارهٔ نحوهٔ برخورد ایران با انگلیس بود، عمداً هیئت را بی خبر و بلاتکلیف نگاه می داشت. با این همه اعضای هیئت می‌کوشیدند از راههای مختلف چون نشر مقالات متعدد دربارهٔ ایران در ایام جنگ و خرابی های وارده و یا مذاکره با نمایندگان مهم وظیفه خود را انجام دهند. هرچند که در مورد اصلاح خطوط مرزی و دعاوی ایران برای پس گرفتن بعضی از اراضی از دست رفته در قفقاز و یا آسیای میانه، که ممکن بود "اسباب مشوب شدن اذهان شود"، تعدیلاتی می شد، لوایح هشتگانه به دقت بحث شده و نوشته می شدند. علاوه بر مخفی داشتن مذاکرات قرارداد با انگلیس ها از

اعضای هیئت، وثوق الدوله با تاخیر در ندادن خرج سفر و یا دستورالعمل هیئت اعزامی را در محضور می گذاشت.

در ۲۳ مارس ۱۹۱۹ لوایح مزبور به کنفرانس صلح فرستاده شدند، ولی هیئت اعزامی به کنفرانس دعوت نشدند. لرد کرزن سرسختانه مخالف شرکت ایران در کنفرانس بود و به امریکایی ها گفته بود "صلاح نیست به هیئت نمایندگی ایران اجازهٔ شرکت در کنفرانس داده شود و بهتر است که مسئلهٔ ایران بنحوی دیگر مورد بررسی قرار گیرد." [۱] مشاورالممالک ، فروغی و دیگر اعضای هیئت می خواستند موافقت نمایندگان آمریکا و فرانسه برای امکان شرکت هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس جلب کنند و می کوشیدند که نظر مطبوعات و بعضی از نمایندگان در کنفرانس را دربارهٔ ایران مساعد سازند، ولی اصل قضیه مخالفت لردکرزن و سر پرسی کاکس بودکه داشتند تا از ایران منافع بیشتری عاید دولت خویش کنند و می دانستند هرگاه قرار باشد که ماجرای ایران در کنفرانس صلح حل و فصل شود، پای دولتهای پر قدرت دیگر چون آمریکا و فرانسه به ماجرا باز خواهد شد و این موضوع به نفع انگلیس نخواهد بود. بعلاوه چون موضوع قرار داد ۱۹۱۹ که مفاد آن را مخفی نگه داشته بودند در تهران بخوبی پیش می رفت، نمی خواستند هیئت اعزامی به صلح پاریس که برنامه دیگری داشت مانعی در راه باشد. فروغی در یاداشت های روزانه خود سخت دلواپس مذاکرات جاری بین وثوق الدوله و مقامات ایرانی با سر پرسی کاکس است و می نویسد: «سید ضیاء و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله پهلوان میدان‌اند و هر طور باشد قلّادهٔ انگلیس را به گردن ایران می‌اندازند» (ص۱۵۵).

یکی دیگر از علل عدم همکاری انگلیسی ها با هیئت اعزامی، مخالفت لرد کرزن با مشاور الملک بود و میرزا حسین خان علاء نیز یکی از مخالفان سر سخت سیاست انگلیس بشمار می‌رفت. مشاورالممالک معتقد بود که "در این موقع نباید به هیچ دولتی امتیازی داده شود (و نمی‌

[۱] اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ترجمهٔ محمد جواد شیخ الاسلامی، تهران ۱۳۳۶، ج اول، ص ۱۰۱.

لرد کرزن

خواست) دولتی که می خواهد قیمومیت ایران را تحصیل کند، دلایل تازه ای برای حصول به مقصود به دست بیاورد،" [۱] و چون دیگر تحمل کارشکنی های وثوق الدوله را نداشت در ۲۹ مارس ۱۹۱۹ طی تلگرافی به تهران پیشنهاد استعفای خود را مطرح ساخت. وثوق الدوله هم چون می دانست مشاور الممالک امضای خود را پای زیر قرار چنین قراردادی نخواهد گذاشت، یک روز پیش از امضای آن در هشتم اوت ۱۹۱۹ نصرت الدوله فیروز را بعنوان وزیر خارجه جدید ایران بحضور احمد شاه برد. جالب اینکه سرپرسی کاکس خصومت کرزن با مشاور الممالک را دامن می زد و حتی پس از اینکه مشاور الممالک از قید ریاست هئیت و وزرات خلاص شده بود چون احتمال پیوستن او به مخالفان قرارداد می رفت، طی تلگراف محرمانه ای به لرد کرزن پیشنهاد کرد هنگام رفتن احمد شاه از پاریس به لندن به مشاورالممالک که همراه شاه خواهد بود بیش از حد عزت و احترام نمایند تا مردم او را یکی از مسئولین قرارداد و دوستان خاص دولت انگلیس بدانند تا "پس از بازگشت به ایران دیگر نتواند به طور موثر علیه ما توطئه کند یا اینکه قرارداد را ضعیف سازد."[۲]

---

[۱] آمال ایرانیان: از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، بکوشش کاوه بیات و رضا آذری شهرضایی، ص ۲۵۹.

[۲] "توطئه سرپرسی سایکس برای بد نام کردن مشاورالممالک" در کتاب "افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار" نوشتهٔ جواد شیخ الاسلامی ، تهران ۱۳۶۹، صص ۱۶۸-۱۶۹.

با عزل مشاورالممالک بلاتکلیفی عجیبی میان اعضاء هئیت بوجود می آید. در این میان از جانب لرد کرزن دعوتی توسط شارژ دافر انگلیس میرسد که "مشاور را بخرج دولت انگلیس به لندن دعوت می کند که باعث حیرت می شود." چون وقتی که کرزن به پاریس آمده بود به نامهٔ مشاورالممالک جواب نداده بود، بعداً می خواستند چنین ملاقاتی صورت بگیرد، ولی حالا پس از بحث زیاد به "عقلمان به جایی رسید که مقصودشان اینست که نمایندگان ایران را هم به لندن برده باشند که در نظر مردم دنیا گفته شود که انگلیس نمایندگان ایران را کنار گذاشت" و می-خواهند اعتبار قرارداد خودشان را زیادتر کنند. مشاور الممالک دعوت رد می کند که من دیگر وزیر خارجه و نمایندهٔ ایران نیستم.

هنگامی که در یازدهم اوت تلگراف مختصری دایر به امضای قرارداد می رسد، فروغی می-نویسد: "چشم حضرات روشن! آخر کار خودشان را کردند و این اندازه وقاحت و بی پروایی هم تصوّر نمی رفت در انسان موجود شود... با بی حسی ملّت و بی‌حیایی رجال مملکت، افتادن ایران در چنگ انگلیس حتمی بود. ما هم البته نمی توانستیم کاری بکنیم چون نمایندهٔ واقعی ایران نبودیم. حالا دیگر گذشت، اما به کلی مایوس نباید بود. اگر شرکت ایران را در مجمع ملل خراب نکنند، امیدواری خیلی هست. از آن می ترسم که آنرا هم خراب کنند." (ص١٩٢) در این دوره تغییر و تحولاتی در ترکیب اعضای هیئت ایران صورت می گیرد. حسین علاء استعفا می دهد و فروغی و احتشام همایون به نمایندگی ایران در جامعهٔ ملل منصوب می شوند. نصرت الدوله تمایل داشت که فروغی در هیئت بماند و وثوق الدوله هم سفارش او را کرده بود، ولی نظر لرد کرزن حتی پس از امضای قرارداد نیز نسبت به فروغی مساعد نبود .[١] فروغی با اینکه از کارکردن با نصرت الدوله دلخوش نیست و وقتی که نامه از او می رسد که "روز یکشنبه با هم برویم لندن " می گوید: "این نغمه را دیگر نمی دانم چه باید کر " (ص٢١٣) به امید انجام کارهای مثبتی در جامعهٔ ملل همراه هیئت به لندن می رود.

[١] نگاه کنید به "اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ١٩١٩ ایران و انگلیس"، ترجمهٔ جواد شیخ الاسلامی، ج اول، صص ١۶-١٨.

یادداشت های روزانه فروغی که با دقت و صمیمیت در نثر روان و بی تکلف او نوشته شده اند از سویی حاکی از واقعی بینی سیاسی و فراست دیپولماتیک او هستند، و از سوی دیگر اعتدال فکری، ذوق ادبی و هنری و کنجکاوی بیحد علمی و آگاهی اجتماعی او را نشان می دهند. در کتابخانه ملی پاریس که "چیزهای نفیس آن لاتعد و لاتحصَی است" از ذکر مسکوکات طلای هخامنشی و اشکانی گرفته تا شرح نسخه های خطی مثل گلستان به خط میر و یا قرآن خط یاقوت که سابقاً متعلق به فرهاد میرزا و احتشام الملک را می دهد و با مسیو بلوشه کتابدار مشهور شرقی صحبت می کند. برای کمال الملک و ظهیر الدوله رنگ های نقاشی و عکس های نقاشی های نقاشان بزرگ را می خرد و هنگامی که به دیدار دوستی در حومه پاریس می رود، متوجه می شود که منظرهٔ آنجا از نقاشی های کرو [1] است. وسائل آزمایشگاهی از میکروسوب، و سوزن انژکسیون گرفته تا اسبابهای فیزیکی را برای اشخاص مختلف می خرد و دنبال معلم فیزیک و شیمی برای ایران است. کتابهایی که از کنار رود سن و یا کتابفروشی های بزرگ می-خرد تنوع عجیبی دارند از آثار البلاد قزوینی و دیوان منوچهری گرفته تا یک رساله درباره خط میخی و کتاب *اخلاق* اسپینوزا. در محلهٔ چلسیِ لندن سوار هواپیما می شود تا این را هم تجربه کرده باشد. در عین حال هم هفته ای سه چهار بار به تئاتر رفته و در مورد نمایشنامه ها و هنرپیشه گان چون منتقدی آگاه اظهار نظر می نماید. علاقهٔ خاصی به مولیر دارد و بعد ها هم سه نمایشنامه او را بفارسی ترجمه می کند. با اپرا زیاد میانه ای ندارد و می گوید که از آن زیاد چیزی نمی فهمد، ولی از هر نوع نمایش خوشش می آید. می نویسد:

... بعد از شام به تئاتر Apollo رفتیم. رقص و آواز و مسخرگی بود. اما ترتیب عالی بود .ضمنا قسمت مهمی از آن fête persane بود که لباسهای شبیه مشرق زمین می‌پوشیدند و می‌رقصیدند. اما مشرق زمینی خیلی محرّفی بود و قدر زیادی بی‌حجابی می کردند اما آواز خوب می خواندند. بعضی از زنها وقتی که حرف

[1] Jean-Baptiste-Camille Corot (1796-1875)

می زدند عیناً مثل این بود که بلبل چهچه می کند یکی از دخترها بسیار قشنگ و خوش آواز بود. وقتی که برای معشوق خود لوس می شد دل آدم ضعف می رفت[۱].

فروغی با شخصیت های سیاسی، ادبی و علمی متعددی حشر و نشر دارد. از ایرانشناسان، هانری ماسه جوان را ملاقات می کند که تازه رسالهٔ دکترایش را دربارهٔ سعدی تمام کرده است. لوسین بوای بلژیکی را می بیند که فارسی فوق العاده خوبی حرف می زند. مادام دیو لافوا فوت کرده، ولی فروغی اغلب بخانهٔ مسیو دیو لافوا می رود. در حالی که کتاب دمرگان را می خواند از یکی از دوستان او می شنود که علیرغم خدماتی که به تاریخ ایران و علم کرده، مجهول القدر مانده و اگر مسیو کلمانسو به دادش نرسیده بود، ادارهٔ مالیات خیلی اذیتش می کرد. دوست قدیمی فروغی، مینورسکی که مدتها در ایران بوده، هم برای روسیه تزاری و هم برای بلشویک ها کار کرده بود، بعد از انقلاب روسیه کار دیپلوماتیک را کنار گذاشته و به کارهای تحقیقی پرداخته و در پاریس با همسرش زندگی می کرد. او مدتی نمایندهٔ رسمی دولت روسیه در کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی بوده ولی با سیاست دولت تزاری در زمان مشروطه همخوانی نداشت و در ۱۹۱۹ امیدوار بود که بتواند در روند معاهدهٔ ورسای نقشی ایفا کند.[۲] دوست مشترک و نزدیک این دو میرزا محمدخان قزوینی اندکی پس از آمدن فروغی به پاریس از برلن می آید و بیشتر اوقات با فروغی است. در اولین دیدار پس از سالها دوری فروغی می گوید:

"میرزا محمد خان همان است که بود، با همان وسواس و سودا و با همان ذوق و فهم، اما خیلی رنگ و روی زرد دارد. موهایش هم سفید است.... واقعاً تناسب عجیبی بین افکار و ذوق من و او هست. وقتی که باهم هستیم صحبت ما تمام نمی شود."(ص ۲۸۶)

[۱] ایضاً همان کتاب، صص ۳۹-۴۰.
[۲] نگاه کنید به "ره آورد مینورسکی" از دکتر گودرز رشتیانی، انتشارات هرمس، ۱۳۹۴، ص ۱۴.

دوستی و مراودهٔ فروغی با ادوارد براون، مدافع آزادیخواهان ایران: ادوارد براون هم مانند قزوینی هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ ادبی با فروغی تجانس داشت و بعلاوه جزو معدود شرقشناسانی بود که از صمیم دل به ایران و ایرانی علاقه داشت و در بحرانی ترین زمان تاریخ ایران برای استقلال و آزادی ایران مبارزه کرده و از آغاز انقلاب مشروطه تا شروع جنگ بین الملل اول براون بیشتر اوقات خود را صرف فعالیت های سیاسی نموده بود. پیش از آن که براون کتاب "انقلاب ایران:۱۹۰۹-۱۹۰۶" را چاپ کند و یا جزوه هایی چون "فجایع روس ها در تبریز" و " حکومت وحشت در تبریز" را با تیراژ شش هزار به خرج خودش چاپ و پخش کند، "مجلس دوم در نشست تاریخی خود در روز ۲۴ آبان ماه ۱۲۸۸ش (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹) در میان ارجشناسی از بنیادگذاران آزادی ایران از (لرد لمینگتون) و از همدستان او مستر لنچ و پروفسور بروان ارجشناسی نمود." [۱] یک سال بعد در جلسه دیگری فروغی نامه ای را که از براون دریافته برای نمایندگان می خواند و در نامه ای بتاریخ ۴ ذی الحجّه به براون از تهران می نویسد:

"مرقومهٔ شریفه که سر تا پا مشعر بر کمال خیر خواهی و مصلحت اندیشی نسبت به ملت ایران و حاکی از حسن اعتقاد و اعتماد آن جناب مستطاب دربارهٔ این بنده بیمقدار بود عزّ وصول بخشید و چون عبارات آن تماماً شامل مواعظ حسنه وکلمات موثر بود فوراً در جلسهٔ خصوصی مجلس شورای ملی قرائت نمودم از اطلاع آن برای نمایندگان ملت (حالتی رفت که محراب بفریاد آمد) عموماً گذشته از حسن تحریر و

۱احمد کسروی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸، ص ۵۶۵ و ص ۷۸. ناگفته نماند که احمد شاه در ۲ رجب ۱۳۳۲(۲۷ می ۱۹۱۴) به براون "یک قطعهٔ نشان شیر و خورشید از درجهٔ اول با حمایل سبز" اهدا می کند، و بنا بر یک نامه حسینقلی خان نواب به براون (۹ نوامبر ۱۹۱۰) وزارت امورخارجه برای همسر براون یک قطعه "نشان آفتاب" تقاضا می کند که مهم ترین نشانی بود که آن زمان برای بانوان در ایران وجود داشت.[نگارنده اطلاعات مربوط به نشان ها را از دوست عزیز دکتر منصور بنکداریان گرفته ام -CUL, Browne Collection, Box 9]

لطف تحریر آن رقیمه در مقام استعجاب از فرط دلسوزی و مهربانی آن بزرگوار نسبت بمصالح این آب و خاک بر آمدند و مندرجات آنرا تصدیق کردند.'"[۱]

در این نامه فروغی درباره تاریخ ادبیات براون و ترجمه انگلیسی چهار مقاله از او و آثاری که درباره انقلاب مشروطه نوشته صحبت می کند که اغلب توسط میرزا محمد خان قزوینی بدست فروغی میرسدند. در ضمن طرفداری خود را از ناصر الملک ابراز می دارد که نایب السطنه می‌شود. ۲ از قرار معلوم براون در نامه خود از "ظهور اصول تروریسم" در ایران و تبلیغات سوء دشمنان گفته و اظطراب خود را از وضع ایرانیان ابراز داشته است. فروغی می نویسد "جنابعالی که بهتر از همه کس بر احوال و اخلاق و عادات و کیفیت مزاجی و طبیعی ایرانیان قدیماً و جدیداً اطلاع دارید یقیناً تصدیق می نمائید که تروریزم با طبیعت ایرانی سازگار نیست." در مورد "جعل اخبار کذب که مردم را از اساس مشروطیت متنفر می سازند"، فروغی بیشتر آنها را لاف و گزاف (bluff) انگاشته و در عین حال به براون می نویسد که جنابعالی بین ما "بیگانه و اجنبی نیستید" و در "مراتب بی غرضی و بی طرفی و خیرخواهی و بصیرت و آگاهی آن جناب (هم) جای هیچ گونه شک و ریب نیست" پس آنچه را که صلاح و صواب می دانید از اظهار آن مضایقه نفرمائید."

علاوه بر مسائل سیاسی، فروغی دربارهٔ مطالب ادبی هم با براون مباحثه و مکاتبه می کند. هنگامی که در لندن است به بریتیش میوزیوم می رود که "دریای بی پایانی است" و در آن زمان کتابخانه اش حدود چهار میلیون کتاب داشته است. به توصیهٔ براون مستر ادوارز، کتابدار کتابهای شرقی او را در موزه گردش می دهد. فروغی هنگامی که در خانهٔ براون بوده دربارهٔ چند نسخه شاهنامه و از جمله *شاهنامه* مشهور لندن مورخ ۶۷۵ هجری با براون صحبت کرده است، در اینجا درباره آنها و همچنین درمورد یک نسخه *ظفرنامه* بحث می نماید.

---

[۲]. این نامه را همزمان با نوشتن این مقاله برای فصلنامه آرمان از کتابخانه دانشگاه کمبریج دریافت کردم. فروغی اول نامه نوشته "از طهران ۴ ذی الحجه "و از یادداشتی بخط براوان در پشت پاکت معلوم می شود که تاریخ رسیدن آن بیست روز بعد در ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۰ بوده است.

نامهٔ فروغی به ادوارد براون از تهران، ۴ ذی الحجه (۱۳۲۸) /۷ دسامبر ۱۹۱۰
از کتابخانه دانشگاه کمبریج **Browne papers: Box 9/3/10 .1275**

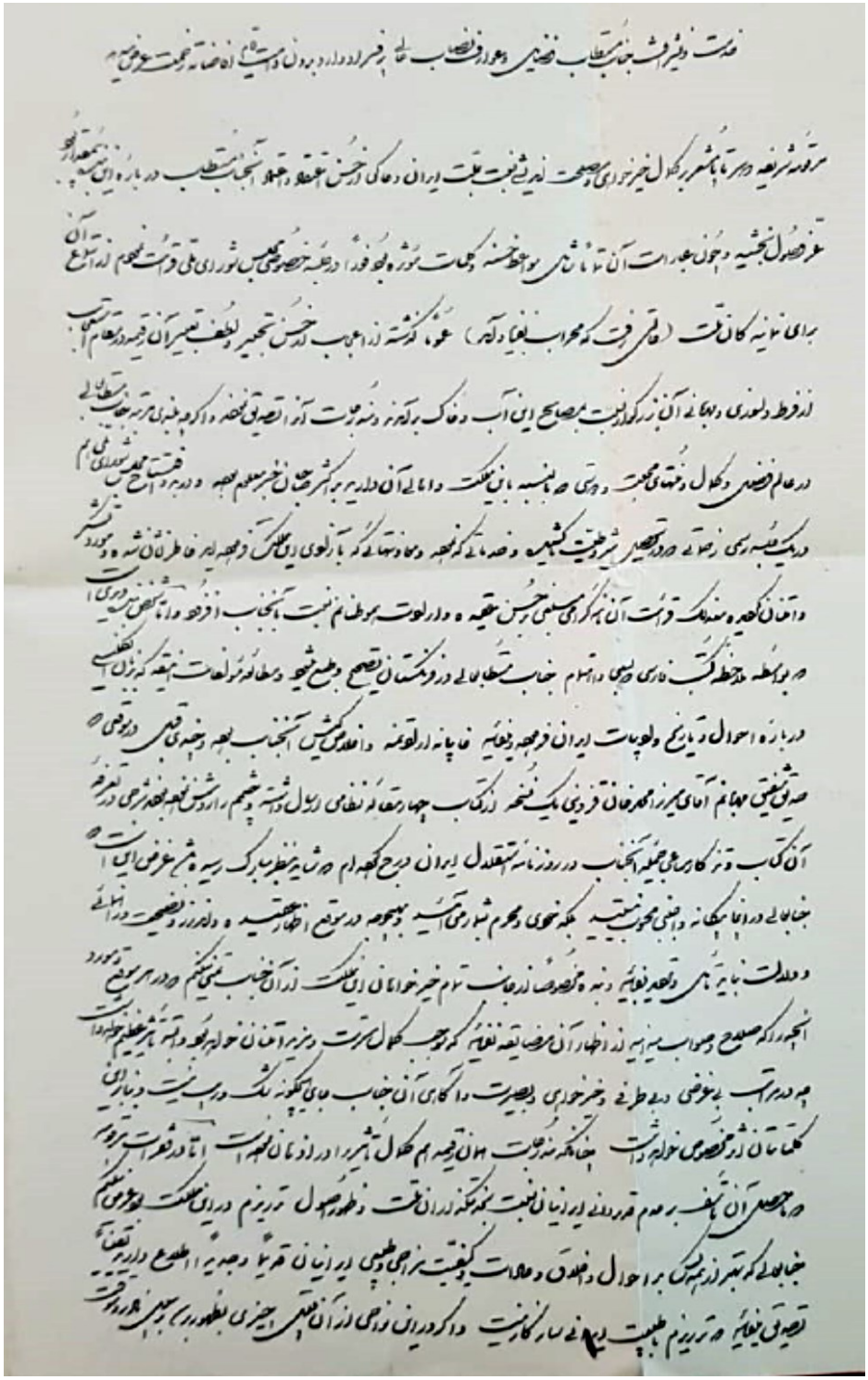

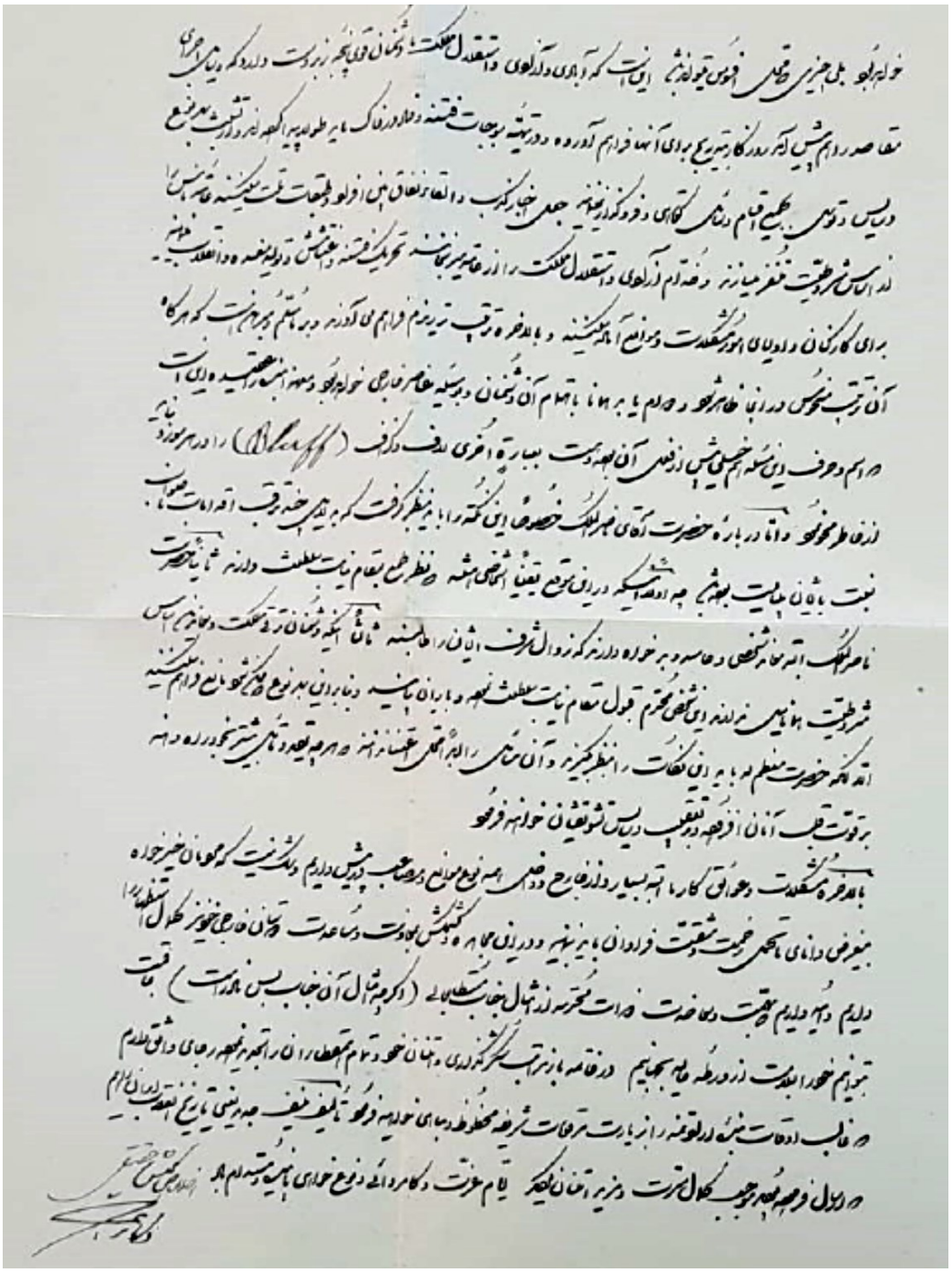

رابطهٔ براون با شخصیت های عمدهٔ سیاسی چه در ایران و چه در انگلستان خیلی مهم بود. از همان آغاز فعالیت کمیتهٔ ایران سر ادوارد گری به اهمیت براون پی برده، و از اسپرینگ رایس که وزیر مختار انگلیس در ایران بود و در اواخر نوامبر ۱۹۰۷ برای مرخصی استعلاجی به لندن آمده بود، می خواهد تا ترتیب ملاقات او را با براون را بدهد. از قرار معلوم گری پدر براون، سر بنجامین براون را می شناخت، ولی خود او براون را تا آن تاریخ ندیده بود. موضوع جالب دیگر این که ناصر الملک که بعد از فوت عضدالملک نایب السلطنه احمد شاه می شود، در بالیول کالج آکسفورد درس خوانده و همدورهٔ سر ادوارد گری و لرد کرزن بود، ولی وقتی که ناصرالملک می خواهد به دیدار گری برود، لینچ دوست براون او را پیش وزیر امورخارجه می‌برد[1]. براون چند بار به دیدن گری می رود و با دلیل و برهان می کوشد تا او را از طرفداری بیحد از روسیه منصرف سازد و به مشروطه خواهان این امکان را بدهد که خود امور کشور را سامان دهند. ولی افسوس که این همه دلیل و برهان بر"قلب قسّی" [2] وزیر خارجه اثری نداشت. این هنوز اول کار است، و به تدریج بدبینی براون نسبت به سرادوارد گری شدید تر می شود و بیباکانه تر از او انتقاد می نماید.

از همان اوایل نهضت مشروطه تنی چند از دانشجویان سابق و یا دوستان براون که در سفارت انگلیس بودند، اطلاعات زیادی به او می دادند. والتر اسمارت یکی از قدیمی ترین دانشجویان براون بود که از اوایل مشروطه در تهران، سپس کنسول انگلیس در تبریز و شیراز شده بود. از دیگر دوستان قدیمی براون در سفارت، کاپیتان چارلز استوکس بود که قبلاً در ارتش هند خدمت کرده و با مشروطه خواهان روابط بسیار حسنه ای داشت. او از کسانی بود که صریحاً با سیاست ادوارد گری و قرارداد ۱۹۰۷ مخالفت می ورزید، و با کمیتهٔ ایران روابط نزدیک داشت. این هر دو با براون مکاتبه داشته و اطلاعات حساس زیادی را به او می رساندند. اسمارت مانند استوکس مخالف ادوارد گری نبود، ولی نظر مساعدی نسبت به مشروطه طلبان داشت.

---

[1] ناصرالملک در زمان کودتای محمد علیشاه صدر اعظم بوده ولی به دستور او به زندان افتاده و در آستانه مرگ قرار می گیرد که جیمز چرچیل، منشی شرقی وزیر مختاری انگلیس آگاه شده و خود را به قصر شاهی رسانیده و او را نجات می دهد. به گفته بروان نجات ناصرالملک بخاطرهمین همکلاسی با کرزن بوده است.

Edward G.Browne, The Persian Revolution, pp.162-3.

[2] نامه های ادوارد براوان به تقی زاده، به کوشش ایرج افشار و عباس زیاب، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۷۱، ص ۴۳.

تقریباً دوسال بعد هنگامی که اسمارت کنسول موقت انگلیس در تبریز شده بود، نظرش بعلت اختلافاتی که بین مشروطه خواهان بوجود آمده بود، عوض شده و به براون نوشت که نه تنها دخالت بیگانگان بلکه اهمال خود ایرانیان "در خشکانیدن این نهال آزادی" بی تاثیر نبوده است.[1] در این مرحله، وزارت خارجه انگلیس نه تنها از نظر مساعد عده ای از کارکنان سفارت نسبت به مشروطه خواهان اطلاع داشت، بلکه به مکاتبات بین براون و این دو نفر پی برده بود. پتریک کاون، معاون کنسول در تهران هم با براون همکاری داشت. البته، در اوایل بیشتر کارکنان سفارت انگلیس، نظر مساعدی نسبت به مشروطه خواهان داشتند، ولی سیاست نابخردانه و طرفداری بی چون و چرا از روس های از طرف سر ادوارد گری، آنها را در وضعیت بدی می گذاشت. استوکس در نامه ای که به تاریخ هفتم ژانویهٔ ۱۹۱۱ از تهران نوشته است و همراه آن گزارش مفصلی دربارهٔ سیاست انگلیس در ایران فرستاده، می گوید:

> این شرح را به نحوی نوشته ام که اگر من نمایندهٔ پارلمان بودم، ممکن بود سیاست سر ادوارد گری را چنین مورد حمله قرار دهم. دربارهٔ این شرح جالب باید یادآور شوم که به کمک حسین خان [نواب] نوشته شده و این خود پرواضح است، زیراً چه کس دیگری می توانست بگوید که پوکلوسکی دربارهٔ مطالب مورد بحث چه گفت؟ حسین خان می داند که من آن را برای شما می فرستم – عقیده ام این است که بعضی از نمایندگان پارلمان را وادار کنید که راجع به ایران بحثی در مجلس عوام به راه اندازند و یکی از آنها می تواند از اطلاعاتی که در این شرح آمده استفاده کرده، سیاست گری را بکوبد... هرقدر عین کلمات را کمتر بکار ببرید بهتر خواهد بود، چون امکان شناخته شدن من کمتر می شود. به نظر من فوق العاده اهمیت دارد که گری با تمام قوا و از روی اطلاعات درست مورد حمله قرار گیرد و مجبور شود از روس ها بخواهد که قشون خود

[1] Mansour Bonakdarian, *Britain and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911*, Syracuse University Press, 2000, p. 207.

را از این مملکت بیرون ببرند. ترس من این است که سیاست مشترک روس و انگلیس چنان حکومت مرکزی ایران را ضعیف کند که دیگر نتواند به حال اول بازگردد ...[۱]

بعضی از این اشخاص را فروغی از تهران می شناخته اند، ولی با اسمارت در پاریس آشنا می‌شود و در ۲۵ ژوئن می نویسد:

شام، مستر اسمارت[۲] انگلیسی که سابقاً در ایران بوده و دیشب از لندن به پاریس آمده و عازم سالونیک است مهمان ما بود. فارسی خوب می داند. شاگرد پروفسور براون بوده. ایراندوست و آزادی طلب و خیلی آدم خوبی است. می گفت شما چرا افکار عامه انگلیس را تحریک نمی کنید و ضمناً معلوم شد به او تکلیف شده است که برای خدمت مالیه به ایران برود، قبول نکرده است. و کلیةً یقین کردیم که در ایران خودمانی ها انگلیس ها را وادار به این خیالات کرده‌اند. زبان حال او هم این بود که چرا شما هر کاری می خواهید نمی‌کنید؟ مستشار چرا نمی گیرید؟ بیچاره نمی داند که ما خودمان نمی‌خواهیم و عیب در خودمان است. من و انتظام الملک یک مرتبه به‌طور توارد گفتیم " هرچه هست از قامت..."[۳] و نیز از حرفهای او فهمیدیم که ادارات و وزارت خارجه انگلیس هم خر بازار است. مثلاً حالا اداره امور ایران در دست اولیفانت[۴] نامی است که وقتی از اعضای سفارت انگلیس در ایران بوده و مضحکهٔ همه اعضاء سفارت بوده و چرچیل[۵] کذایی هم مشیر و مشار او است. و نیز می گفت همیشه ما بین اعضا وزارت خارجه انگلیس و اعضای دایره هند اختلاف و ضدیت است و مثلاً هر چه سر پرسی کا کس[۶] بگوید در لندن با او مخالفت می‌شود، به واسطهٔ

---

[۱] به نقل از مقدمهٔ نگارنده بر "نامه هایی از تبریز" تدوین ادوارد براون، چاپ سوم، خوارزمی، ۱۳۷۸، ص۱۸، کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج - مجموعهٔ 1911/1/7(Add.7604)

[۲] Walter Arthur Moore

[۳] هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست (حافظ)

[۴] Lancelot Oliphant (1881-1965)

[۵] George Percy Churchill (1877-1973?)

[۶] Sir Percy Zachariah Cox (1864-1937)

اگر "همسایگان پر قدرت" بحد معقولی دوستانه رفتار نمایند، من شک ندارم که ایران قادر است راه رهایی خود را در راه مشروطه بیابد و خیلی بهتر از آنچه در گذشته زیر حکومت های استبدادی توانسته است به بزرگی برسد." ادوارد براون

اینکه او از اعضاء هند است. بعد از رفتن او من و انتظام الملک باز بر حال خودمان و اینکه برای ایران چه خوب موقعی است و چطور خیانتکاری ایرانی‌ها کار را خراب می کند، تاسف خوردیم و هرچه فکر کردیم دیدیم از دست ما هیچ کاری ساخته نیست. .. و ما وسیله این که اقلاً دو نفر را در ایران مطلع کنیم نداریم.[۱]

یکی از اشخاصی که فروغی او را می شناخته و می خواسته به هیئت ایران کمک کند، ویلیام آرثور مور[۲] بود که مدتی بعنوان خبرنگار روزنامه تایمز در ترکیه و ایران بوده و در ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان "اوریانت اکسپرس" نوشت. این کتاب حاکی از اطلاع زیاد مور از اوضاع سیاسی ایران و خاصه دوستی او با ستارخان و یپرم خان است. فروغی می نویسد:

> مستر مور انگلیسی که در ایران بود و در تبریز در واقعهٔ محمد علی میرزا مجاهد شده بود و من در زمان ریاست مجلس او را دیده بودم به پاریس آمده و در هتل ما منزل دارد. امروز او را در منزل حسین خان دیدیم. آسمان پیمان شده و میل دارد به ایران از راه آسمان برود و ترتیب آسمان پیمایی برای ایران بدهد. میرزا حسین خان از من پرسید این خیالها چطور است؟ گفتم عیبی ندارد. گفت آخر این انگلیس است. گفتم باشد، مگر ما می توانیم در ایران را به روی انگلیس ببندیم؟ منتهای آرزوی ما این است که انگلیس در را به روی {ایران} نبندد." (ص ۱۱۰)

منظور از "مجاهد شدن مستر مور" این که مور بعنوان مخبر روزنامه تایمز تبریز بوده و با باسکرویل دوستی و همکاری داشته و با ادوارد براون هم دوست بوده و خصوصاً در زمان محاصره تبریز توسط روسها در تبریز گزارش های زیادی برای براون می فرستد. براون در یکی

---

[۱] یاداشت های روزانه، صص۱۵۴-۱۵۵.

[۲] William Arthur Moore (1880-1962)

از نامه هایش به مور می نویسد که با در دست داشتن این روزنامه " لااقل یکی از دشمنان خود را خلع سلاح کرده ایم".[1] روزنامه تایمز در زمانی که سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس بود، اغلب از سیاست خارجی او حمایت می کرد، ولی *گاردین* موضع لیبرال و مستقلی داشت و نظریات براون و طرفداران ایران را منعکس می کرد. در نامه ای بتاریخ ۱۳ اوت ۱۹۱۰ مور به براون می نویسد: "تا زمانی که تایمز دست مرا باز بگذارد من بیشتر می توانم با آن {نشریه} کارهای خوبی انجام دهم، ولی فکر نمی کنم اجازه بدهند که در عین حال برای *منچستر گاردین* هم بنویسم. ولی اگر *تایمز* خط و مشی سیاسی مرا قبول نکند، برای نشریه دیگری خبر خواهم فرستاد و با *منچستر گاردین* خواهم ماند."[2] فروغی در یادداشت هایش ادامه می دهد:

> امروز در روزنامه *طیمس* مقاله ای دیده شد که در نمره دیروز نوشته و شرحی در باب ایران دلسوزی کرده و نسبت به هیئت ما مهربانی کرده و گفته است که ما خوب نمی کنیم که با ایران همراهی نمی کنیم. در حقیقت آشتی‌کنان و دعوت هیئت است به لندن. معلوم می‌شود وقایع افغانستان و کردستان و غیره و متانت و رفتار عاقلانه ما و رفتاری که با لرد کرزن کردیم و شاید قدری اقدامات مستر مور و چیزهایی که در روزنامه های دیگر نوشته شده اثر کرده و همچنین شاید دولت طهران به قدر کفایت جرأت نکرده باشد که با خیالات انگلیس ها همراهی کند و این جمله روی هم رفته اسباب این تغییر لحن شده باشد. در هر حال خیلی از این فقره خوشوقت شدیم. ممتاز السلطنه هم نزدیک ظهر اینجا آمد و خبر دار شد. عقیده انتظام الملک این است که خوشش نیامد. احتمال کلی هم دارد که حق داشته باشد. در هر صورت فوراً مشاور را وا داشتیم تلگرافی در این خصوص به طهران کرد و کاغذی به علاء السلطنه نوشت

[1] "نامه هایی از تبریز" نوشتهٔ ادوارد براون ترجمهٔ حسن جوادی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۷۸، ص ۱۸.

[2] یکی از نامه های مور به براون که من در کمبریج در ۱۹۶۵ از مجموعه نوه براون خانم کرافورد کپی کردم و باید اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج باشد.

که من به همان حال و خیال سابق باقی هستم و اگر میل داشته باشند برای لندن آمدن هم حاضرم.

"کتاب بی طرفی" و "نهضت مشروطه ایران" به کنفرانس صلح پاریس ارائه می شوند: آنچه فروغی و میرزا حسین خان علاء به ترجمه آن مشغول بودند "کتاب بی طرفی" و یا " کتاب سبز" مجموعه ایست از اسناد و مدارک دربارهٔ بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول شامل «مراسلات و مذاکرات بین دولت علیّه و دول خارجه از بدو وقوع جنگ بین‌الملل در سنه ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۴م». ترجمه فرانسه آن تحت عنوان "بی طرفی ایران: مدارک دیپلوماتیک از ۳۰ دسامبر ۱۹۱۴ تا ۲۲ مارس ۱۹۱۵ " در چاپخانه ژرژ کاده در پاریس چاپ می شود و شامل قریب ۳۰۰ گزارش، نامه و سند است. در بررسی ای که کلمان هوار، مستشرق فرانسوی در یک صفحه و نیم *ژورنال آزیاتیک* از این کتاب می دهد، درماندگی کامل دولت ایران بین قوای روس، عثمانی و انگلیس بصورت تاسف انگیزی نمایان است. همراه "کتاب بی طرفی" ترجمه رساله ای هم از ادوارد براون چاپ می شود. فروغی در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ می نویسد: "کتاب بی طرفی امروز از طبع خارج شده، به ضمیمهٔ ترجمهٔ رسالهٔ پروفسور براون."

بنظر می رسد که منظور از رسالهٔ یادشده، سخنرانی مفصلی است که براون در فرهنگستان بریتانیا در ۱۹۱۸ داده و در آن خلاصه وار به تاریخ، ادبیات و هنر و دین ایرانیان پرداخته و ضمن شرح مبسوطی از جریان انقلاب مشروطه و دخالت های روس و انگلیس به دفاع از حقوق ایرانیان برخاسته است. [1] ترجمه فرانسه این سخنرانی در یک جلد تحت عنوان "نهضت مشروطه ایران" سه بار در ۱۹۱۹ توسط همان چاپخانه ژرژ کاده طبع شده، ولی "ضمیمه" کتاب بی طرفی نبوده

[1] Le mouvement constitutionnel persan : conférence faite à la British Academy, le 6 février 1918 / par Edward G. Browne ,... 1919

https://babel.hathitrust.org/cgi/pt?id=osu.32435006539761&view=1up&seq=3

است. لااقل من نتوانسته ام این دو را در یک جا پیدا کنم، گرچه شنیده ام که چنین کتابی میان کتابهای مرحوم فریدون آدمیت بوده است.

براون خلاف اکثر انگلیسیان معاصر خود به هیچ رو نمی توانست دخالت قدرت های بزرگ را در ایران تحمل کند. او در این سخنرانی پس از تشریح علل بیداری ایرانیان و مشروطه خواهی آنان می گوید: "اگر همسایگان پر قدرت بحد معقولی دوستانه رفتار نمایند، من شک ندارم که ایران قادر است راه رهایی خود را در راه مشروطه بیابد و خیلی بهتر از آنچه در گذشته زیر حکومت های استبدادی توانسته است به بزرگی برسد." [1] او در ضمن شرحی از تاریخ، فلسفه، علوم، ادبیات و هنر ایرانیان می دهد و خدمات ایرانیان را بفرهنگ و تمدن بشری بر می شمارد و می گوید به ایرانیان "شانسی" داده نشده که در نهضت مشروطه موفق شوند. براون می گوید: "شکی نیست که هم یونان و هم ایتالیا از لحاظ سیاسی از احساس همدردی که دیگر ملت ها نسبت به آنها ابراز داشته اند، سود جسته اند و این بیشتر بخاطر شناسایی سهم این دو ملت در تمدن انسانی، و احساس دینی بوده است نسبت به آنها از لحاظ ادبی و هنری. به عقیدهٔ من ایران نیز در ردیف این دو قرار دارد، و عدم وجود این کشور میان ملل مستقل فاجعه ای است، نه تنها برای خودش، بلکه برای نسل بشر. متاسفانه در حالی که صدها دانشمند از یونان و ایتالیا طرفداری می کنند، به ندرت یک تن موضوع ایران را به میان می کشد. در صورتی که موضوع ایران هم به همان اندازه متقاعد کننده است."

براون گذشته از این دیدگاه عاطفی، مسئله ایران را از جنبه سیاسی و خصوصاً پس از انقلاب اکتبر ١٩١٧ مورد بررسی و شدیداً سیاست استعماری انگلیس نسبت به ایران را مورد انتقاد قرار می دهد و جالب این که بیشتر خواسته هایی را که دولت ایران می خواسته در کنفرانس پاریس مطرح کند، براون یک سال پیشتر در این سخنرانی و چندی پیش از آن در "کتابچهٔ صلح " که به درخواست وزارت خارجه انگلیس نوشته بود، مطرح می کند. برای این که ببینیم چگونه در

[1] E.G. Browne, "The Persian Constitutional Movement", *Proceedings of the British Academy,* Feb. 6, 1918, vol. 8, p. 330.

زمانی که لرد کرزن تصدی وزارت خارجه را داشت در خواست نوشتن این کتابچه از براون شده و حتی صحبت فرستادن او بعنوان "منشی شرقی " وزیر مختاری در تهران و یا بقول یحیی دولت آبادی "مشاوری وزارت معارف"[1] می شود باید چند سالی به عقب برگردیم.

دیدگاه های متفاوت ادوارد براون و لرد کرزن درمورد ایران: هرچند که ادوار براون و لرد کرزن نظریات بسیار متفاوتی درباره ایران داشتند، در انگلستان آن زمان بعنوان دو سرشناس ترین کارشناس امور ایران شناخته می شدند. کرزن چند ماهی به ایران سفر کرده و به گفتهٔ خودش سه سال صرف تالیف کتاب مشهور "ایران و قضیه ایران" کرده بود و فکر می-کرد که تمام مسائل ایران را می داند.

جالب این که انقلاب مشروطه و در عین حال قرارداد ۱۹۰۷ باعث ارتباط بیشتر آنها می شود. کرزن دو سال پس از بازگشت از هند که شش سال نایب السطنه هند بود، در ۱۹۰۷ رئیس دانشگاه آکسفورد می شود و قریب بیست سال از کار دولتی دوری می گزیند، و گاه گاهی هم در مجلس اعیان نطق هایی می کند. در این وقت است که براون بطرف دستهٔ رادیکال حزب لیبرال رفته و سخت از انقلاب مشروطه طرفداری می کند. قرارداد ۱۹۰۷ دایر به تقسیم ایران به دو دایرهٔ نفوذ است که براون و کرزن را به هم نزدیک می سازد. منتها آن دو از دیدگاهی بسیار متفاوت با این قرارداد مخالفت می ورزیدند. کرزن در اساس با این قرارداد مخالفتی نداشت، بلکه می گفت که ناحیهٔ نفوذ روسیه خیلی زیاد است و منافع انگلیس بخطر می افتد، و در ۱۹۰۸ نطق شدیدی در انتقاد از این کار دولت انگلیس می کند.

براون می گفت که ایران قربانی سیاست سودجویانهٔ انگلیس شده است و ملتی را که در راه آزادی و ترقی افتاده است بناحق فدای اغراض سیاسی کرده اند. او این مطلب را در مقالات متعدد در جراید مطرح می ساخت، و در سخنرانی های متعدد می خواست مردم را آگاه سازد، و تصویری از ایرانیان می داد که با آنچه تا آن وقت در اذهان مردم انگلیس داشت، مباینت داشت.

[1] حیات یحیی ، جلد چهارم، ص ۱۷۱.

براون بعنوان یکی از مطلع ترین افراد در مورد ایران شناخته شده بود و نمی شد گفته های او را تخطئه کرد. با این همه وزارت خارجه سعی می کرد او را بعنوان فردی افراطی، رادیکال و گاهی ساده دل معرفی کند. سیاستمداری چون سر آرثور نیکلسون، که خیلی طرفدار روسیه بود، براون را یک "فاناتیک" در امور ایران می دانست. وزارت خارجه در مقابل انتقادات لرد کرزن نمی دانست چه بکند. زیرا او هم یکی از مطلعین طراز اول در مورد ایران بشمار می رفت و بعلاوه "لیبرال" و "رادیکال" و "ساده لوح" هم نبود.[1]

شاید اولین ملاقات براون و کرزن در شب شام افتتاحی "انجمن ایران" در هتل ساوی لندن در نوامبر ۱۹۱۱ باشد. این زمانی بود که روس ها هم مجلس دوم و هم شوستر را تحت فشار قرار داده بودند و اوضاع ایران بسیار بحرانی بود. در این جلسه اشخاص زیادی آمده بودند و از آن جمله تعدادی از نمایندگان مجلس عوام از حزب کارگر و بسیاری از لیبرال های انگلیس. نطق براون و کرزن عمده ترین موضوع جلسه بود. نظر کرزن بصورت عجیبی نسبت به ایران مثبت و موافق است. او می گوید "همدردی بدین معنی است که کوشش و میلی از یک سو برای درک نقطه نظر یک ملت باشد، و باید با خواسته ها و ایده آل های آن ملت همرایی کرد.... و هنگامی که پس از سال های درد و رنج به راه رهایی افتاده اند، لااقل ما نباید از کمک به آنان دریغ کنیم... و در میان ملل مسلمان که من در بارهٔ آنها صحبت می کنم هیچ یک به اندازهٔ ایران نیست که اگر امکان باشد مورد همدردی و کمک ما قرار گیرد" .[2] این نوع ابراز همدلی از طرف لرد کرزن در زمانی که ایران ممکن بود از طرف روس ها اشغال شود، عجیب به نظر نمی رسد. کرزن می خواست ایران را برای منافع انگلیس از روس ها حفظ کند. شاید کرزن در این جلسه بیشتر از ابراز عقاید خود می خواست حضّار را راضی نگه دارد. بهرجهت براون خیلی تحت تاثیر سخنرانی کرزن قرار گرفت و چند روز بعد از او خواهش دریافت متن

[1] در مورد مقایسه براون و کرزن نگاه کنید به فصل سیزدهم کتاب نگارنده "ادوارد براون و ایران "، نشر نو، چاپ سوم، ۱۴۰۰، صص۴۹۵-۵۲۰.

[2] Curzon, *Persian Autonomy*, London, 1911, p 10.
به نقل از مقالهٔ کریستفر راس که من بیشتر مطالب این فصل را از او گرفته ام.

سخنرانی راه نمود. کرزن از براون خواست که یک ماشین نویس بفرستد و تمام سخنرانی را از حافظه دیکته کرد.[1] براون سخنرانی را در هفتصد نسخه چاپ کرده منتشر ساخت و نسخه ای از آن را هم به تهران تلگراف کرد. نطق کرزن در ایران با اهمیت و امیدواری زیاد روبرو گردید. در ۶ دسامبر ۱۹۱۱، مورگان شوستر از تهران به براون نوشت: "شرح سخنرانی لرد کرزن در مهمانی انجمن ایران در مطبوعات اینجا تاثیر فوق العاده در میان ایرانیان از هر طبقه و همچنین خارجیانی که علاقمند به موفقیت و رفاه ایرانیان و کوشش آنها دربازسازی ملی شان هستند ایجاد کرده است."[2] پس از اینکه متن کامل سخنرانی کرزن به ایران رسید شوستر به براون نوشت که همه دربارهٔ نطق کرزن حرف می زنند. اندکی بعد کرزن سخنرانی دیگری به همان مضمون در مجلس اعیان ایراد کرد و باز تجاوزات روسیه در ایران را محکوم ساخت.[3]

در همین زمان، براون به کرزن نامه ای می نویسد و از او خواهش می کند که ریاست یکی از جلسات "انجمن ایران" را که براون و دوستانش به طرفداری از مشروطه خواهان ایجاد کرده بودند، بعهده بگیرد، ولی او که از لجاجت ادوارد گری خسته شده بود قبول نمی کند،[4] براون بطرز خستگی ناپذیری هنوز به مبارزات خود ادامه می دهد. دو ماه بعد هنگامی که شوستر استعفاء داده در راه برگشت به آمریکا چند روز در لندن می ماند، یک روز هم با میجر استوکس به ملاقات براون در کمبریج می رود. براون در ۱۵ فوریه ۱۹۱۲ به تقی زاده می نویسد: "جناب شوستر.... در هفتهٔ گذشته سرادوارد گری را ملاقات کرد و یک ساعت و نیم با او حرف زد، ولی گمان نمی کنم سخن او بر آن قلب قسی خیلی اثر کرده باشد. بنا بر این بود که لرد کرزن

---

[1] نامهٔ براون مورخ ۲۰ دسامبر و جواب کرزن مورخ ۲۵ دسامبراست. نامه ها در جعبهٔ شماره ۹ و ۱۰ مکاتبات کرزن هستند. نگاه کنید به مقالهٔ راس حاشیهٔ شماره ۸۸.

[2] نامهٔ براون به کرزن به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۱۱

CUL, box 9, bundle 10.

۳ نامهٔ شوستر به براون به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱

CUL, box 9, bundle 10.

[3] *Morning Post*, Dec 15, 1911.

را هم ببیند، ولی بدبختانه آن روز که می بایست او را ببیند مومی الیه ناخوش شده نتوانست به لندن بیاید."[1]

با آغاز جنگ بین المللی اول تقریباً فعالیت کمیتهٔ ایران پایان می یابد، و تنها براون می ماند که در تنهایی از استقلال ایران دفاع می کند. فقط گاه گاهی بعضی از مخالفان قدیم سر ادوارد گری تک و توک با او همکاری می کنند. با تمام تلاشی که براون می کرد، موفقیتی بدست نمی آمد و طرفداری گری از روس ها پایانی ندارد و در انگلیس کسی نمی تواند از سیاست خارجی سر ادوارد گری در مقابل خطر آلمان انتقاد کند تا این که او در ۱۹۱۶ مقام وزارت خارجه را از دست می دهد و بتدریج نفوذ لرد کرزن در شکل گیری سیاست انگلیس دربارهٔ ایران زیاد می شود.

در پائیز ۱۹۱۷ هنگامی که حکومت تزاری در آستانه سقوط بود، و عوامل دیگر نوید پایان جنگ را می داد ناگهان مامورین وزارت خارجه به صرافت افتادند که به سراغ براون بروند که سالها او را "دردسری " برای خود می دانستند. گروه تاریخ وزارت خارجه که بفکر مذاکرات پس از جنگ بود طی نامه ای از براون خواست تا جزوه ای بنام " کتابچهٔ صلح برای ایران"[2] بنویسد، ولی البته باید کاملاً " بی طرف" باشد و " خشم و دیگراحساسات " خود را بسویی نهد.[3] نویسندهٔ نامه یکی از دوستان کمبریجی براون و رئیس گروه تاریخ وزارت خارجه بنام جورج پروترو(۱۸۴۸-۱۹۲۲) بود. او که بعداً لقب سر گرفت و استاد تاریخ دانشگاه ادینبورگ گردید، در این زمان برای وزارت خارجه کار می کرد. پیشنهاد پرترو این بود که براون شرحی از تاریخ ایران از سال ۱۸۰۰ تا ایام جنگ را در ده یا دوازده هزار کلمه بنویسد و در ضمن مسئلهٔ ایران را نیز در کنفرانس صلحی که در پیش بود مطرح سازد.

---

[2] نامه های براون به تقی زاده، ص ۴۳.

[2] *Peace Handbook on Persia*

[1] از نامهٔ جی. دابلیو. پروترو (G.W. Prothero)، رئیس گروه تاریخ وزارت خارجه " به براون. این نامه جزوء یک سری نامه هایی است که بین اگوست ۱۹۱۷ تا اکتبر ۱۹۱۹ به براون نوشته شده است و جزوء مکاتبات براون در پمبروک کالج نگهداری می شود (CUL,Browne Pembroke papers) جعبهٔ دوم بستهٔ اول. به نقل از مقالهٔ راس حاشیهٔ ۹۲.

هرچند که براون اول نمی خواست برای همان دسته ای که مسئول به وجود آوردن قرارداد ۱۹۰۷ بودند کار کند و نمی توانست کارهایی را که وزارت خارجه در حق ایران کرده بود فراموش کند، ولی باز پروترو به او نوشت که بدین وسیله "می تواند نظریاتش را به سمع عالیترین مقامات کشور برساند." براون "کتابچهٔ صلح برای ایران" را می نویسد، ولی به نظر می رسد که حتی نظریات تعدیل یافته او مقامات وزارت خارجه را راضی نمی کند و آخر سر هم کتابچه را منتشر نمی کنند، فقط یک نامهٔ تشکر از لرد چارلز هاردینگ دریافت می دارد که جزوء هیئت اعزامی انگلیس به کنفرانس صلح پاریس بود.

در سالهای جنگ براون بعلت سانسور ایام جنگ با دوستان مقیم آلمان ارتباطی نداشت و رفت و آمد ایرانیان به کمبریج هم مثل سابق نبود، و بگفته خودش از ایران کمتر خبر می رسید. ولی براون هرچه دربارهٔ ایران بود بدست می آورد "حتی "بعضی سندهای خیلی مهم هم در آلمان چاپ شده که در ایام جنگ با کمال اشکال به دست آوردم."[۱] با همان احاطه، عمق و علاقه مندی همیشگی به ایرانیان بود که براون "کتابچهٔ صلح" را نوشت. منتهی آنچه پروترو پیشنهاد کرده بود که تاریخ ایران از ۱۸۰۰ را در برگیرد خلاصه تر شد و بیشتر تاکید روی حوادث زمان مشروطه و دوران جنگ و دخالت های روس و انگلیس در ایران بود.

رئوس آنچه براون در "کتابچهٔ صلح" پیشنهاد می کرد:

*از میان رفتن کامل "منطقهٔ نفوذ" که در نتیجهٔ قرار داد ۱۹۰۷ بوجود آمده است و اگر توام با خطرات جدی هم نباشد همیشه توام با خاطرات دردناک خواهد بود.

*کمک مالی زیاد با شرایط معقول که در عین حال خفت آور و یا از لحاظ سیاسی و تجاری مخاطره انگیز نباشد.

[۲] نامه های دوستان، نامه به دکتر افشار، ۲ کانون ثانی ۱۹۲۰، ص ۱۹.

* از میان رفتن کنترل دو گانه دولت انگلیس و حکومت هند در امور ایران که نه تنها در سالهای اخیر بلکه در یک قرن گذشته باعث نابسامانی و تناقض در سیاست های ما شده است. سیاست دولت انگلیس فقط باید از انگلستان اعمال شود.

*هنگام انتخاب مشاورین اروپایی برای امور مالی و غیره باید که حکومت ایران آزادی کامل داشته باشد. یگانه مشاور مالی خارجی که بطور کامل اعتماد آنها را جلب کرد آقای مورگان شوستر بود، و شش سال پیش کار او در ایران نیمه تمام ماند. اکنون اگر بتوان او و یا کسی مثل او را برای اصلاح امور مالی ایران جلب کرد نه تنها رنجش ایرانیان جبران خواهد شد، بلکه ابراز لطف و اظهار سیاستی دوستانه خواهد بود نسبت به متحدین آمریکایی ما.

*آخرین نکته و از همه مهمتر این که باید کوشیدکه تمام دیپلمات ها و مامورین کنسولی انگلیس مقیم ایران دارای احساسات دوستانه و همدردی نسبت به ایرانیان باشند- اشخاصی که خصوصاً شرایط و موقعیت آنان را درک نموده و با آنان همدلی داشته باشند. کسانی که با امور ایران سروکار دارند با اسامی چنین دیپلومات های شایسته که به کشورهای دیگر فرستاده شده اند آشنا هستند، و برگشتن آنها به ایران اگر ممکن باشد، تاثیر بسیار مثبت و خوبی در ایرانیان خواهد داشت، و بیش از هر چیزی آنها را متقاعد خواهد ساخت، که سیاست جدید مطرح شده از طرف لرد کرزن، سیاستی است واقعی و از طرف قاطبه مردم انگلیس حمایت می شود.

در همین زمان، لرد کرزن دوباره داخل سیاست شده و در ۱۹۱۶ جزو کابینهٔ زمان جنگ لوید جورج شده بود، و با معلوماتی داشت معلوم بود که در امور مربوط ایران و شرق صاحب نظر و نفوذ بود. او هم عضو "کمیتهٔ شرق" و هم "کمیتهٔ ایران" وزارت خارجه بود، و در جلسهٔ ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۱۸ کمیتهٔ اخیر نامه ای را که ازحکمروای هندوستان لرد چلمسفورد[1] برای همکارانش

[1] Lord Chelmsford (1868-1933)

می خواند که توصیه می کرد دولت انگلیس از سیاست خشونت بار خود دست کشیده و سعی کند با آزادیخواهان و ملیّون ایران از در مسالمت در آید. برای نشان دادن تغییر سیاست انگلیس و دوستانه شدن آن، یکی از جالب ترین نکات این نامه پیشنهادی بود که بلافاصله بالاترین پست های وزیر مختاری در تهران به کسانی محوّل شوند که در ایران مورد احترام هستند و نسبت به آن کشور احساس همدردی دارند و خصوصاً ادوارد براون بعنوان منشی شرقی و لرد لمینگتون بعنوان وزیر مختار پیشنهاد شده بودند.[1] به نظر می رسد که لرد کرزن طرفدار این نظریهٔ لرد چلمسفورد بود، ولی متاسفانه پس از مدتی بحث و مشاورهٔ اعضای "کمیتهٔ ایران" که از وزارت جنگ، وزارت خارجهٔ انگلیس و همچنین از "اداره هند" بودند موافقت نمی کنند.

براون از سخنرانی دیگری که لرد کرزن در مجلس اعیان دربارهٔ سیاست آینده انگلیس در ایران کرد، امیدوارشده، بار دیگر فعالیت سیاسی را ولو برای مدتی بسیار کوتاه از سر می گیرد. او در مقالهٔ "امید برای ایران:سیاست جدید انگلیس "(٢۶ ژانویه ١٩١٨) ضمن بحث دربارهٔ سخنان اخیر کرزن، سخنرانی او در ١۵ نوامبر ١٩١١ در "انجمن ایران" به طرفداری از ایران را در تاریک ترین ایام اوضاع آن کشور را به یاد آورده، امیدوارنه می خواهد که کرزن به حرفهای خود وفادار باشد. آنگاه شرحی از مصائبی که بر ایران رفته است بر می شمارد و امیدوار است که سیاست انگلیس در ایران عوض شده باشد، و پنج اصل ذکر شده در فوق را تماماً در مقالهٔ خود می آورد. براون در سخنرانی که اندکی بعد در فرهنگستان انگلیس[2] می کند و فروغی ترجمه فرانسه آنرا چاپ می کند، همین نکات را می آورد و امیدوار است که عقاید عمومی و از آن مهم تر اعضای کابینهٔ لوید جورج را تحت تاثیر قرار دهد.

براون مسلماً آن قدر ساده دل نبود که به حسن نیت لردکرزن اطمینان داشته باشد، ولی فکر می-کرد دلیلی ندارد که انگلیس همان سیاست سرادوارد گری را دنبال کند. روسیه تزاری از میان رفته بود و تهدید آلمان و قدرت های مرکزی در میان نبود، انگلستان در حقیقت در مورد

[1] مقالهٔ سابق الذکر راس ، ص ۴٠۶.
[2] خلاصه ای از سخنرانی براون تحت عنوان "آیندهٔ ایران: پنج اصل پروفسور براون" در منچستر گاردین (٧ فوریهٔ ١٩١٨) آمده است.

خاورمیانه آزادی زیادی داشت. ولی احساسات کرزن در مورد ایران و بطور کلی سایر ملل ضعیف خیلی با براون فرق داشت. شاید برای مدتی کوتاه سیاست پیشنهادی حکمروای هند، لرد چلمسفورد، در مورد ایران نظر او را جلب می کند، ولی باز به عقاید امپریالیستی خود بر می-گردد. شاید تغییر وضع سیاسی از زمانی که می خواست براون را بعنوان "منشی شرقی" به ایران بفرستد تا قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله، یعنی تهدید بالشویک ها از طرف شمال، تشکیل سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان که ضد روسیه بودند و می شد به آنها کمک کرد، هم در این میان بی تاثیر نبوده است، و خطر روس را دوباره در ذهن او برانگیخته باشد. به هر حال، کرزن دراین سالها حتی پیش از این که در اکتبر ۱۹۱۹ بجای بالفور وزیرامور خارجه بشود، اختیار زیادی در حکومت داشت، و هنگامی که لوید جورج، نخست وزیر و بالفور، وزیر امور خارجه در کنفرانس صلح بودند، او مصدر امور بود. ولی برخلاف امیدهای براون او راه دیگری را دربارهٔ ایران بر می گزیند.

مدارک تاریخی که در سالهای اخیر مورد مطالعه قرار گرفته، نشان می دهند که کرزن می-خواسته منابع نفت ایران و باکو و حتی منابع احتمالی نفت موصل را نیز برای انگلستان حفظ کند. حتی بعضی از تاریخ نویسان می گویند که یکی از سبب های مخالفت آمریکا و فرانسه با قرارداد ۱۹۱۹ این بود که نمی خواستند منابع نفتی خاور میانه در انحصار انگلیس باشد. در ۱۹۱۳ در نتیجهٔ سفارشات چرچیل دولت انگلیس ۵۱ درصد از سهام شرکت "نفت ایران و انگلیس" را خریده بود، و در ۱۹۱۵ در نتیجهٔ قرارداد قسطنطنیه روسیه کنترل بوسفور و داردانل را در دست گرفته بود و در عوض انگلیس در ایران ناحیهٔ تحت نفوذ خود را به تمام نواحی جنوب که سابقاً در ناحیه بیطرف بودند گسترش داده بود. درمه ۱۹۱۸ ژنرال داسترویل با قوای انگلیسی برای مقابله با عثمانی ها به باکو فرستاده شده و سپس دانسترفورس برای حفظ منابع بزرگ نفت باکو روانه آنجا می گردد.

سفارشات دیگری به همان مضمون سابق از طرف حکومت هند می آید که احساسات روز افزون ملیّون را از نظر دور ندارد، ولی کرزن بدانها وقعی نمی نهد و می خواهد بالاخره به

آرزوی همیشگی خود دایر به حفظ هندوستان جامهٔ عمل بپوشاند. به گفتهٔ هارولد نیکلسون "کرزن از این که می توانست یک سلسله ممالک تحت حمایه از پامیر گرفته تا مدیترانه به وجود آورد که نه تنها سرحدهای هندوستان، بلکه وسیلهٔ ارتباط ما با آن سوی امپراطوری ما را حفظ کند، بر خود می بالید."[1] قرارداد ۱۹۱۹ نیز جزوء این نقشه بود که بظاهر استقلال ایران را ضمانت می کرد، ولی مفاد آن از قبیل فرستادن مستشاران انگلیسی برای سازمان بخشیدن به حکومت ایران و غیره معلوم بود که می خواهد ایران را جزوء امپراطوری بریتانیا نماید. به گفتهٔ کریستفر راس کرزن از نظریات و پیشنهاد های براون کاملا آگاه بود و مقالهٔ براون در منچستر گاردین تحت عنوان "امید برای ایران: سیاست جدید انگلیس" جزو بریده روزنامه هایی است که کرزن بریده و در آرشیو خود نگاه داشته و حتی در حاشیهٔ آن یادداشت هایی نوشته است. ولی به غلط فکر می کرد که بیشتر از همه دربارهٔ ایران می داند. بگفتهٔ خبرنگار روزنامهٔ "ساندی سان" فکر می کرد ایران را او کشف کرده است و آنرا ملک طلق خود تصور می کرد".

تنها براون نبود که از قرارداد ۱۹۱۹ ناراحت شده بود. شخص دیگری که سالهای سال در ایران بسر برده و تاریخ مفصل ایران را به انگلیسی نوشته بود، سرپرسی سایکس بود. کرزن او را یکی از "بامعلومات ترین" اشخاص دربارهٔ ایران می شمرد، و در مجلس اعیان از مبارزات او با حدود یک صد نفر جاسوسان آلمانی و دفاع او از شیراز هنگام حملهٔ بختیاری ها ستایش کرده بود. سایکس با این که "امپریالیستی پیر" شمرده می شد و مانند براون لیبرال نبود، شخص واقع بین تری بود و دربارهٔ ایران حسن نظر داشت. او می دانست با این که وضع ایران خیلی متزلزل است و خطر بالشویسم هم وجود دارد، ولی با ایرانی که سالها پیش کرزن دیده بود، فرق دارد. کرزن در حالی که از پیشرفت بالشویک ها هراسان بود و می خواست جلوی خطر جدید را بگیرد، ولی در ضمن نمی خواست حتی هزینهٔ نگهداری پلیس جنوب را بدهد. او فکر می کرد اگر شخص قدرتمندی را در ایران سرکار بیاورد، خودش او را اداره خواهد کرد. کرزن زمانی که

[1] *Curzon: the last phase, 1919-1925: a study in post-war diplomacy* by Sir Harold George Nicolson, Houghton Mifflin company, 1934 , p.121.

رئیس هیئت مسائل ایران در وزارتخارجه بود، سبب می شود که او را در ژانویه ۱۹۱۸ از ایران به هند احضار کنند، و بعداً هم که وزیر خارجه می شود دیگر کاری بدو نمی دهد . اختلاف نظر سایکس با کرزن وقتی شدت می یابد که قرارداد ۱۹۱۹ را دیوانگی محض می شمارد و شدیداً علیه آن مبارزه می کند. کشاکشی که بین سایکس و کرزن در سالهای بعد از جنگ جهانی بوجود می آید نشان دهندهٔ شخصیت های متباین آنها می باشد.

دیداری با پروفسور براون در نخستین سفر فروغی به لندن: فروغی همراه نصرت الدوله و تنی چند از اعضای هیئت در ۱۴ سپتامبر به لندن می رود و این اولین سفر فروغی به انگلیس است. نصرت الدوله اصرار دارد که "قرارداد را برای محدود ساختن استقلال ایران نبسته اند... خاصه اینکه جزء ملل مجمع ملل است و بنابر این همهٔ دول مجمع ملل ضامن استقلال او می- باشند." (۲۱۷) در عین حال وثوق الدوله تلگراف کرده است که نصرت الدوله در نطق خود در ضیافت شام لرد کرزن معلوم کند که قرار داد هنوز به تصویب مجلس نرسیده است. اعلان قرار داد طوفانی در ایران بوجود آورده، وثوق الدوله به بگیر و ببند عجیبی متوسل شده و تمام روزنامه ها بجز "رعد" را بسته بود. این روزنامه مقالاتی را شروع کرده بود به این عنوان که چون هیچ دولتی با ما همراهی نکرد و قرض نداد ما مجبور شدیم این قرارداد را با انگلیس ببندیم. سفیر آمریکا به دولت اعلام می کند که ما مکرر در کنفرانس خواستیم کار ایران را مطرح کنیم نگذاشتند. چون روزنامه ای برای درج این مطلب نبود سفیر دستور می دهد که اعلامیه ها را در تهران بدیوارها بچسبانند. فروغی این مطلب را در نامه ای مورخ ۲۹ سپتامبر به براون می نویسد.

روز نوزدهم سپتامبر فروغی و براون همدیگر را ملاقات می کنند. فروغی می نویسد: "نهار با ناصرالملک و رفقا مهمان علاء السلطنه بودیم. نطق لرد کرزن مفصل بوده تا یک اندازه مقاصد ما را بیان کرده، اما در اول زیاد از خدماتی که انگلیس و روس به ایران کردند حرف زده است. امروز اول نصرت الدوله حرف زد بعد لرد کرزن. بیانات امروز از هیچ طرف چیزی نبود. پروفسور براون بود و خیلی محظوظ شدم و به کمبریج دعوت کرد. " (۲۲۰) دو روز بعد

فروغی همراه دوستش غفار خان عمادالملک به خانه براون می رود که شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

مقایسهٔ نظریات فروغی و براون نسبت به وضع آن زمان ایران جالب است. وقتی که سخنرانی براون برای آکادمی بریتانیا را که شرح آن گذشت با نطق فروغی در کنفرانس صلح پاریس در مورد وضع کشور پیش از جنگ، حین جنگ و بعد از جنگ مقایسه می کنیم، تقریباً پیامشان شبیه هم است، یعنی دخالت دول خارجی و تهاجمات آنها مسبب اصلی هستند. اما اگر خصوصی تر به مطلب بنگریم، شکوهٔ فروغی بیشتر از فساد داخلی است، در حالی که براون همیشه از دخالت روس و انگلیس شکایت دارد. تقی زاده در خاطراتش می نویسد: "هنگامی که انگلیس ها رابینو کنسول خودشان در رشت را از ایران خواسته به الجزایر فرستادند، چون او کتابهای خوبی درباره ایران نوشته بود، مرحوم براون که خیلی جوش می زد، همیشه بر ضد انگلیس بود. گفت او را مخصوصاً فرستادند که از ایران دور باشد که این قدر به ایران علاقه داشت."[1]

براون با این که از سیاست های کرزن دلسرد شده بود، بدعوت او در اوایل پائیز ۱۹۱۹ به ضیافت بزرگی که در هتل کارلتون لندن به مناسبت قرارداد ۱۹۱۹ برقرار شده بود، می رود و به نطق پر نوید کرزن دربارهٔ روابط آینده ایران و انگلیس گوش می دهد، ولی زیاد امیدی ندارد. چند ماه بعد اندک امیدی هم که داشته از میان میرود، و در ۲۳ مارس ۱۹۲۰ به ویلفرید بلانت، که از او دعوت کرده بود عضو "کمیتهٔ مصر" بشود می نویسد:

> از سیاست بکلی دلزده ام و در آینده می خواهم تمام انرژی خود را صرف تحقیق بکنم که بیشتر از آن رضایت دارم.... و اگر چیزی مرا قانع کند که این تصمیم خود را عوض کنم ایران خواهد بود نه مصر. یک ملت ستمدیده برای یک فرد بس است، و دنیا اکنون دنیا پراست از ملل ستم دیده... من اصلاً نمی خواهم خواهش ترا ردّ کنم،

[1] زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۶۷، ص ۳۸۱.

ولی پس از تأمل زیاد تصمیم گرفتم خود را به هیچ وجه داخل عملی سیاسی نکنم که نتیجهٔ آنرا نمی توان پیش بینی کرد.[1]

فروغی در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ از پاریس در نامه ای خصوصی به دوستش محمود وصال درد دل می کند:

اروپا عموماً در حال غلیان است. دول حالیه و رجال سیاسی که همان رجال قدیمی هستند خیلی سعی دارند که دنیا را در قالب قدیم خود نگاه بدارند، اما موفق نخواهند شد و هرچه بکنند موقتی است... حال ما در این میانه چه باید بکنیم؟ افسوس که این فقره از همه مشکل تر است. به عقیدهٔ بنده ما هیچ کار نباید بکنیم جز اینکه خودمان را درست بکنیم. عجالتاً "ما" در کار نیست. ما نیستیم، ما وجود نداریم."

بعداً راجع به قرارداد ۱۹۱۹ صحبت می کند.

ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامهٔ موثر بود، آیا دولت ایران جرئت میکرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرئت می کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟ اگر بدانید در فرنگستان و امریکا از بسته شدن این قرارداد چه محشری برپا شد. اگر می دیدید انگلیس ها در عین اینکه خود را از تک و تا نمی اندازند چقدر متزلزل و نگران بودند و هستند، اما چه فایده، ملّت ایران که در بین نیست. ایرانیها نمی خواهند داخل آدم باشند." (۴۷۲)

چند یادداشت فروغی دربارهٔ دیدار با ادوارد براون: سه شنبه بیست و سوم (سپتامبر) ۲۷ ذی الحجه: صبح خواستم با نصرت الدوله گفتگو کنم. حمام بود و موقع ترن دیر می‌شد، چون دیروز به پروفسور براون تلگراف کرده بودیم که با ترن ساعت ده و پنج دقیقه حرکت می کنیم. غفار خان آمده با هم تاکسی گرفته به گار راه‌آهن

[1] نامهٔ براون به بلانت، ۲۳ مارس ۱۹۲۰، اسناد بلانت در موزهٔ فیتزویلیام کیمبریج، شماره نسخه ۱۰۲۰-۱۹۷۷. به نقل از مقالهٔ راس حاشیهٔ ۱۰۹.

که لیورپول استیشون[1] است رفتیم. به موقع رسیده سوار شدم پول بلیت را غفار خان داد. چهار لیره هم از او قرض نمودم چون پول انگلیسی نداشتم.

ساعت یازده و نیم به کمبریج رسیدیم. راه همه جا سبز و خرم و درخت و زراعت بود. حقیقتاً سبزی زمین در فرهنگستان چیز غریبی است. پروفسور براون در گار [ایستگاه] حاضر بود. مرا با اتومبیل خود برد. اول به مدرسه رفته قدری گردش کردیم. بنای مدرسه خیلی کهنه است و جلوه و قشنگی ندارد، اما درخت و سبزه دارد. کتابخانه مدرسه را هم تماشا کردیم. یک اتاق مخصوص کتاب‌های گیب و اوقاف گیب بود. کتابخانه این اونیورسیته از حیث کتب شرقی گمانم که کمتر از کتابخانه مدرسه السنه شرقیه پاریس نباشد. اتاق ناهارخوری شاگردان و معلمین را هم به من نشان داد. اما حالا اوقات تعطیل است و خلوت و از طلاب کسی نیست.

نهار با خودش و زنش در منزلش خوردیم. خانه اش هم خوب است و باغچه با صفایی دارد. از قرار معلوم پروفسور براون با بضاعت است. در خانه‌اش هم کتاب زیاد دارد. کتاب‌های شیندلر[2] را که خریده نشان داد. کتاب نصف جهان [3] هم در آن بود. معلوم شد یکی از پسرهای حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی که تنها از پسرهای او مانده و میرزا بهروز نام دارد مدتی در مصر بوده و حالا به انگلیس آمده و در کمبریج معاون معلم است. او هم آمد و دیدیم و با هم به گردش رفتیم. به اتفاق مادام به مطبعه اونیورسیته رفتیم. خیلی مفصل بود. چرخ های متعدد مشغول به کار بود. چیزی که خیلی محل توجه من بود کیفیت اسبابی بود که در آن واحد از سرب مذاب حروف را ریخته و چیده و ترتیب کرده و صفحه بندی می کرد. از عجایب تصنّعات است.

[1] در اصل چنین نوشته شده است. Liverpool Station

[2] Sir Albert Houtum-schindler (1846-1916)

[3] مقصود کتاب نصف جهان تعریف الاصفهان از پدربزرگ فروغی، محمدمهدی ارباب اصفهانی است که در سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده است

شب هم مرا نگاه داشت. از لندن هم غفارخان تلفون کرد که نصرت الدوله حرفی ندارد از اینکه من شب در کمبریج بمانم و بعد هم چند روزی در لندن باشم و بعد به پاریس بروم. پس پروفسور براون اصرار کرد که فردا نهار هم بمانم. قبول کردم. خیلی مهربانی کرد. صحبت زیاد کردیم، علمی و غیر علمی. مسئله فردوسی و اشتباهی که برای نلدکه[۱] از اشعار پشت شاهنامه دست داده بود به او گفتم و یادداشت کرد و خیلی از نلدکه تعریف کرد و معلوم شد هنوز زنده ولی خیلی افسرده است. بعد از شام از اوضاع سیاسی و روابط ایران و انگلیس شرح مفصلی برای او گفتم و نکاتی را حالی او کردم.

چهارشنبه بیست و چهارم (سپتامبر)۲۸ ذی الحجه: صبح باز به اتفاق پروفسور براون و میرزا بهروز به گردش و سیاحت مدرسه و نمازخانه رفتیم. چون داخل نمازخانه شدیم پروفسور براون گفت :"این خانه به این خوبی آتشکده بایستی"[۲] رودخانه کم[۳] را هم دیدیم که نهریست تقریباً به عرض خندق تهران و در آن هم کرجی دیدیم که یک مرد جوان و یک زن جوان در آن گردش می کردند و پارو می زدند. باغ خیلی با صفایی هم داشت. در شهر هم قدری گردش کردیم و به یک کتابفروشی رفتیم که خیلی مفصل بود. کتاب های شرقی هم داشت.

ناهار، خانوم نبود و به لندن رفته بود. باز مبلغی صحبت کردیم. میرزا بهروز یک کتاب چه از منظره های کمبریج برای من خریده به یادگار آورد. جوان بدی نیست اما خام است. دیروز با او هم در باب استخلاص زبان فارسی از الفاظ غرب صحبت کردیم، عاجز می شد اما متقاعد نمی شد. پروفسور بروان مصدّق من بود. خلاصه بعد از ظهر به اتفاق آن هردو با اتومبیل پروفسور برون به گار آمده آنجا وداع کردیم و ساعت سه

[1] Theodor Noldke (1836-1930)

[۲] این خانه به این خوبی آتشکده بایستی در طوف حرم دیدم دی مغبچه ای می گفت (آتشکدهٔ آذر)

[3] River Cam

و پنجاه دقیقه حرکت کردم از کمبریج. قبل از ساعت شش به لندن رسیدم. به زحمت و به کمک یک نفر از اجزای گار یک تاکسی پیدا کرده به سفارت آمدم علاء السلطنه نبود. غفار خان و منظم السلطنه بودند. غفار خان گفت از صبح تا به حال به دنبال منزل برای تو هستیم و پیدا نکرده ایم. بالاخره منظم السلطنه رفت و آمد. گفت در هوتل مجستیک[1] یک اتاق هست، ولی هفته‌ای پنج گینه میخواهد. گفتیم اگر خوب باشد چندان گران نیست. به اتفاق رفته دیدیم. هوتل کوچک و محقراست، اما اطاقش پر بد نیست و چاره هم نیست. ولی دبه کرده گفتند هفت گینه است. ناچار گرفتیم و باز به سفارت رفته کیف خود را برداشته و به منزل جدید آمدم. این اول دفعه است که در یک مهمانخانه تنها منزل دارم و تنها غذا میخورم. شام مختصر به من دادند. شراب هم نداشتند. بعد از شام تا هاید پارک گردش رفتم. در جاده ها و گوشه و کنار های باغ همان اوضاع توئیلری پاریس است. مردم زن و مرد جفت جفت می آیند و می روند یا نشسته و معانقه می‌کنند. این هوتل در خیابان موسوم به Cromwell Road واقع و نمره ۱۶۰ است. تعریفی ندارد. می‌خواهم بگویم قیمت گرانتر از پاریس است. در مدرسه پروفسور براون درخت توتی نشان داد و گفت معروف است که این درخت را شاعر[2] Gray نشانده که شاگرد این مدرسه بوده است...

حسن جوادی

آوریل ۲۰۲۱

[1] Magestic
[2] Thomas Gray (1716-1771)

گفتگو با پرویز فروغی

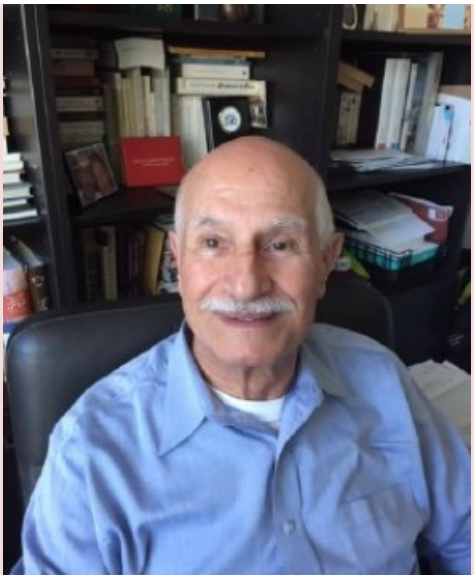

آرمان: آقای فروغی گرامی، با سپاس از مشارکت شما در پروندهٔ ویژه ای که به زنده یاد محمدعلی فروغی اختصاص دارد. شما فرزند ارشد زنده یاد محسن فروغی، دومین فرزند زنده یاد محمدعلی فروغی هستید. از شجره نامهٔ خاندان فروغی بگویید.

پرویز فروغی: به گفتهٔ پدر بزرگم خانوادهٔ ما از اصفهان و سلسلهٔ نسبمان چنین است:

محمدعلی، پسر محمدحسین، پسر آقامحمد مهدی، پسر حاجی محمدرضا، پسر حاجی میرزاکاظم، پسر حاجی میرزا کوچک، پسر حاجی میرزا ابو تراب، پسر حاجی میرزا محسن، پسر حاجی میرزا جواد، پسر حاجی میرزا موئمن.

محمد علی فروغی ادامه می دهد:

آنچه اطلاع دارم پیش از پدرم اجدادم همه در سلک تجارت و معروف به ارباب بودند- حاجی ملا موئمن که از ایشان آخرین کسی است که اسمش را می دانم، معاصر

شاه عباس بزرگ بوده و میرزا ابوتراب در سال ۱۱۴۸ در شورای کبیر مغان که به دعوت نادر شاه برای تصدیق سلطنت او منعقد گردید نمایندهٔ اصفهان بوده است.

محمد علی فروغی شش فرزند داشت: چهار پسر و دو دختر- پدرم محسن، دومین فرزند او که در سال ۱۹۳۹ با مادرم لئون داویو (Leone Daviaud) فرانسوی ازدواج نمود و حاصل این ازدواج دو فرزند بود که من ارشد آن می باشم- برادرم محمد علی که ۱۵ ماه از من جوان تر بود در سال ۱۹۷۷ پس از تصادفی فوت کرد.

آرمان: تحصیلات شما در چه رشته ای بود و به چه کاری اشتغال داشتید؟

پرویز فروغی: من تحصیلات عالی خود را در مونترال کانادا در رشتهٔ علوم سیاسی و روابط بین المللی از سال ۱۹۶۷ تا ۱۸۷۲ ادامه دادم. در آنجا با همسرم میشل آشنا شدم و در سال ۱۹۶۹ ازدواج کردیم. دارای دو پسر هستیم که هر دو در کانادا متولد شده اند.

در بازگشت به ایران شغل بانکداری را انتخاب نمودم و تا چند سال بعد از انقلاب در آن شغل ادامهٔ کار دادم. حدود یک ماه بعد از انقلاب پدرم را دستگیر نمودند و حدود چهار سال در زندان بسر برد. من با استفاده از قانونی توانستم در ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۲ از ایران خارج شوم و به خانواده خود که چهار سال بود در فرانسه مقیم بودند بپیوندم. خوشبختانه پدرم سه ماه بعد از خروج من از ایران از زندان آزاد شد که باعث خوشحالی همه شد. متاسفانه اجازهٔ خروج از ایران به وی داده نشد و حدود ده ماه بعد در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۸۳ فوت کرد و نزدیک پدر خودش در قبرستان ابن بابوی دفن گردید.

در تبعید، اوّل در کار بانک فعال شدم. بعد فعالیت های متفاوتی را تقبل کردم و حدود سه سال است که بازنشسته می باشم. با تاسف بسیار انقلاب خانواده ما را متلاشی نموده و از نسل دوم همه از این دنیا رفتند، و از نسل سوم نیز تعدادی این دنیا را ترک کرده اند.

آرمان: دربارهٔ میراث فرهنگی زنده یاد فروغی برای تاریخ مدرن ایران بسیار گفته شده و هنوز جای بررسی های بسیار هست. دربارهٔ میراث فرهنگی، اخلاقی

و معنوی آن زنده یاد که در خاندانش دست به دست گشته و ارزش های شخصی مورد تاکید آن بزرگوار برای خوانندگان آرمان سخن بگویید.

پرویز فروغی: محمد علی فروغی پند نامه ای برای فرزندانش نوشته است که آنرا در اختیار فصلنامهٔ وزین پژوهش های فرهنگی آرمان قرار می دهم.

تا آنجا که یاد دارم هر گاه اشتباهی میکردیم، پدرم با ملایمت و متانت ما را راهنمایی مینمود، و هیچ گاه تندروی نمیکرد- همان گونه که پدر بزرگم با فرزندان خود رفتار میکرد-

عمه هایم بیشتر از پدر بزرگمان سخن می گفتند و در موقعیت خاصی میگفتند بابا بزرگتان این گونه صحبت یا به این نحو رفتار میکرد که برای ما درسی بود.

ما فرزندان نسل سوم که متاسفانه در روی زمین پخش میباشیم همیشه با افتخار از او یاد میکنیم.

مادرم که فرانسوی بود خیلی از زبان فرانسه پدر بزرگم تعریف میکرد که چقدر زیبا سخن میگفت.

همه ما به کار و رفتار پدر بزرگم افتخار میکنیم و برای ما مسلم است که او ایران را در دوران بسیار خطر ناکی از پاشیده شدن نجات داد.

آرمان: نظر شما درمورد مشارکت سرنوشت ساز پدربزرگتان در تاریخ مدرن ایران چیست؟

پرویز فروغی: در مورد نقش پدر بزرگم همه چیز گفته شده و نیازی به افزودن نیست.

محمد علی فروغی اولین و آخرین نخست وزیر رضا شاه و اولین نخست وزیر محمد رضا شاه شد و با معرفی شاه جوان به مجلس شورا باعث ادامهٔ سلسلهٔ پهلوی شد.

بعضی معتقدند که با قبول نکردن سمت ریاست جمهوری که انگلیس ها به او پیشنهاد کردند خیانت کرد. ولی میدانیم که ایران در آن زمان در موقعیتی نبود که به فکر تغییر رژیم باشند. از پدر بزرگم تحمل دشواری های زندگی را به عنوان یکی از مهمترین درس های زندگیم آموخته ام.

آرمان: سپاس فراوان از مشارکت شما.

متن پندنامهٔ محمدعلی فروغی برای فرزندانش

فرزند جان، سخن فراوان هست و پند، بسیار می توان گفت. اما من پر گفتن خوش ندارم. حاصل علم و تجربهء شصت سالهء خود را برای تو و خواهر و برادرانت می نگارم. بدان که هیچ پیش آمدی هر اندازه بد به نظر آید، بلیه و مصیبت حقیقی نیست و از آن آشفته نباید شد، مگر اینکه کاری بکنی که شرافت ذاتی ترا لکه دار کند و پیش نفس خود خجل گردی و خدا از آن راضی نباشد. پس راست بگو و درست رفتار کن، حرص و طمع را کنار بگذار، کینه جویی و رشک و حسد به خود راه مده. بدخواه مردم مشو و هر قدر بتوانی به بندگان خدا دلسوز و مهربان باش. با دوستان مروت و با دشمنان مدارا کن، از مردمان بد بپرهیز، به اقبال روزگار غره مشو، در سوانح و حوادث، صبر پیشه کن و همیشه به فضل خداوند امیدوار باش.

سعادت و شرافت در این احوال است، نه در جاه و مال. این سخنان را جدی بدان و یقین کن که اگر به این صفات متصف شدی، خیر دنیا و آخرت با توست.

فروغی، محمدعلی

متن پندنامهٔ محمدعلی فروغی برای فرزندانش

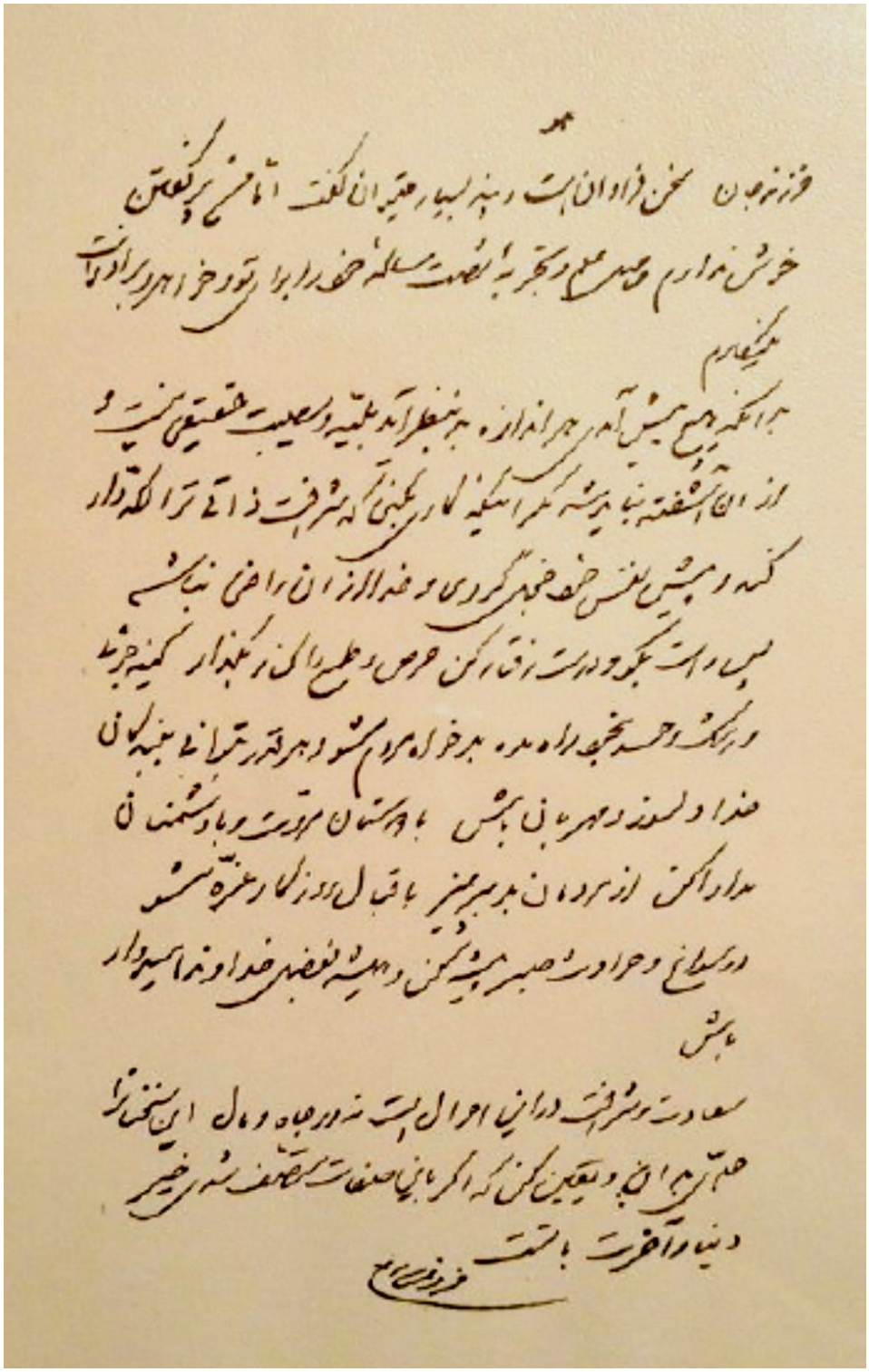

محمد علی فروغی در خرداد ۱۲۸۲ موقعی که بیست و شش سال داشت با دختر چهارده ساله میرپنج نظام مافی به نام زرین تاج ازدواج کرد و از او صاحب شش فرزند شد، چهار پسر و دو دختر. فروغی و همسرش (که او را پاینده خانم صدا می کرد) خیلی به هم علاقه داشتند و با همه کمبودها زندگی خوشی را آغاز کردند، اما به قول فروغی روزگار دوام آن خوشدلی را از او دریغ کرد. پاینده خانم هجده سال بعد در حالی که سی و دو سال بیشتر نداشت در اردیبهشت ۱۳۰۰ در اثر ابتلا به سل درگذشت و فروغی و خانواده اش را به سوگ نشاند. فروغی که نمی خواست فرزندانش نامادری پیدا کنند دیگر هرگز ازدواج نکرد. بعدها به فرزندانش گفته بود: بعد از مادرتان من افطار نکردم. فقط یک عکس از پاینده خانم در دست است.

آرمان: با سپاس از آقای پرویز فروغی که این عکس را در اختیار ما قرار داد.

سالشمار زندگی محمد علی فروغی به تدوین ایرج افشار

این سالشمار براساس اطلاعاتی که در مراجع مختلف مندرج است و نیز مقابله با یادداشت های جناب آقای محمود فروغی تهیه شده است. فهرست تالیفات آن مرحوم نیز در انتهای سال شمار، به ترتیب زمانی انتشار آنها آورده می شود. در این فهرست فقط چاپ اول هر اثر ذکر شده است مگر آنکه چاپ جدید با تجدید نظر بوده است. **(ایرج افشار)**

۱۲۹۴ قمری (اوایل دهه سوم جمادی الاخری)

تولد: تحصیل در دارالفنون در رشته طب

حدود ۱۳۱۵ به بعد: تدریس در مدارس علمیه، ادب، دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی

۱۳۲۵: مدیریت مدرسه علوم سیاسی (تاشوال ۱۳۲۷)

۱۳۲۷ (۲ ذی القعده): نمایندگی در دوره دوم مجلس شورا

۱۳۲۸ (۲۶ جمادی الاخری تا ۲۴ محرم ۱۳۲۹): ریاست مجلس شورای ملی

۱۳۲۹ (۷ ذی الحجه): وزیر مالیه در کابینه صمصام السلطنه

۱۳۲۹ (۲۰ ذی الحجه): وزیر مالیه در کابینه صمصام السلطنه، ریاست محکمه عالی تمیز (بار اول)

۱۳۳۲ (اواخر رمضان): وزیر عدلیه در کابینه مستوفی الممالک

۱۳۳۳ (۱۶ محرم): نمایندگی در دوره سوم مجلس شورا

۱۳۳۳ (۲۸ ربیع الثانی- جمادی الاولی): وزیر عدلیه در کابینه مشیرالدوله، ریاست محکمه عالی تمیز (بار دوم)

۱۳۰۱ شمسی (۲۵ بهمن): عضو هیات نمایندگی ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس، وزیر خارجه در کابینه مستوفی الممالک

۱۳۰۲(۴۱) : وزیر مالیه در کابینه مشیرالدوله

۱۳۰۳ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۲): وزیر خارجه در کابینه سردار سپه، همکاری در تاسیس مجله اصول تعلیم

۱۳۰۳ (۹ رمضان ۴۲): وزیر خارجه در کابینه سردار سپه

۱۳۰۳ (۷ شهریور): وزیر مالیه در کابینه سردار سپه

۱۳۰۴ (۱۷ مرداد) وزیر مالیه در کابینه سردار سپه

۱۳۰۴ (۲۸ آذر): رییس الوزراء (تا تیر ۱۳۰۵)

۱۳۰۴(۲۸ آذر): همکاری در تاسیس انجمن آثار ملی و رئیس آن انجمن

۵ مهر ۱۳۰۵: وزیر جنگ در کابینه مستوفی الممالک

۱۳۰۷: سفیر ترکیه و نماینده ایران در جامعه ملل و ریاست شورای جامعه ملل

۱۷ فروردین ۱۳۰۹: وزیر اقتصاد در کابینه مخبرالسلطنه

۲۳ اردیبهشت: وزیر خارجه و کفیل وزارت اقتصاد در کابینه مخبرالسلطنه، وزیر خارجه در کابینه مخبرالسلطنه

۱۳۱۲ (۲۶ شهریور): رییس الوزراء

۱۳۱۴ (۲۷ خرداد): رییس الوزراء (تا آذر ۱۳۱۴)

اردیبهشت ۱۳۱۴ - مشارکت در تاسیس فرهنگستان ایران و در روز ۱۲ خرداد انتخاب ایشان به عنوان اولین رئیس آن سازمان

۱۳۱۹ (مهر): ریاست شورای عالی انتشارات

۱۳۲۰ (۵ شهریور): نخست وزیر (تا ۱۱ اسفند ۱۳۲۰)

۱۳۲۰ (۱۲ اسفند): وزیر دربار شاهنشاهی، سفیر منتخب برای آمریکا

۱۳۲۱ (۵ آذر): وفات

فهرست تالیفات

۱۳۱۳-۱۳۱۶ قمری: تاریخ ساسانیان

۱۳۱۵: تاریخ اسکندر کبیر

۱۳۱۶: درس های علمی برای سال اول ترجمه از فرانسه به فارسی (مصنف پل بر)

۱۳۱۸: چرا؟ به این جهت (با همکاری میرزا کاظم خان شیمی)

۱۳۱۸: تاریخ ملل قدیمه مشرق (و چند بار پس از آن)، تاریخ ایران قدیم

۱۳۲۳: اصول علم ثروت

۱۳۲۳: دوره تاریخ مختصر ایران (و چند بار پس از آن)

۱۳۲۶: حقوق اساسی

۱۳۲۸: تاریخ مختصر دولت روم قدیم

۱۳۲۸: علم فیزیک (چاپ دوم در ۱۳۳۵)

۱۳۰۴ شمسی: حکمت سقراط (جلد اول)

۱۳۰۶: اندیشه دور و دراز (استانبول)

۱۳۰۸: جامعه ملل

۱۳۱۰: گفتار در روش به کار بردن عقل (دکارت)

۱۳۱۰: سیر حکمت در اروپا (جلد اول)

۱۳۱۳: خلاصه شاهنامه (با همکاری مجتبی مینوی)

۱۳۱۶: گلستان سعدی (با همکاری حبیب یغمائی)

۱۳۱۶: بوستان سعدی (با همکاری حبیب یغمائی)

۱۳۱۶: پیام من به فرهنگستان

۱۳۱۶: فن سماع طبیعی ابن سینا (چاپ اول)

۱۳۱۶: زبده حافظ (با همکاری ابوالحسن فروغی و نصرالله تقوی)

۱۳۱۶: آیین سخنوری یافن خطابه (و چند بار پس از آن)

۱۳۱۶: حکمت سقراط (چاپ دوم، تجدید نظر شده جلد اول)

۱۳۱۸: سیر حکمت در اروپا (جلد دوم)

۱۳۱۸: غزلیات سعدی (با همکاری حبیب یغمائی)

۱۳۱۹: فنون سماع طبیعی (ابن سینا) چاپ دوم تصحیح شده (با همکاری فاضل تونی)

۱۳۲۰: منتخب شاهنامه برای دبیرستان ها (با همکاری حبیب یغمائی) (چاپ دوم ۱۳۵۴)

۱۳۲۰: مواعظ سعدی (با همکاری حبیب یغمائی)

۱۳۲۰: رسائل سعدی (با همکاری حبیب یغمائی)

۱۳۲۰: مجموعه کلیات سعدی

۱۳۲۰: سیر حکمت در اروپا (جلد سوم)

۱۳۲۰: رباعیات خیام (با همکاری دکتر قاسم غنی)

۱۳۲۲: حکمت سقراط (جلد دوم)

۱۳۵۱: مقالات فروغی درباره شاهنامه فردوسی (به اهتمام حبیب یغمائی)

۱۳۵۳: مقالات فروغی جلد اول (به اهتمام حبیب یغمائی)

۱۳۵۳: سه تئاتر مولیر (به اهتمام حبیب یغمائی)

علی سجّادی

اشغال ایران توسط روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ و نامهٔ رضاشاه به پرزیدنت روزولت و پاسخ آن

با یاد محمد علی فروغی

مردی که برای حفظ وطن «بدنامی» را به جان خرید...

سالها پیش در ضمن خاطرات حبیب یغمائی خوانده بودم که وی هنگام تصحیح آثار سعدی با محمد علی فروغی در پائیز ۱۳۲۰ گاهی هم دربارهٔ سیاست روز صحبت می کرده اند. از جمله روزی فروغی از او می پرسد مردم دربارهٔ من و پذیرفتن نخست وزیری رضاشاه چه می گویند و یغمایی در پاسخ می گوید: خوب نمی گویند... می گویند چرا فلانی با آن سابقه[1] نخست وزیری را در این شرایط پذیرفت؛ و فروغی در پاسخ می گوید: به توپچی یک عمر حقوق می‌دهند که در موقع مقتضی توپ بیاندازد، من یک عمر از مواهب این مملکت برخوردار بوده ام و اکنون که به من نیاز دارد نباید از قبول مسئولیت سرباز بزنم. (نقل به معنی).

[1] - اشاره به اعدام اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی و داماد فروغی به دستور رضاشاه.

خاطرات حبیب یغمایی متأسفانه در اختیارم نیست، ولی روایت دیگری از آن خاطره را در کتاب «در آستین مرقع» سعیدی سیرجانی و در ضمن مباحثه ای یافتم که میان وی و دکتر شیخ الاسلامی دربارهٔ سخنان تقی زاده در مجلس پانزدهم پیرامون امضای قرارداد نفت ۱۳۱۲ در مجلهٔ یغما (شماره های ۲۵۷ و ۲۶۱) در ماههای اول انقلاب اسلامی درگرفته بود و در این کتاب بازچاپ شده است. حبیب یغمایی در حاشیه پاسخ دکتر شیخ الاسلامی به سعیدی سیرجانی، در قسمتی که مربوط است به شانه خالی نکردن از زیر بار مسئولیت های ملی، اشاره کوتاهی نیز به فروغی دارد با همان محتوایی که در خاطراتش خوانده بودم:

«در سال ۱۳۲۰ وقتی مرحوم فروغی قرارداد با متفقین را تنظیم می فرمود، بسیاری از رجال و استادان بوسیلهٔ من بنده (که همه روزه خدمتش می رسیدم) پیغام می دادند که عاقد چونین قراردادی به کشور خیانت می کند و... و من این پیغامهای زننده را می‌رساندم و شخصاً هم بدان پیمان ایمان نداشتم... هیچگاه فراموش نمی کنم که فروغی خسته و پریشان و متأثر و اندیشمند به دقت حرفهای مرا گوش می داد... بالاخره با گستاخی و خشونت گفتم آقا، شما استعفا بدهید و این بدنامی را تحمل نکنید... در پاسخ فرمود مملکت مرا برای چنین روزی پرورده است و من خود باید چنین قراردادی را تنظیم و امضا کنم که یک «و» پیش و پس نشود و مصلحت مملکت در این است. از هیاهو و غوغا هم بیم ندارم و بدنامی را هم می پذیرم. چنین بودند مردان بزرگ. ح. ی»[۱]

***

در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای بریتانیا از جنوب و نیروهای شوروی از شمال، به رغم اعلام بیطرفی ایران و بدون اخطار قبلی، با گذار از مرزهای ایران، دست به اشغال نظامی کشور زدند. تقریباً دو سال از آغاز جنگ دوم جهانی می گذشت و نیروهای متفقین در حال جنگ با

[۲] - *در آستین مرقع*، چاپ اول، شهریور ۱۳۶۳، انتشارات نوین، صفحهٔ ۳ از پیوست ها.

نیروهای محور (آلمان و هم پیمانانش) بودند. ایران در تیرماه ۱۳۱۹ اعلام بیطرفی کرده بود. سال قبل از آن انگلستان به منظور «بدنام کردن» رضاشاه با راه انداختن بخش فارسی رادیو بی بی سی، تبلیغات وسیعی را علیه ایران و شخص رضاشاه آغاز کرده بود.[۱] بعد از حمله نیروهای آلمان نازی به روسیه، متفقین بهترین راه کمک به آن کشور را از طریق ایران می دانستند ولی این موضوع را با ایران در میان نگذاشتند و به جای آن حضور «ستون پنجم» آلمان نازی در ایران را بهانه و دربارهٔ آن اغراق بسیار و تبلیغات وسیع می کردند. کمک به روسیه برای مقاومت در برابر نیروهای فاشیستی آلمان نازی، البته امری بسیار اخلاقی و مشروع بود، ولی روشن نیست چرا بریتانیا یا شوروی صریحاً از دولت ایران چنین درخواستی نکردند و به جای آن تصمیم به اشغال ایران گرفتند؟ وینستون چرچیل در نطقی که روز نهم سپتامبر ۱۹۴۱ به عنوان گزارش جنگ در مجلس عوام بریتانیا ایراد کرد بر این هدف از اشغال ایران تأکید کرد و آن را یکی از تصمیماتی دانست که در ملاقات با رئیس جمهوری امریکا در اقیانوس اطلس گرفته شده بود.[۲]

دکتر محمد سجادی وزیر راه و نایب نخست وزیر در کابینهٔ رجبعلی منصور در خاطرات خود دربارهٔ حوادث منجر به سوم شهریور ۱۳۲۰ نوشته است:

«روز ۲۰ مرداد برای سرکشی راههای شوسه و آهن به طرف آذربایجان حرکت کرده بودم. مدت مسافرت در حدود ۹ روز به طول انجامید و پس از سرکشی و رسیدگی کامل به راههای آذربایجان از طریق کردستان به تهران بازگشتم. روزی هنگام بازدید راههای آذربایجان غربی با فرمانده ژاندارمری رضائیه ملاقاتی دست

---

[۱] - نگاه کنید به خاطرات جان سیمپسون سردبیر پیشین بخش جهانی شبکه رادیو تلویزیون بی بی سی:

John Simpson, Strange Places, Questionable People, 1998, page 227.

و نیز کتاب: «اوراق کبود گزارشی از ۲۰ کتاب در باب ایران معاصر»، ۲۰۱۶، مقالهٔ «تأسیس بی. بی. سی. با هدف ویژهٔ برکناری رضاشاه»، صفحات ۱۸۶-۲۰۰، از همین نویسنده.

[۲] – برای متن کامل سخنان چرچیل به لینک زیر مراجعه کنید:

https://api.parliament.uk/historic-hansard/commons/1941/sep/09/war-situation#S5CV0374P0_19410909_HOC_289

داد و نامبرده به من گفت: علاوه بر این که خود شاهد بودم، پاسگاههای مرزی ما چند روز است گزارش می دهند که هواپیماهای ناشناس از ارتفاع نزدیک در آسمان ایران پدیدار شده و پس از چند گشت از راهی که آمده اند بر می گردند....

هنگام بازگشت به تهران اعلیحضرت فقید را ملاقات و جریان را به ایشان عرض نمودم و مخصوصاً عرض کردم مطالعاتم به این جا رسیده که هواپیماها متعلق به نیروی شوروی بوده و آنها قصد حمله و تجاوز به خاک ایران را دارند. شاه فرمودند: من که با تقاضاهای آنها موافقت نمودم و قبول کردم آلمانها از ایران خارج شوند و اگر چند روزی تأخیر در اخراج آنها شده برای سر و صورت دادن به امور راه آهن و کارخانجات بوده است.

به اعلیحضرت عرض کردم: به عقیدهٔ من هر چه تسریع در این کار شود بهتر است. درست است در راه آهن سرتاسری ایران و کارخانجات شمال عده ای از مهندسین و متخصصین آلمانی کار می کنند ولی من به نام وزیر راه و به نام وزیر سابق بازرگانی و پیشه و هنر عرض می کنم مهندسین ایرانی کاملاً به امور راه و کارخانجات وارد شده و به خوبی می توانند بدون کمک خارجی راه آهن را اداره و کارخانجات را به کار اندازند.

در این وقت شاهنشاه جلوی صحبت مرا گرفت و فرمود راستی دکتر، ولی می-دانی علاوه بر اخراج آلمانها و ایتالیایی ها آنها می گویند راه آهن بندر شاهپور تا بندر شاه و راه شوسه تا جلفا را باید در اختیار آنها بگذاریم تا بتوانند اسلحه و مهمات را از جنوب به شمال برده و در پیکار برعلیه آلمان به مصرف برسانند. دکتر، من با این پیشنهاد هم موافقت می کنم ولی شرط دارد و آن این است که

آنها مانند یک بازرگان از این راه ترانزیتی استفاده و عمل کرده و کرایه حمل و نقل را درست و کامل بپردازند.»[۱]

معلوم نیست رضاشاه این اطلاعات را از کجا کسب کرده زیرا در هیچ یک از یادداشتهای رسمی دولت انگلیس به ایران دربارهٔ استفاده از راه آ هن مطلبی وجود ندارد، ولی دانیم که این موضوع از ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۱ در داخل دولت انگلیس و نیز حکومت هند انگلیس مورد گفتگو قرار گرفته است و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا در نامه ای به «حکومت هند» آن را مورد بحث قرار داده بود.[۲]

در ادامهٔ خاطرات سجادی آمده است:

«سخنان رضاشاه ادامه داشت که به عرض رساندم دیشب آقای جواد عامری کفیل وزارت امور خارجه در هیأت دولت اظهار داشت در ملاقاتی که با سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران نمودم، بولارد تلگرافی که ایدن وزیر امور خارجه انگلیس از لندن مخابره کرده بود نشان داد که در آن نوشته بود: «دولت انگلیس فقط طالب اخراج آلمانها و ایتالیاییها از ایران است و هیچ تقاضای دیگری از ایران نداشته و بیطرفی ایران را تضمین خواهدنمود.»

شاه فوراً تغییر حالت داده فرمودند: نه نه، این طور نیست. این تلگراف، تلگراف دیپلماسی بود مضمون این تلگراف نطقی بود که ایدن در جلسه ۱۸ مرداد مجلس مبعوثان انگلیس ایراد کرده بود که جز اخراج آلمانها نظر دیگری نیست ولی حالا صحبت استفاده از راههای شوسه و آهن نیز به میان آمده...»[۳]

---

[۱] - سالنامهٔ دنیا، سال ۱۷، صفحهٔ ۲۰۷، فروردین ۱۳۴۰.

[۲] - به نقل از فصل چهارم کتاب The Life and the Time of the Shah (زندگی و زمانه شاه) تحقیق دکتر غلامرضا افخمی.

[۳] - سالنامهٔ دنیا، سال ۱۷، صفحهٔ ۲۰۷، فروردین ۱۳۴۰.

این مذاکره با توجه به تاریخ و مدت سفر دکتر سجادی باید حدود سی و یکم مرداد و اول شهریور یعنی دو سه روز قبل از تهاجم نیروهای بریتانیا و شوروی به ایران صورت گرفته باشد. و اگر این طور باشد، روشن نیست پیشنهاد استفاده از راه آهن توسط متفقین در چه زمانی و توسط چه کسی به رضاشاه داده شده بوده، زیرا در اسناد منتشر شده از مکاتبات وزارت امور خارجهٔ انگلستان یا آمریکا با ایران سابقه ای از اطلاع ایران یا مذاکره موضوع استفاده از راه آهن ایران و چگونگی و شرایط استفاده از آن در زمان پیش از اشغال نظامی وجود ندارد.

علی دشتی در کتاب «پنجاه و پنج» دربارهٔ دلایل نقض بیطرفی ایران در جنگ دوم توسط بریتانیا می نویسد:

«دولت انگلیس بر این اصل بود که ترکیه را بیطرف نگاه دارد و ترکیه نیز صلاح خود را در حفظ بیطرفی می دانست ولی بیطرفی، هنگامی محترم است که بیطرف بتواند از خویش دفاع کند و به عبارت دیگر برای حفظ بیطرفی خویش مجهز باشد. از این رو دولت انگلیس مبلغ ۱۷ میلیون لیره انگلیسی به دولت ترکیه داد که خویشتن را برای حفظ بیطرفی مجهز سازد.

مقارن همان زمان به دولت ایران نیز چنین پیشنهادی شد ولی مبلغ آن از پنج میلیون لیره تجاوز نمی کرد و این امر سخت رضاشاه را ناراضی و برافروخته ساخت و حتی آن را توهین به دولت ایران و تحقیری نسبت به استعداد و تجهیزات نظامی خود می دانست.

«بدیهی است موقعیت جغرافیایی ترکیه و ارزش نظامی او در نظر متفقین موجب این ترجیح بود و شاید هم تا درجه ای حق با آنها بود ولی این فعل در نظر مرحوم رضاشاه که برای ایران شأن خاصی قائل بود و بیطرفی مساعد و متمایل ایران را کمتر از ترکیه نمی دانست و یا لااقل تفاوت بین آن دو را بدین فاحشی نمی-پذیرفت قابل قبول نبود.

و برای همین امر اصرار ورزید که علاوه بر حق معمولی شرکت نفت ایران و انگلیس دو میلیون لیره مساعده به دولت ایران بپردازد. گرچه شرکت نفت این مبلغ را پرداخت ولی اثر بدی در محیط سیاسی لندن که سخت در مضیقهٔ ارزی بود به جای گذاشت.»[۱]

اشاره دشتی به پیشنهاد ۵ میلیون لیره برای تجهیزاتی که بتواند بیطرفی را تضمین کند و نیز «مساعده» از بابت حق ایران از فروش نفت، به این صورت صحیح نیست. دکتر متین دفتری در خاطرات خود دربارهٔ این پنج میلیون لیره می نویسد:

«تابستان ۱۳۱۹ بود که متعاقب برکناری من از ریاست دولت مجلس دوازدهم به اشاره اعلیحضرت فقید راجع به قلّت سهم ایران از عایدات کمپانی نفت جنوب به دولت اعتراض کرد و با سؤالات خود گرد و خاکی راه انداخت. جریان این بود که در آغازجنگ بین المللی دوم کمپانی حاضر شد پنج میلیون لیره برای تسلیحات و تکمیل راه آهن به دولت مساعده بدهد که در ظرف ده سال با سود صدی پنج استهلاک شود. شاه ابتدا در گرفتن آن مساعده تردید داشت لیکن بعداً اظهار تمایل کرد و تعجیل می فرمود و من امتثالاً اهتمام بر جدیت مخصوصی نمودم. حتی روز عید قربان که تعطیل بود برای تسریع «سر دریدر بولارد» سفیر انگلیس را با حضور وزیر خارجه به طور استثناء به منزل شخصی خود احضار کردم تا این کار تمام شد. بعد در عمل خواستند آن را به صورت یک قرضه جنگی در آورند و با ستاد ارتش ما همکاری کنند. شاه به ملاحظه بی طرفی ایران زیر بار نرفت و عاقبت قرارداد مساعده را یک طرفه فسخ کرد که تفصیل و داستانی دارد اما کاسه کوزه بر سر من شکست و کابینه من ساقط شد (و گرفتاریهای خطرناکی برای من پی در پی پیش آمد که تا آخر جنگ در عذاب حبس و تبعید و غیره بودم).

[۱] - «پنجاه و پنج»، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۴، صفحات ۱۷۱-۱۷۲.

ولی سؤالات مجلس و فشار شاه در ایام بحرانی که فرانسه شکست خورد و ارتش انگلیس از بندر دونکرک فرانسه را منهزماً ترک کرده بود منتهی به آن گردید که کمپانی مجبور شد رضایت بدهد سهمیهٔ سالانه ما را که تا آن زمان به مبلغی در حدود یک میلیون و نیم لیره رسیده بود به مبلغ ۴ میلیون لیره به طور مقطوع برای هر سال ترقی دهد.

وقتی در کابینهٔ بعد چک این مبلغ را به کفیل وزارت دارایی تسلیم کردند گفته بودند ما شانتاژ اعلیحضرت همایونی را هرگز فراموش نخواهیم کرد. [تأکید در اصل مطلب است] وقایع شهریور ۱۳۲۰ ثابت کرد که فراموش نکرده بودند...»[۱]

این موضوع را سید حسن تقی زاده نیز در خاطراتش تأیید می کند:

«در جنگ گذشته نفت کم می رفت. چون آلمانی ها با زیردریایی ها کشتی ها را می زدند کشتی نمی رفت. کمتر [پول] می دادند. رضاشاه خیلی عصبانی شد. گفت نمی شود. باید زیاد بدهید. گفتند زیاد که حساب دارد. گفت من حساب نمی دانم. به ما چه که شما جنگ دارید. نفت ما که زیر زمین هست. نمی توانید ببرید به ما چه. آن وقت گفت که چهار میلیون لیره به ما بدهید. گفتند نمی شود. شدت جنگ به جایی رسید که قشون آلمان آمده بود این طرف جزیرهٔ انگلیس در دونکرک. به دونکرک رسیده بودند و اینها خیلی مضطرب بودند.

همان وقت رضاشاه مچ آنها را گرفت. گفتند که می دهیم. سفیرشان نوشت که می دهیم. از قراری که شنیدم خود سفیر پیاده پا شد رفت به خیابان کاخ و دم در این کاغذ را داد. وقتی کاغذ را داد گفته بود آنچه توقع شما بود دادیم، اما این را فراموش نمی کنیم. چون رضاشاه در واقع آنها را خفه کرد. آن دو سه سال سه میلیون یا چهار میلیون دادند. وقتی رضاشاه از میان رفت و قشونشان آمد به ایران

[۱] - سالنامهٔ دنیا، سال دوازدهم، فروردین ۱۳۳۵، صفحات ۱۰ -۱۱.

دیگر گفتند نمی دهیم.

من آن جا سفیر بودم. گفتم: آخر حیا کنید. حالا راهها را بریدید، تجارت را قطع کردید، پول هم نمی دهید؟ اقلاً این را بدهید. من گفتم تا حالا که داده اید تا آخر جنگ بدهید. آن وقت دلشان از دست رضاشاه خون بود. فریزر آمد گفت فلانی شما هرچه می گویید ما می خواهیم متابعت کنیم، اما اگر بدانید از دل ما چقدر خون رفته و خون می رود. ما نمی دهیم. ما را کشتند و خفه کردند. سببش این بود تا مادامی که روس داخل جنگ نشده بود هرچه می گفتند چاره نبود، انگلیس هم تسلیم می شد. آن روزی که روس داخل جنگ شد تمام شد. مخبرین جرایدشان آن پیشتر تلگراف می کردند چه می شد اگر مصالحه ای بکنید با روسها که آن وقت دیگر اینها صدایشان در نمی آید. می دانستند که مادامی که روس هست انگلیس نمی تواند قشون وارد کند، روس هم داخل می شد. آن وقت که با هم شدند و هر دو به ایران آمدند دیگر اعتنایی به ایران نداشتند... من آن وقت سفیر ایران بودم. فریزر را خواستم. آمد پیش من. گفت حالا که قدرت پیدا کردیم ما پول نمی دهیم. گفت آن پول را جبراً گرفتند.... من او را ناهار دعوت کرده بودم. آن وقت آقای باقر کاظمی وزیر خارجه بود. خیلی اصرار داشت که بلکه دستمان کمی باز شود. پول هیچ نداشتند. آخرش گفت... اگر نتیجه شد خبر می دهم. خبر نداد. نتیجه نشد تقریباً تا دوماه. یک روز تلفن کرد که من می‌خواهم به آن جا بیایم. آمد گفت که بالاخره گردنشان گذاشتم که تا آخر جنگ بدهند. آن موقع هنوز آلمان مغلوب نشده بود. گفتم نه قبول ندارم تا آخر جنگ با آلمان، اصلاً تا آخر جنگ با ژاپون. گفت آن را هیچ کس نمی داند کی تمام بشود. چون ناامید بودند دربارهٔ ژاپون. گفت اگر جنگ با آلمان تمام شود معلوم نیست تا دو سال هم ژاپون از پا درآید. اگر بمب اتم پیدا نشده بود از عهده ژاپن

بر نمی آمدند.»[۱]

البته دولت بریتانیا «دلایل» بسیاری برای «رنجیدن» از رضاشاه داشته که منحصر به پافشاری وی برای دریافت حق السهم ایران از نفت و عدم پذیرش شرط «مساعده» برای تکمیل راه آهن به عنوان «قرضهٔ جنگی» نبود. سرانجام انگلستان به این نتیجه رسیده بود که نمی توان با رضاشاه همکاری کرد و در نتیجه تصمیم به برکناری وی گرفتند.

قابل تأمل است که رضاشاه در همان روز اول تهاجم بریتانیا و روسیه شوروی به ایران صریحاً به اعضای دولت گفته بود که هدف از جمله و اشغال نظامی برکناری اوست و او آماده است برای جلوگیری از خونریزی استعفا دهد و از مقام سلطنت کناره گیری کند:

«... صبح سوم شهریور برای تشکیل هیأت دولت به کاخ سعدآباد احضار شدیم. آقای منصور الملک وقتی خبر ورود نیروهای شوروی و انگلیس را به اطلاع من رسانید، غرق در حیرت شدم. چند دقیقه نگذشت که سایر همکاران نیز از راه رسیدند و بالاتفاق وارد سالن مخصوص شدیم. شاه که قیافه خسته و افسرده ای داشتند به مجرد برخورد با وزراء خطاب به منصور الملک نموده، فرمودند: جریان را به اطلاع وزراء رساندی؟ نخست وزیر عرض کرد: بلی. بعد شاه روی خود را به صف وزرا نموده، اظهارداشت: چه فکری کرده اید؟ صلاح و مصلحت مملکت در چیست؟ جنگ را ادامه بدهیم یا راه دیگری را انتخاب نمائیم؟

در این وقت همگی سکوت اختیار کرده و مبهوت شبیخون قشون مهاجم بودیم که شاه پیش خود فکری نموده و در حالی که به قالی سالن نظر دوخته بود فرمود: آنها برای استفاده از راههای ایران نمی آیند، بلکه مرا مانع کار خود می دانند چه بهتر من استعفا داده تا شاید دست از جنگ بردارند.»[۲]

---

[۱] - سید حسن تقی زاده، *زندگی طوفانی*، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۲ صفحات۲۴۲ - ۲۴۴.

[۲] - خاطرات دکتر محمد سجادی، سالنامهٔ دنیا، سال ۱۷، صفحهٔ ۲۰۷.

روز پنجم شهریور نیز رضاشاه بار دیگر در حضور اعضای هیأت دولت گفت:

«بالاخره تصمیم به استعفا گرفتم چون برای من قطع و یقین است منظور آنها استعفای من از سلطنت می باشد و برطبق قانون اساسی نظر دارم سلطنت را به ولیعهد واگذار و خود در اداره امور مملکت بدون مسئولیت باشم. در جواب شاه گفتیم: استعفای اعلیحضرت به هیچ وجه صلاح نیست. دولتهای روس و انگلیس با دولت ایران طرف می باشند و میگویند چون دولت ایران تقاضاهای ما را انجام نداده، قصد اشغال ایران را نمودیم. حال اگر موافقت فرمایید دولت فعلی استعفا داده و دولت جدیدی مصدر کار شود تا شاید بتواند به وضع فعلی خاتمه داده و از این همه تشنجات بکاهد.

رضاشاه در جواب وزراء فرمودند: با این صحبتی که فرمودید من مردد شدم. حال که عقیده شما بر این است که این دولت استعفا دهد چه بهتر که آهی وزیر دادگستری مامور تشکیل کابینه شود. آهی که درمیان ما حضور داشت از شاه تشکر نمود و عرض نمود صلاح مملکت است اعلیحضرت مرا معاف فرمایند. اعلیحضرت به شدت عصبانی شده فرمود: ها، از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنی؟

من برای این که به این عصبانیت خاتمه دهم به عرض رساندم: منظور آقای وزیر دادگستری این است که از اعضای کابینه منصور کسی مأمور تشکیل کابینه نشود و با نظر اعلیحضرت شخص معمری که لغزشهای سیاسی هم نداشته باشد کابینه را تشکیل دهد.

در این وقت از عصبانیت شاه کاسته شد و پرسیدند: چه کسی را در نظر دارید. بلافاصله مرحوم آهی گفت: قربان، ذکاء الملک فروغی از هر جهت شایسته می‌

باشند. من و آقای سهیلی نیز این نظر را تأیید نمودیم ولی شاه فرمودند او که بیمار و بستری است؟ آیا می تواند در این موقع پر آشوب قبول مسئولیت بنماید؟

چون شاهنشاه به من بیش از سایر وزراء اعتماد داشت، عرض کردم کسالت فروغی آن قدر شدید نیست که از خدمتگزاری دریغ نماید اگر اعلیحضرت اجازه فرماند همین الساعه ایشان احضار شوندتا ترتیب کار داده شود. شاه جواب دادند: اشکالی ندارد حال که شما متفق القول می باشید او قادر به کار خواهد بود دستور احضار او را خواهم داد.»[۱]

و به این ترتیب محمد علی فروغی سکان هدایت ایران در آن روزهای پرآشوب را بر عهده گرفت و با کفایتی بی نظیر از عهده آن برآمد، چنانکه قرارداد تسلیم ایران را طوری تنظیم و به امضای سران متفقین رساند که چون «یک «و» آن پیش و پس نبود چهار سال بعد پایهٔ حقوقی نجات آذربایجان از اشغال نیروهای شوروی و حفظ یکپارچگی ایران شد.

برخی از نویسندگان و تحلیلگران مسائل ایران چنین استنتاج کرده اند که گویا فروغی با پذیرش نخست وزیری رضاشاه را وادار به استعفا و خروج از کشور کرده بود که به نظرم برداشتی مطابق با واقعیات نیست. چنان که دیدیم، و دیگر شخصیتهای حاضر در آن روزهای پر خطر نیز در خاطرات خود گواهی داده اند، رضاشاه در همان یکی دو روز اول و قبل از آن که نام فروغی برای سپردن نخست وزیری بدو مطرح شود، به این نتیجه رسیده بود که هدف انگلستان خارج کردن او از صحنهٔ قدرت در ایران است. رسیدگی به این موضوع مجال دیگری می طلبد.

از اسناد وزارت امور خارجهٔ امریکا دربارهٔ اشغال نظامی ایران،[۲] دو نامه را برای انتشار در این مقاله انتخاب کرده ام: یکی نامه ای است که رضاشاه در بعد از ظهر ۲۵ اوت ۱۹۴۱/ سوم

---

[۱] - همانجا، صفحهٔ ۲۰۸.

[۲] - "Foreign Relations of the United States Diplomatic Papers," 1941, Volume III, The British Commonwealth; The Near East and Africa," Department of State, Washington, page 540-688.

شهریور ۱۳۲۰ یعنی روز نخست تجاوز نیروهای بریتانیا و شوروی به ایران به پرزیدنت فرانکلین د. روزولت رئیس جمهوری وقت آمریکا نوشته است و دیگری پاسخ آن نامه از سوی روزولت. این است متن نامهٔ رضاشاه به روزولت:

«آن عالیجناب حتماً اطلاع یافته‌اند که قوای روس و بریتانیا ناگهان و بدون اخطار قبلی از مرزهای این کشور عبور نموده و بعضی نواحی را اشغال و عده‌ای از شهرهای باز و بلادفاع را بمباران کرده‌اند. بهانهٔ کهنه دولتهای روس و بریتانیا این است که ادعا دارند از اقامت معدودی از آلمانها در ایران نگران هستند در حالی که دولت من همه نوع اطمینانی داده که آلمانها بزودی خاک این کشور را ترک خواهند کرد و دیگر موجبی برای نگرانی نمی‌تواند وجود داشته باشد و من نمی‌توانم بفهمم به چه علت آنها به تجاوز دست زده و شهرها را بدون جهت بمباران کرده اند. با اتکاء به بیاناتی که بارها دربارهٔ لزوم دفاع از اصول عدالت بین المللی و حق آزادی مردم مکرراً ایراد کرده‌اید، وظیفه خود می‌دانم نظر آن عالیجناب را لطفاً به این واقعه جلب کنم که کشوری بیطرف و صلحدوست را که فکری جز تأمین آرامش و اصلاح امور مملکت خود نداشته گرفتار جنگ کرده و از آن عالیجناب تمنا دارم اقدامات فوری مؤثر و انسانی برای خاتمه دادن به این اعمال تجاوز اتخاذ نمایند. با اطمینان به احساسات و حسن نیت آن عالیجناب مراتب دوستی صمیمانه خود را تجدید می‌نمایم. رضا پهلوی»[1]

و پاسخ پرزیدنت روزولت به نامهٔ رضاشاه مورخ دوم سپتامبر ۱۹۴۱ (یازدهم شهریور ۱۳۲۰) از این قرار است:

[1] – سند شمارهٔ ۴۰۱ در مجموعهٔ ذکر شده در زیرنویس شمارهٔ ۱۳، مورخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱. متن فارسی این نامه پیدا نشد و از روی متن انگلیسی ترجمه و سعی شد با زبان رسمی آن روز مطابقت داشته باشد. اگر خوانندگان از متن فارسی این نامه اطلاعی دارند موجب امتنان خواهد بود که برای استفادهٔ همگان آن را در اختیار نشریهٔ آرمان قرار دهند.

تلگراف آن اعلیحضرت راجع به ورود اخیر قوای بریتانیا و روس به ایران را دریافت داشتم. من جریان وقایع ایران را از نزدیک دنبال نموده و نظرات اعلیحضرت را مورد توجه دقیق قرارداده‌ام. این وضع به اعتقاد این جانب شایسته است که مورد توجه جدی کلیه ملل آزاد عالم از جمله ملت امریکا قرار گیرد و اعلیحضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که ما چنین توجهی را مبذول داشته، شیوه سنتی خود را با احترام به اصول اساسی مرعی می‌داریم.

در عین حال امیدواریم اعلیحضرت با این جانب هم عقیده باشد که ما باید اوضاع را با توجه کامل به وقایع و تحولات کنونی مورد بررسی قرار دهیم. مشاهده همه جانبه موضوع نه فقط شامل مسائل حیاتی است که اعلیحضرت به آنها اشاره فرموده‌اید، بلکه ملاحظات اساسی دیگری به میان می آید که ناشی از جاه طلبی هیتلر برای بزیر سلطه و تسخیر درآوردن جهان است. مسلم است که جنبش آلمان برای فتح ادامه خواهد یافت و دنباله آن از اروپا تا آسیا و آفریقا و حتی به قاره آمریکا گسترده خواهد شد. مگر اینکه با قدرت نظامی جلوی آن گرفته شود. همچنین مسلم است که کشورهایی که میل دارند استقلال خود را حفظ کنند، تا یکی یکی غرق نشوند، همان طور که برای تعداد زیادی از کشورهای اروپا اتفاق افتاده، باید مشترکاً تلاش کنند. دولت و مردم آمریکا، همان طور همه می دانند، نه تنها با حداکثر سرعت به تقویت بنیه دفاعی خود مشغول است، بلکه یک برنامه وسیع کمک مادی به کشورهایی دارد که جداً در برابر جاه طلبی آلمان جهت استیلا بر جهان ایستادگی می‌کنند.

وزیر مختار آن اعلیحضرت در واشنگتن کاملاً از نظریات این دولت دربارهٔ وضع بین‌المللی و تلاش عظیم این کشور به خوبی آگاه است و اطمینان دارم وی اطلاعات خود را بر اساس مذاکراتی که اینجا انجام داده برای دولت آن اعلیحضرت فرستاده است.

دولت من یادداشتهای دولتهای بریتانیا و شوروی را به دولت ایران مبنی بر این که آنها نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند ملاحظه نموده است. نظر بوجود دوستی دیرین میان دو کشور ما، دولت من از بریتانیا و شوروی راجع به نقشه‌های فوری و بلند مدت آنها در ایران خواستار اطلاعاتی شده و به آنها پیشنهاد کرده که آنها برای کلیهٔ ملل آزاد جهان همان اطمینانهایی را که به خود اعلیحضرت داده‌اند تکرار نمایند.

میل دارم اعلیحضرت را از حسن نیت خود مطمئن سازم و دوستی صمیمانه خود را تجدید نمایم.

فرانکلین د. روزولت.[1]

[1] - همان مجموعه، سند شمارهٔ ۴۳۴، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۱.
نگارنده مشغول ترجمهٔ این اسناد است و متن کامل آنها را به زبانهای انگلیسی و فارسی، به همراه توضیحات لازم در یک مجلد منتشر خواهد کرد.

برداشت های تاثیرگذار بر شناختی که از زنده یاد محمدعلی فروغی دارم

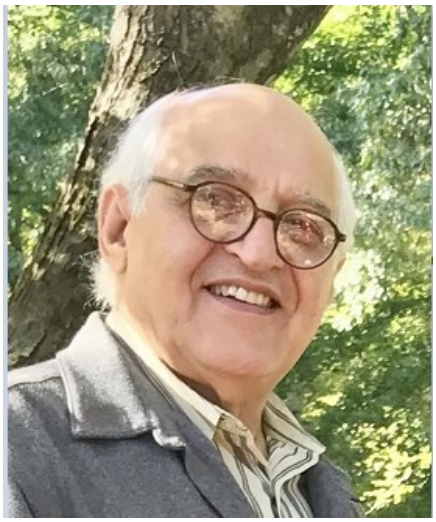

نوشته ی:

محمدحسین ابن یوسف

پدرم شادروان ضیاءالدین ابن یوسف حدائق که در خانواده‌ای علمی- دینی و در دامان مادر و پدری فرهنگ دوست و ادب پرور آموزش یافته بود از زنده یاد میرزا محمدعلی فروغی ملقب به «ذکاءالملک» که به راستی یکی از تکدانگان سیاست و ادب ایرانِ پس از مشروطیت و از برجسته ترین روشن فکران کشور شناخته می شود، همیشه با بزرگ داشتی ویژه یاد می کرد. این گرامی داشت بیشتر همراه با ذکر فضائل اخلاقی این دانشمند و دولتمرد پاکدامن و دستکم بر پایه ی این علایق مشترک و سوابق بود:

نخست، مهر بی پایان هر دو به مباحث فرهنگی و همچنین آثار کم نظیر ادبی فروغی مخصوصا در زمینه ی یادگارهای سراینده ی نامی ایران سعدی بود که پدرم به آنها دلبستگی فراوانی داشت.

آشنایی من نیز با نام و آثار زنده یاد فروغی در تابستان پس از پایان سال تحصیلی کلاس چهارم دبستان، در سایه ی *کلیات سعدی* تصحیح فروغی و خواست و دستور پدرم که خواندن و حتی حفظ بخش هایی از آن مجموعه، نظیر مقدمه ی *گلستان* بود، نصیبم شد.

دوم اینکه، فروغی و پدرم هر دو با فاصله ی زمانی یک نسل از دانش‌آموختگان «مدرسه ی صدر»، «مدرسه ی مروی» و «مدرسه ی سپهسالار» در تهران بودند.

ضیاءالدین ابن یوسف هنگام تدوین فهرست کتاب های خطی کتابخانه ی مجلس شورای ملی

سوم اینکه، به پیشنهاد مرحوم صنیع الدوله هدایت، رئیس نخستین دوره ی مجلس شورای ملی، سرپرستی دبیرخانه ی این نهاد نوپای قانون گذاری به زنده یاد فروغی - به خاطر دانش گسترده ای که از نظام پارلمانی اروپا داشت - واگذار شده بود و فروغی در این دوره و دوره ی سوم مجلس با پدربزرگم زنده یاد شیخ یوسف حدائق که از وکلای شیراز در خانه ی ملت بود آشنایی و دوستی پیدا کرده بودند.

چهارم اینکه، پدرم در زمان دانشجویی در تهران، به کتابخانه های مدرسه ی عالی سپهسالار و مجلس شورای ملی ایران راه یافت و خود را در میان انبوهی کتاب - که به ترتیب به همت فرهنگ دوستان، شادروانان حاج میرزا حسن خان سپهسالار نخست وزیر پیشین و ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده ی پیشین مجلس شورای ملی بنیان گذاری شده بود - دید.

پدرم با همه ی جان و روان و با آغوشی گسترده و دلی سرشار از مهر، به خواست شخصی و یا با تشویق وترغیب فرهنگ دوستانی چون زنده یاد محمدعلی فروغی - که زمانی ریاست فرهنگستان ایران و شورای کتابخانه ی مجلس شورای ملی را داشت - و زنده یاد علی اصغر حکمت - که در مقام وزارت معارف و اوقاف خدمات شایسته ای به فرهنگ کشورمان انجام

داد – به کاری بزرگ دست زد و بر آن شد که با تهیه ی فهرست کاملی از کتاب‌های خطی مدرسه ی عالی سپهسالار (در دو جلد) و مجلس شورای ملی (در یک جلد)، زندگی تازه‌ای به کتاب‌های خطیِ خاموش، گرد زمان گرفته و زندان شده این گنج نامه ها دهد و آنها را به دوستداران فرهنگ پربار مان بهتر بشناسند.

مرحوم فروغی، بزرگمرد ایران دوست و فرهنگ پرور در دیباچه ی *فهرست کتابخانه ی مجلس شورای ملی*، کوشش پدرم را اینگونه بازتاب کرده‌اند:

> «...زحمت تنظیم این فهرست را آقای ابن یوسف که در فضائل و کمالات به پدر بزرگوار خود تأسی کرده‌اند بر عهده گرفتند. تقدیر زحمات ایشان جز به مرور و تامل در خود فهرست میسر نیست و اگر اندکی در این باب توجه شود، دانسته خواهد شد که ایشان دربارهٔ کتب عربی و فارسی چه اندازه بصیرت بکار برده و با مداقّه و مجاهده که نتیجهٔ عشق به کتاب و معرفت است جمیع کتاب های موضوع فهرست را تحت نظر گرفته و مطالعه نموده و خصوصیات هر نسخه را معلوم کرده و معرفی کامل از هر یک از آن نسخ بعمل آورده‌اند. چنانکه در واقع از مطالعهٔ این فهرست شخص معلومات فراوانی از نسخه و مصنّف و کتاب و مندرجات آن حاصل می‌کند و این فهرست خود به منزلهٔ تألیفی است که خواننده، گذشته از شناسایی که نسبت به کتاب های کتابخانهٔ مجلس بدست می‌آورد و بصیرتش بطور کلی بر علوم و کتب و مصنّفین، بسی افزون می‌گردد. آقای ابن یوسف نظیر این تألیف را در بارهٔ کتب خطی مدرسهٔ سپهسالار نیز انجام دادند.....»

با این همه، آنچه که بیش از هر ویژگی فروغی، پدرم را شیفته ی این ابرمرد سیاست و ادب ایران کرده بود و کراراً از آن سخن می‌گفتند، اعتدالی بود که ایشان در همه ی امور رعایت می‌کردند.

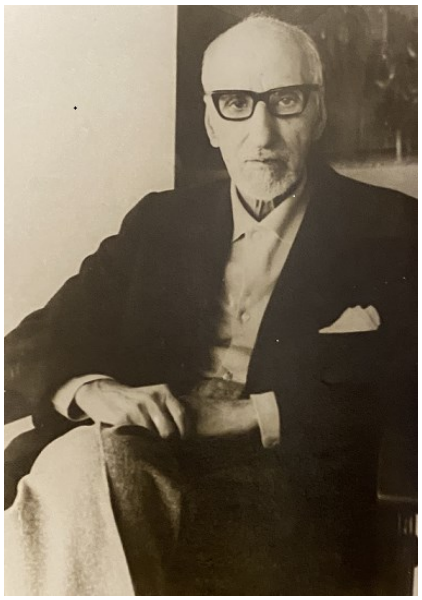

علی دشتی

چند سال پیش نیز که با همکاری استاد فرزانه و ارجمند دکتر مهدی ماحوزی سرفرازی ویراستاری و تنظیم یادداشت های سیاسی انتشار نیافته ی زنده یاد علی دشتی، یکی دیگر از تک دانگان سیاست و ادب ایران را، زیر برنام *«چهار سال و نیم دعوی دموکراسی!»* آغاز کردیم، این برداشت را پیدا کردم که دشتی با اختلاف نظرهایی که گهگاه با این بزرگمرد چند وجهی داشته است در این یادداشت ها از وی بیش از هر شخصیت دیگری بزرگ داشت به جا آورده است.

جالب تر اینکه این شیفتگی بر پایه ی خصوصیات کم‌نظیر فروغی بویژه اعتدالی است که دشتی نیز به طرق مختلف در درازای سالها در این شخصیت استثنایی مشاهده کرده و برای نمونه در این زمینه ها یادآور شده است:

۱- دشتی در جوانی و زمانی که هنوز مقیم کربلا بوده، علاقه و اصراری در بکارگیری واژه های فارسی سره داشته و در این یادداشت نخستین آشنایی با فروغی را خواندن نوشته ای از او ذکر کرده که موجب منصرف شدنش از آن رویه شده است.

۲- زنده یاد دشتی در خرده گیری از بعضی دستورات رضاشاه نیز زمینه ای برای بیان بزرگ داشتی از فروغی دانشمند پیدا کرده و چنین می‌نویسد:

«...به خاطرم می آید فرهنگستانی درست کرده بودند و به این فرهنگستان امر شده بود که اقلاً ماهی پنجاه لغت جدید وضع کنند و مضحک تر از همه اینکه این لغات موضوعه که اغلب آنها نسبت به زبان فعلی ما یک وصلهٔ ناجور بود، باید به صحّه و تصدیق ایشان می رسید. آن وقت اشخاصی شایسته و با ذوق مانند مرحوم فروغی گوشهٔ خانه خود افتاده و کتاب می‌خوانند و ابداً به مخیّله این شاه مغرور خودپسند نمی گذشت که او با همهٔ شایستگی و شامخیّت مقام، از ادبیات و وضع لغت اطلاعی ندارد، اقلاً این امر را به فضل و فهم و ذوق شخصی مانند فروغی بسپارد.»

۳- در این مجموعه، دشتی با ذکر خاطره ای از مجلس دوازدهم پس از شهریور ۱۳۲۰ و در اوایل سلطنتت محمدرضا شاه می نویسد:

«...مرحوم فروغی دولت خود را به مجلس معرفی و پروگرام خود را تقدیم کرد. عناصر مستضعف که از ابتذال چاپلوسی شرمنده نمی شوند و یگانه علت بقا و دوام آنها در این کشور بدبخت همان ضعف و همان ابتذال و همان کوچکی مقصد و مخصوصاً همان حقارت آنهاست، پیشنهاد کردند که فوراً رای گرفته شود به پروگرام دولت (مثل اینکه به واسطه فرط غیرت و همت آن هاست که پروگرام دولت تصویب می شود.) چون این برخلاف ترتیب و سابقه بود، من مخالفت کردم و بنا شد مثل معمول چاپ گردد و در جلسهٔ بعد مطرح شود. شاه در میدان اسب دوانی از مرحوم فروغی پرسیده بودند «باز فلانی چرا به صدا آمده؟» البته مرحوم فروغی که کمتر دنبال اَغراض بود و مردی شریف، جواب داده بودند که چیزی نیست بر حَسَب سابقه، پروگرام باید چاپ شود».

۴- دشتی که یک سال پس از کودتای ۱۲۹۹ و قدرت گیری سردارسپه، به شهادت مقاله های متعددی که در روزنامه ی «شفق سرخ» - که خود پایه گذار و مدیر آن بود - نوشته است، مصراً خواستار برچیده شدن بساط سلطنت و پایه‌گذاری نظام جمهوری در ایران بود، پس از استعفا و خروج رضاشاه از ایران چنین پنداشته که فرصت دیگری برای انجام این کار پیدا کرده و می-نویسد:

«....ما خیال می کردیم استعفای شاه را قبول کنیم و به جای آن حکومت موقتی اعلام کنیم، مؤتمن الملک رئیس حکومت موقت باشد و قوام السلطنه را هم به عنوان رئیس دولت انتخاب نماییم. ولی هیهات! قیافهٔ مجلس دوازدهم به درجه ای عادی و متعارف بود که من یقین داشتم بیش از شش هفت نفر نمی توانیم برای یک همچو کمدی پیدا کنیم، ولی خیال می کردیم (همان دو سه نفر) که از همین لَختی و بی حالی مجلس می-توانیم استفاده کنیم و به اصول intimidation [تهدید، ترساندن] شاید بشود شعله ای از این روح ملتهب خود را به مجلس بدهیم و حتّی ساده لوحی یکی از رفقا به درجه ای بود که سوار اتومبیل شد و رفت خانهٔ قوام السلطنه که به او خبر دهد یک همچو فکر و نقشه‌ای در دماغ مالیخولیایی عده‌ای موجود است و اگر او هم می تواند، به ما کمک برساند. ولی خیر.... هم وقت تنگ بود و هم وقتی هیأت دولت به مجلس آمد و ما خبط کردیم که از همان پایین پله خواستیم هیأت دولت را قدری مرعوب کرده و به آن ها بفهمانیم که در مجلس یک استعدادهای دیگر نهفته است و یک روح سرکش در این مجمع پیدا شده است که چندان موافق با این روحیهٔ ضعیف و قبول وضعیت موجود و به اصطلاح اصول ماستمالی نیست. این اقدام، فوری عکس العملی در هیأت دولت ایجاد کرده و آقای سهیلی که در آن تاریخ وزیر خارجه بود، به طور تعرض و پرخاش فریاد زد:

«مملکت را به طرف انقلاب و بلشویسم خواهید برد». همین جمله کافی بود که مجلس را به طور معکوس تحت تأثیر قرار دهد. مجلس خصوصی به فوریت تشکیل شد، نفس از کسی بیرون نمی آمد. مرحوم فروغی با همان قیافهٔ آرام و قدری بی اعتنا، با لهجه نرم و جملاتی که ممکن نبود کسی را جریحه دار کند، مثل یکی از حکمای سبعه [فرزانگان هفتگانه ی یونان] که به طور خیلی وضوح و روشنی خیر و شرّ کسی را در مقابل عرضه می دارد و دیگر اصراری ندارد که طرف مقابل خیر را قبول کند، احضار خود را از طرف [شاه] و فرمولی را که به موجب آن شاه استعفا داد، بیان کرد و گفت برای این که خطر هرگونه انقلاب و از هم گسیختگی را جلوگیری کنیم و در این وقت – که کشور از طرف قشون اجنبی اشغال شده است و یگانه قوهٔ زمام دار کنار رفته است – اگر فرمول دیگری را می خواستیم انتخاب کنیم با خطر هرج و مرج و از دست رفتن اوضاع مواجه می شدیم.

یادم نمی آید که کسی غیر از من بعد از نطق فروغی صحبت کرده باشد. من البته از منظور خود صرف نظر نکرده بودم، ولی قیافهٔ مجلس و حسن استقبالی که از بیانات فروغی شد، به من فهمانید که چندان زمینهٔ مساعدی برای افکار ما موجود نیست و از این جهت با احتیاط وارد میدان بحث شدم و خواستم به اصطلاح روی مردم را باز کنم و بگویم که اتخاذ این فرمول یک امر قطعی و بتّی [قاطع] و غیر قابل بحث و مذاکره نیست. البته باز مرحوم فروغی برخاستند و با همان طرز بی طرفانه و بی غرضانه این مطالب را به طور مشروح تر و موجّه تر بیان کرد و در بیانات خود از هر گونه مجادله و مناقشه در اصل موضوع و مخصوصاً تخطئهٔ نظر من خودداری می کرد. البته نمی گفت، ولی آدم این ابهام را داشت که شاید او با رژیم جمهوری موافق تر است، ولی اگر این رویه را اتخاذ کرده‌اند که فردا عصر

مجلس تشکیل شود و ولیعهد بیاید و قسم یاد کند و سلطنت او را مجلس قبول و اعلام کند، برای این نیست که محافظه کارند یا با رضاشاه این قول و قرار داده‌اند و می خواهند بدان عمل کنند، یا آن که اساساً مرد این که تغییر رادیکالی در اوضاع بدهند نیستند. نه، هیچ کدام از این ها نیست. بلکه یگانه علتی که او را و بالتَّبَع دولت او را به این رویه وادار کرده است، این است که اگر بخواهند غیر از این بکنند ناچارند رفراندم کنند یا مجلس مؤسسان تشکیل دهند و هر دو این عمل با این حالت اشغالی ایران و با این نگرانی و قلقی [اضطرابی] که در افکار عمومی است و با این که عواملی ممکن است موجود باشد که بخواهد کشور را به طرف هرج و مرج سوق دهد. این ملاحظات و این اشکالات ما را ناچار به قبول این فرمول کرده است.»

۵- در این یادداشت ها، دشتی از دید خود و دیگران نیز چنین به معرفی فروغی پرداخته است:

«فروغی یکی از آخرین قیافه‌های شریف و اطمینان بخش رجال گذشته ایران بود که با فقدان وی جامعهٔ ایران یکی از کم نظیر ترین رجال خود را از دست داده است. فروغی برای دوره های آرام، برای دوره هایی که باید فقط قانون حکومت [کند]، یا برای دوره های متشنجی که جامعه باید با بردباری مسیر بحران را تحمل کند و منتظر باشد و ضمناً زمام امور خود را به دست [شخصِ] مطمئنی بسپارد بهترین رئیس الوزرا بود، ولی برای یک دورهٔ تحول و انتقالی که محتاج عمل و شدت عمل است، ساخته نشده بود.»

و در بخش دیگری از این نوشته چنین اظهار می دارد:

«مرحوم فروغی از آن اشخاصی بود که می توانست با هر رژیمی کار کند، ولی نه مانند تالیران (وزیر خارجه ناپلئون) به واسطهٔ شامّهٔ تند سیاسی و تبدیل لباس و هوش تند «عدم تقیّد به اصول و پرنسیپ»، نه. بلکه به واسطه

این که مرد شریف، وظیفه شناس و عاری از هوس و هوای نفس بود و بالنتیجه یک خصلتی داشت که در ایران خیلی کمیاب و طبعاً عزیز ست و آن نداشتن روح تعدی و تجاوز و بی انصافی است. فروغی مرد پاکدامنی بود. در این محیط آلوده به ارتشاء – که نائرهٔ حرص و شهوت همه را می سوزاند – وجود رجال پاکدامن را به مثابهٔ واحه های [آبادی های کوچک در صحرا] خرّم در بیابان سوزان، مورد توجه و علاقهٔ همه قرار می دهد. فروغی اهل فضل و مطالعه بود و به همین واسطه، شائبهٔ غرور و تکبر و خودنمایی در وی دیده نمی شد. گرچه بیش از حد معمول تواضع نمی کرد، در رفتارش همیشه تادّب و احترام به عقاید دیگران موجود بود. فروغی یک مرد اصولی بود و باختیار ممکن نبود از موازین و مقررات و اصول منحرف شود. در مرحوم فروغی همیشه یک نوع وقار و متانت و سنگینی محسوس بود که بی‌اختیار جلب احترام سایرین را می کرد. آقای تقی‌زاده می گفتند وقتی در جامعهٔ ملل بودیم – و گویا آن وقت فروغی ریاست جلسهٔ جامعه را داشت – یکی از رجال سیاسی و خیلی متشخّص و وزین اروپا فروغی را نشان داده و گفت این گونه رجال باعث سربلندی کشورها می شوند. آقای جمال‌زاده معتقد بود که bon sens یا حسن ذوق که در ایران خیلی کم شده است، در مرحوم فروغی به حد اکثر و وفور موجود است و درست هم تشخیص داده است که یکی از بارز ترین خصایل مرحوم فروغی حسن ذوق وی می باشد. ***منتخبات شاهنامهٔ فردوسی***، ***منتخبات حافظ***، ***پیام من به فرهنگستان*** و ***سیر حکمت در اروپا***، روشن ترین دلیل این مدّعا است. کلمهٔ «روشن» به میان آمد. به خاطرم رسید که این کلمه بر فکر و فهم مرحوم فروغی قابل تطبیق بود. فروغی به تمام معنی روشن بود. روشن می دید. در درک

مطالب و معانی فکر او ابداً کج نمی رفت. مستقیم متوجه مطلب می شد. به خاطرم می آید مجلهٔ مهر [در سال] ۱۳۱۳ اقتراحی [یک نظرخواهی] کرده بود که بزرگ ترین شاعر ایران کیست؟ من مقاله ای نوشته و سعدی را بزرگ ترین شاعر ایران معرفی کرده بودم. بعد از نشر آن مقاله، یک روز مرحوم فروغی را در مجلس دیدم و در ضمن صحبت از ادبیات و فلسفه، تمجیدی از مقالهٔ من کرد و گفت تصحیحی که در آن مقاله از گفتهٔ من کرده بودید، قبول دارم (زیرا من شنیده بودم که ایشان گفته‌اند: «چهار نفر بزرگ ترین شعرای ایران هستند، فردوسی، حافظ، مولوی و سعدی». و من اضافه کرده بودم که اگر آقای فروغی، نظامی را ذکر کرده بودند، این جمله کامل تر بود.) بعد من از ایشان پرسیدم که عقیدهٔ خود شما در بارهٔ شعر و شعرا چیست؟ یعنی اگر بخواهیم میان همین پنج شاعر هم تفضیلی قائل شویم کدام یک را می توان مقدم دانست؟ گفت من منتخباتی از شاهنامه درست کرده‌ام که در دست چاپ است. بعد هم منتخباتی از حافظ درست کرده‌ام. اما وقتی خواستم منتخباتی از دیوان شیخ بسازم دیدم خیلی مشکل است، زیرا بیش از سایر شعرا یک دست است و انتخاب از دیوان شیخ کار سهلی نیست. مثلاً صنایع شعری که در اشعار شیخ آمده است به قدری طبیعی است که بکلی نامحسوس است، در صورتی که در سایر شعرا حتی حافظ زود به چشم زده می شود و انسان احساس می کند که شاعر این جا مراعات نظیر آورده در صورتی که در اشعار شیخ کمتر ممکن است انسان متوجه آن شود.

این ملاحظه‌ای که فروغی ایراد می کرد، طرز فکر و طبیعت خود او را نشان می دهد که از تصنع و دروغ دور و مهم‌ترین چیزی که در شعر اهمیت داده یعنی سلاست و روانی و طبیعی بودن را زودتر از همه چیز درک می کند.»

۶- داوری کوتاه، قاطع و روشن دشتی در زمینه ی قانون مندی زنده یاد فروغی نیز چنین است:

«تمام مراجعه‌کنندگان به مرحوم فروغی مواجه با یک جواب خیلی روشن و موجّه و غیرقابل اعتراض می شدند. فروغی با یک قیافه آرام و لهجهٔ ملایم و یک تبسم پر از شفقت، می گفت: راه قانونی آن را به من ارائه بدهید، تا من عمل کنم.»

۷- و سرانجام دشتی همانند پدرم چنین اظهار نظری دارد:

«به نظر من بزرگ ترین صفت مرحوم فروغی اعتدال او بود. فروغی در هر چیزی معتدل بود و از حد افراط و تفریط برکنار و شاید منشاء اغلب صفات خوب و ممدوح و اطمینان بخش وی همانا این خصلت بزرگ است که مخصوص مردمان خیلی پخته و مجرّب و عمیق و بیزار از جلافت و تظاهر است.»

***

با این همه پند نامه ی کوتاه و پرمحتوای فروغی به کوچک ترین فرزند خود حمیده، بهترین مصداق فضایل اخلاقی اوست:

«فرزند جان! سخن فراوان است و پند بسیار می توان گفت، اما من پر گفتن خوش ندارم. حاصل علم و تجربهٔ شصت سالهٔ خود را برای تو و خواهر و برادرانت می نگارم. بدان که هیچ پیش آمدی هر اندازه بد به نظر آید بلیّه و مصیبت حقیقی نیست و از آن آشفته نباید شد، مگر اینکه کاری بکنی که شرافت ذاتی تو را لکه دار کند و پیش نفس خود خجل گردی و خدا از آن راضی نباشد. پس راست بگو و درست رفتار کن، حرص و طمع را کنار بگذار، کینه جویی و رشک و حسد به خود راه مده، بدخواه مردم مشو و هر قدر بتوانی به بندگان خدا دلسوز و مهربان باش، با دوستان مروّت و با

دشمنان مدارا کن، از مردمان بد بپرهیز، به اقبال روزگار غرّه مشو، در سوانح و حوادث صبر پیشه کن و همیشه به فضل خداوند امیدوار باش، سعادت و شرافت در این احوال است نه در جاه و مال. این سخنان را جدی بدان و یقین کن که اگر به این صفات متّصف شدی خیر دنیا و آخرت با توست.»

***

حافظه ی تاریخ همه ی ملل حضور دانشیِ مردان ادیب را در میدان سیاست گهگاه به یاد دارد. چیزی که خاطره ی زندگی فروغی را در این میان پر رنگ می کند، فراتر از حضور موفق و موثر یک ادیب و دانشمند در کوران سیاست، وجهه ی اخلاقی اوست که وی را ممتاز می سازد. ترکیب سیاست و اخلاق چنان دشوار است که به آب خشک می ماند. با این همه فروغی به شهادت پدرم، دشتی و بسیاری دیگر از رجال هم عصر او، ترکیب بدیع سه گانه ی «ادب»، «اخلاق» و «هوشیاری» در سیاست را زندگی کرده و به همین دلیل نامش بر تارک تاریخ رجال عصر ایران قرن بیستم می درخشد. به قول شاعر:

جـــان فـــدای قـــدم نادره مردانی باد

که کم و بیش نگشتند به هر بیش و کمی

۱۱ **فروردین** ۱۴۰۰

مک لین، ایالت ویرجینیا

خاطراتی دربارهٔ ذکاءالملک فروغی

مجید جهانبانی

از طرف سردبیر محترم فصلنامهٔ آرمان از من خواسته شده که با توجه به آشنائی و همکاری پدرم امان الله میرزا جهانبانی با مرحوم محمّدعلی فروغی، خاطراتی را در این باره بنویسم.

من در سال ۱۳۲۰ برای نخستین بار با نام مرحوم فروغی نخست وزیر شایسته و کاردان آشنا شدم. البته دوستی و آشنائی قبلی نمی توانست وجود داشته باشد، زیرا در آن سال من فقط یک طفل ده ساله بودم. با این همه آنچه پدرم تعریف کردند و در یادداشتهای آن مرحوم نیز منعکس است مربوط به پایان جنگ بین‌الملل اوّل و سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ می باشد که پدر فرصت آشنائی با مرحوم محمّدعلی فروغی (ذکاءالملک) را پیدا کرده بودند.

نظری به گذشته

در سال ۱۹۱۸ جنگ بین‌المللی اول با شکست آلمان پایان می‌پذیرد و دولتهای فاتح برای برقراری صلح و تحمیل شرایط خفت‌بار بر آن کشور در کاخ ورسای تشکیل جلسه می‌دهند و هیأت آلمانی در آنجا حاضر و بناچار شرایط سنگین کشورهای متفق را می‌پذیرد.

در دوران جنگ با وجود آنکه ایران از نخستین روز اعلام داشته بود که کشوری بیطرف است از هر طرف خاکش از سوی نیروهای نظامی بیگانگان لگدمال گردید. روس ها، ترک ها و انگلیسی ها هر یک به نحوی در انجام این تجاوزات سهیم بودند و هزاران نفر از مردم درماندهٔ ایران در فقر و تنگدستی از میان رفتند و یا کشته شدند.

در آن شرایط، دولت ایران برای اعتراض به تجاوزاتی که به ایران وارد شده بود و تقاضای پرداخت مبالغی به عنوان جریمه جهت بی‌حرمتی‌ها و تخطی از قوانین مسلم بین‌المللی، هیأتی را مأمور کرد تا در جلسات صلح ورسای حاضر شوند. هیأت نمایندگی ایران متشکل از مرحوم ذکاءالملک فروغی، مرحوم علا، مرحوم انتظام الملک، مرحوم اعتمادالدوله و مرحوم غلامحسین خان، منشی وزارت امور خارجه، عازم کشور فرانسه می شوند. در ورسای از حضور هیأت ایرانی جلوگیری بعمل می‌آید و برای شرکت آنان دلیل موجهی نمی‌بینند. مخصوصاً بنظر می رسد که انگلیس‌ها بیش از همه اصرار داشتند که هیأت ایرانی در جلسات صلح نباشد، زیرا مایل نبودند خطاکاریهای آنان برملاء شود. عجیب آنکه دولت ایران هم مثل اینکه فراموش کرده بود که هیأتی در خارج دارد و این هیأت باید حداقل قدرت پرداخت مخارج روزانه خود را داشته باشد!

پس از مدتی امان‌الله میرزا مأمور می شود که با چک، پول، حواله و برات، عازم فرانسه شده و به عنوان حسابدار، هیأت را همراهی نماید. او وقتی وارد پاریس می شود نمی تواند به آسانی مکان توقف هیأت را پیدا کند و تنها آگاه می شود که در یکی از کوچه‌های خیابان شانزلیزه اقامت دارند. به ناچار امان‌الله میرزا کوچه‌های آن خیابان را سر زده و از محل اقامت هیأت جویا می شود. در اوّل کوچه «آکاسیا» به یک دکان بقالی وارد می شود تا شاید در این مورد اطلاعی به دست آورد. دکاندار تا مطلب عنوان می شود با حالت اضطراب و تندی می گوید بلی در هتلی در همین کوچه هستند و مبالغی جنس هم نسیه برده‌اند بدون آنکه برای پرداخت وجه مراجعه کنند. امان الله میرزا او را دلداری می دهد و اعلام می دارد که او خود برای پرداخت هزینه‌ها آمده و بزودی حساب او و دیگران تسویه خواهد شد. در آن کوچه در هتل محقری صاحب مهمانخانه نیز مانند بقال سرکوچه سخت اعتراض می کند و می‌گوید آنها اتاقی را اشغال کرده و به عنوان مأمورین سیاسی از پرداخت کرایه سرباز می‌زنند.

امان‌الله میرزا وعدهٔ رسیدگی به این امر را هم می دهد و بعد در طبقه دوّم ساختمان وارد اتاقی می شود و مشاهده می کند که اعضاء هیأت دورادور اتاق روی پتوها روی زمین نشسته‌اند. او

که هیچوقت مرحوم فروغی را ندیده بود، خود را معرفی می کند. ولی ذکاءالملک، پدر امان‌الله میرزا، ضیاءالدوله را می شناخته و با شاهزاده شهاب‌الدوله دائی امان‌الله میرزا دوستی و آشنائی داشته. لذا خیرمقدم می گوید و با حالت طنز و شوخی می گوید: خوش آمدید، بفرمائید کنار ما روی زمین بنشینید، جای شما خالی بود. امان‌الله میرزا سمت خود، رئیس حسابداری، و وجود وجه و حواله را اعلام می دارد. اعضاء هیأت همگی از جای خود برمی خیزند و آقای فروغی می گوید: «شاهزاده شما رئیس حسابداری نیستید! فرشته‌ای هستید که خداوند فرستاده است.» این امر نشان می دهد که تا چه حدّ آنها در سختی بوده‌اند.

سرانجام هیأت ایرانی از بندر مارسی با کشتی «نارکوندا» عازم ایران گردیدند و چندی بعد امان‌الله میرزا و فیروز فیروز (نصرت‌الدوله)، وزیر خارجهٔ وقت به ایران باز گشتند.

ذکاءالملک فروغی به علت شایستگی و دانش گسترده ای که داشت، همواره در مناصب بالا قرار داشت. آقای مهدی بامداد در مجموعهٔ بی‌نظیر خود به نام «تاریخ رجال ایران» که با زحمت بسیار فراهم آورده، در مورد جناب فروغی پس از شرح حال و مشخصات آن بزرگوار مناصب فروغی را به شرح زیر یادآور شده است:

«فروغی در مدت عمر اداری خود ۵ بار وزیر خارجه، ۴ بار وزیر دارائی، ۳ بار وزیر دادگستری، ۴ بار وزیر جنگ، یکبار وزیر اقتصاد ملّی (پیشه و هنر و تجارت)، یکبار وزیر دربار، و ۴ بار نخست وزیر بوده است.»

در سال ۱۳۱۴ رضاشاه، به علت شفاعت فروغی از آقای اسدی که گذشته از دوستی فی مابین نسبت سببی نیز داشتند و دخترش عروس فروغی بوده، در نهایت خشم و غصب دستور می دهد که فروغی برای همیشه از دستگاه دولت اخراج شود.

اخراج مرد شایسته و بزرگواری مانند فروغی به علت یک شفاعت ساده برای آقای اسدی انسان را دچار تعجب و حیرت می کند، ولی حوادث مربوط به آن رویداد با وجود آنکه قدری خارج

از موضوع این نوشتار می باشد، نباید مسکوت بماند. لذا با «ایجاز تا حدّ ممکن» به شرح وقوع آن حادثه می پردازم.

اعلیحضرت رضاشاه که توجه مخصوص به پیشرفت ایرانیان داشت و مدرنیزه کردن مملکت آرزوی او بود، در سال ۱۳۱۴ دستور می دهد که مردان خراسان باید بستن دستار را بر سر خود ترک کرده و کلاه لبه‌دار که به «کلاه پهلوی» معروف بود بر سر بگذارند. با توجه به اینکه او نگران عکس‌العملی از طرف تودهٔ مردم بود، در این باره استاندار خراسان پاکروان و نایب التولیه آستان قدس رضوی اسدی را مورد مشاوره قرار داده و عقیدهٔ آن دو را دربارهٔ امکان عکس‌العمل مردم جویا می شود.

استاندار معتقد بوده که هیچ مخالفت و عکس‌العملی دیده نخواهد شد. برخلاف نظر او آقای اسدی اظهار داشته بود که امکان حرکتی از طرف مردم و روحانیون را نمی توان نادیده گرفت. رضاشاه که همواره طرفدار نظرات مثبت بوده، گفتهٔ استاندار را درست دانسته و اجرای امر را فرمان می دهد. با اعلام این دستورالعمل، مردم به سادگی آنرا پذیرا می شوند و در این زمینه کمترین مخالفتی دیده نمی‌شود. آقای اسدی با توجه به نظر غیرواقع خود تصمیم می‌گیرد که یک نمایش کوچکی را برپا دارد. در آن موقع اسدی از شخصی به نام بهلول که مورد توجه عوام بوده می خواهد که مخالفتی را بوجود آورد. بهلول در مسجد گوهرشاد بیش از حدّ تعصب نشان می دهد و با توجه به شایعهٔ رفع حجاب، موضوع کلاه پهلوی را به میان کشیده و به نام اسلام و مذهب و فنای دین و ایمان سخنرانی می کند. در نتیجه بلوای بزرگی که انتظار آن نمی رفت برپا می شود. با اطلاع از این امر رضاشاه طی تلگرافی که برای فرماندهٔ قشون خراسان سرتیپ ایرج خان مطبوعی مخابره کرده می گوید: ایرج خان (.....ناسزا.....) پس تو چکار می‌کنی؟

سرتیپ مطبوعی هم نفرات نظامی را به مسجد گوهرشاد که به مرکز تحریکات تبدیل شده بود، فرستاده و مردم را گلوله باران می کند که در این رویداد تعدادی زن و بچه هم کشته می شوند.

به فرمان شاه، افراد کاردانی از شهربانی تهران عازم مشهد می شوند تا ریشهٔ اغتشاش را جویا شوند و همچنین به امان‌الله میرزا، مفتش کل قشون (بازرس عالی ارتش) که در جنوب ایران بوده فرمان می دهد که خود را بلافاصله به مشهد برساند. آنچه که بشدت به ضرر اسدی تمام شد این بود که بهلول که به افغانستان فرار کرده بود خود را بی‌گناه دانسته و اقدام خود و سخنرانی را به دستور اسدی اعلام می دارد. با محاکمهٔ اسدی و به دست آوردن اطلاعات لازم، دادگاه رأی به اعدام اسدی داده و او را روانه زندان می کنند. امان‌الله میرزا وقتی به مشهد می رسد که کار دادگاه به پایان رسیده بود. او در خاطرات خود نوشته شخصی نزد او آمده و اظهار داشته که اسدی استدعا دارد که امان‌الله میرزا را ملاقات کند. البته دیدار از محکومی که بشدت مورد غضب شاه قرار گرفته و صبح فردای آن روز باید اعدام شود، عمل درستی بنظر نمی رسید، ولی چون اسدی از دوستان پدرم بوده و دخترش عروس فروغی بود، امان‌الله میرزا به زندان مراجعه و طالب دیدار آقای اسدی می شود. پدر می گفت آقای اسدی که در گوشه اتاق در تاریکی روی زمین نشسته بود با دیدار من خود را در آغوشم افکند و گفت: شاهزاده! می خواهند من را اعدام کنند! امان‌الله میرزا با اظهار تأسف بسیار می گوید: بله اطلاع دارم و نمی دانم حالا دیگر چه می شود کرد. اسدی می گوید: اعلیحضرت رضاشاه همیشه به نصایح و پیشنهادات شما توجه خاص دارند. از ایشان استدعا کنید که مرا ببخشند. امان‌الله میرزا پاسخ می دهد که حالا غروب آفتاب است و رضاشاه در دفتر کار خود نیست و این امر امکان‌پذیر نمی باشد. اسدی می گوید درست است، ولی نمی شود که مرا بطور راحت اعدام کنند؟ امان‌الله میرزا می گوید من در این زمینه تجربه‌ای ندارم، ولی شاید تیرباران راحت‌ترین روش اعدام باشد و بعد برای تقویت روحیه اش به او می گوید سعی کنید مانند فروغی با حوادث مردانه روبرو شوید و گِرد عجز و التماس نگردید. به گفتهٔ پدرم باز آن دو یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و خداحافظی می کنند.

مطلب دیگری که در غضب رضاشاه اثر کلی داشته و آقای مهدی بامداد در مجموعهٔ خود به آن اشاره کرده اینکه در بازرسی که از خانهٔ اسدی بعمل آمد در میان کاغذهایش نامه‌ای از آقای

فروغی دیده شد که دوستانه بطور خصوصی در ضمن جواب به نامهٔ اسدی تلویحاً راجع به شاه نوشته بود:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

نامه را برای شاه فرستاده بودند. از غرائب اینکه به فروغی صدمه‌ای وارد نکردند و تنها در دهم آذرماه ۱۳۱۴ خورشیدی، فروغی از نخست وزیری مستعفی شد.

البته فروغی بیکار ننشست و مطالعات عمیق او مخصوصاً در بررسی آثار بزرگان ادب ایران واقعاً کم نظیر است. کتاب معروف «سیر حکمت در اروپا» یکی از نوشته‌های اوست که با دقت به رشتهٔ تحریر درآمده است.

همانطور که خوانندگان گرامی می دانند سالها بعد در شهریورماه ۱۳۲۰ انگلیسی ها و روسها بدون دلیل به ایران حمله کردند. رضاشاه با حالت درماندگی جلسه هیأت وزراء را تشکیل داد تا به امر تجاوز آن دو کشور رسیدگی شود. در این جلسه تصمیم گرفتند که اعلام شود که دولت

آقای منصور الملک با وجود اولتیماتم و هشدار انگلیسی ها و روسها در مورد جاسوسی نمایندگان آلمان در ایران هیچگونه جواب مقتضی و قانع‌کننده‌ای ارائه نداده، لذا نتیجه آن اشغال ایران توسط قوای خارجی بوده است و لازم دانستند که آقای منصور استعفا دهد و ضمن

تشکیل کابینه جدید مذاکرات لازم با دشمنان صورت گیرد. با استعفای منصور الملک، رضاشاه به آقای آهی و سجادی پیشنهاد کردند که کابینهٔ جدید را تشکیل دهند. آن دو و سایر وزراء اعلام داشتند که قادر به مقابله و مذاکره با اشغالگران نیستند. شاه پرسیده بود پس چه باید کرد؟ وزراء اعلام می دارند که انجام این امر فقط در توان محمّدعلی فروغی است.

رضا شاه در پاسخ گفته بود که حدود شش سالست که فروغی از کار دولتی کنار رفته است. بعلاوه بنابر اطلاعی که دارد او سخت بیمار است و باید فکر دیگری کرد. باز جملگی گفته بودند که شاید این تنها راه موفقیت باشد و امکان دیگری بنظرشان نمی رسد.

در اکثر نوشته‌ها منعکس است که شاه به آقای نصرالله انتظام دستور دادند که فروغی را احضار نماید. چندبار هم شنیده شد که رضاشاه با پای خود به خانه فروغ رفته و خواستار کمک شده است. بنظر نگارنده این سطور ممکن نیست که رضاشاه در آن حالت درماندگی آقای انتظام را که در آن تاریخ تنها ریاست تشریفات دربار را داشت برای دعوت فروغی انتخاب کرده باشد، چرا که امکان داشت فروغی با توجه به رنجش سابق و اخراجش از دستگاه دولت به امر شاه، از قبول هر مأموریتی شانه خالی کرده و اعلام نماید که برای مثال به علت بیماری نمی تواند قبول مسئولیت نماید. در این مورد آقای دکتر ادیب که از دوستان فامیلی ما بود و به من لطف مخصوص داشت در مورد این سؤال من گفتند که حقیقت اینست که رضاشاه شخصاً به منزل فروغی رفته و تعریف کردند که یکی از خدمتکاران با شتاب خود را به اتاق آقای فروغی رسانده و حضور شاه را اعلام می دارد. فروغی از جا برخاسته و داد می زند که لباسهای مرا بیاورید، هرچند اطرافیان، ایشان را از حرکت منع می کنند و صلاح نمی دانند که ایشان با تب و ضعف فوق‌العاده حرکت کنند، آقای فروغی می گوید که او موظف است که به حضور شاه برسد. پس از دو ساعت مذاکره با شاه فروغی قبول خدمت کرده و وعدهٔ همه‌گونه همکاری را اعلام می دارد. فروغی در مقام نخست وزیری با همان کابینه قبلی تشکیل جلسه داده و بلافاصله عازم دیدار سفیران روس و انگلیس می شود.

بنظر می رسد که فروغی سعی نموده سلطنت رضاشاه را پابرجا نگاه دارد. او در ملاقات با مقامات روس و انگلیس در مورد رضاشاه، عنوان می نماید که ایران دارای حکومت سلطنت مشروطه است و پادشاه دخالتی در امور اجرائی یا سیاسی دولت ندارد. البته این ادعا مورد قبول آنها نبوده و اصرار می کند که باید وضع حکومت ایران روشن شود و مدعی بودند که شاه هنوز بشدت در امور ایران دخالت مستقیم دارد. بالاخره قرار شد که با سفیر انگلستان ملاقات دیگری صورت گیرد و تصمیم نهائی اتخاذ شود. جالب اینکه چون آقای فروغی مریض بود سفیر به خانه او رفت و آخرالامر قرار شد که شاه مستعفی شود و ولیعهد به پادشاهی برسد.

موضوع دیگری که بشدت مورد توجه فروغی قرار گرفت مخالفت بسیاری از وکلای مجلس شورا با رضاشاه بود. وکلا که تقریباً همگی با موافقت شاه به وکالت رسیده بودند چنان در مخالفت خود با شاه پای فشردند که موجب تعجب است. آنها از فروغی خواستند که شاه باید در یک دادگاه علنی محاکمه شود و به خلافهای او در گذشته در قتل اشخاص و بردن اموال مردم رسیدگی گردد.

فروغی از شاه خواسته بود که با توجه به شرایط ناگوار موجود بهتر است اعلیحضرت مقام سلطنت را به ولیعهد تفویض فرموده و خود برای استراحت عازم خارج شوند.

فروغی صراحتاً به شاه گفته بود که اگر مجلس شورای ملی به صورت اجماع اجرای خواست خود را بخواهند، دولت او قادر به مخالفت و ایستادگی نخواهد بود. رضاشاه ناچار نظر فروغی را قبول می کند.

وزیر جنگ کابینهٔ سرلشکر احمد نخجوان در تعاریف خود دربارهٔ حوادث سال ۱۳۲۰ اظهار داشته اند که جناب فروغی تقریباً همه روزه مسائل مهمّ را بنظر شاه و ولیعهد می رساندند. تیمسار نخجوان می گوید آقای فروغی چون مریض بود سفیر انگلستان قبول می کند که برای مذاکرات لازم شخصاً به خانه فروغی برود. این به روشنی نشان می دهد که فروغی از احترامات بسیار برخوردار بوده است. تیمسار نخجوان اضافه کرده که در آن روز سرنوشت‌ساز او در

خدمت ولیعهد بوده و هر دو در انتظار اینکه آقای فروغی نتیجه مذاکرات خود را با سفیر و اعلیحضرت اعلام دارد چشم براه بودند.

گویا ولیعهد بیش از حد در انتظار بوده و با هر صدائی از در و پنجره، می پرسیده: آیا فروغی آمده است؟ پس از مدتی تأخیر در شرفیابی، فروغی در آستانهٔ در ظاهر می شود و به آرامی به طرف ولیعهد رفته با حالت احترام سر فرود می آورد و می گوید: «باید به عرض برسانم که شما شاه شده‌اید و من خوشوقتم که نخستین کسی هستم که با احترام کامل تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم.»

پس از استعفای رضاشاه و خروج او از ایران در ۲۶ شهریورماه ولیعهد وارد مجلس شد و مراسم سوگند را به جای آورد. طبق سنت پارلمانی نخست وزیر و همهٔ وزیران استعفا دادند و شاه جدید انتخاب نخست وزیر را بر عهدهٔ نمایندگان مجلس قرار داد. روز ۲۷ شهریور در جلسهٔ خصوصی مجلس نمایندگان به اتفاق آراء رأی به نخست وزیری ذکاءالملک فروغی دادند. بعد از ظهر آن روز فرمان نخست وزیری فروغی از طرف شاه صادر گردید. فروغی یکی دو نفر از وزراء را با تائید و نظر روسها و انگلیسی ها انتخاب کرد. یکی مشرف نفیسی به خواست انگلیسی ها و دیگری حمید سیاح که مورد نظر دولت شوروی بود. فروغی کوشید دولتی تشکیل دهد که مورد تائید مردم باشد. او بسیاری از ستمدیدگان دورهٔ رضاشاهی را به کار دعوت کرد و همزمان تغییرات دامنه‌داری در شئون مملکتی داد.

از جمله کسانی را که به کار دعوت کرد پدرم امان‌الله میرزا جهانبانی بود که بیجهت در دورهٔ رضاشاه از ارتش اخراج شده و به زندان افتاده بود. فروغی از شروع کار خود با پدرم تماس نزدیک داشت. مطلب جالب و خنده‌دار اینکه با این توجه مخصوص به امان‌الله میرزا، افراد فامیل ما و برخی از دوستان تصور می کردند که شاید قرار است حکمرانی سلسله قاجاریه تکرار شود و پدرم برای پادشاهی انتخاب گردد!

البته برای مدت کوتاهی حتی خود من هم فکر می کردم که شاید پسر پادشاه ایران بشوم!

من می اندیشم که اولین و بالاترین خدمت فروغی این بود که کوشید حمله روس ها و انگلیسی ها را بصورت مهمان ناخوانده جلوه دهد، نه آنکه تصور شود آنها ایران را تسخیر نموده اند. خدمت مهم دیگر او این بود که با عقد قراردادی، ایران را جزو متفقین به شمار آورد و به انگلیسی ها هشدار داد که پس از پیروزی در جنگ، روس ها قسمت های اشغال شدهٔ ایران توسط نیروهای خود را حفظ کرده و هرگز خاک ایران را ترک نخواهند کرد. خوشبختانه استالین بر اثر ضربات خرد کننده ارتش آلمان به روسیه و احتیاج مبرمی که به غرب و مخصوصاً به امریکا داشت، لجاجت و یکدندگی همیشگی خود را ترک کرده بود و پیشنهاد ورود ایران به جرگهٔ متفقین را پذیرا شد. فروغی سعی داشت به نحوی آمریکا را نیز در ماجرای ایران داخل

فروغی نخست وزیر به اتفاق سهیلی، دکتر صدیق، سرلشکر جهانبانی و
علی اصغر حکمت پس از استعفای رضا شاه

کند، اما راهی برای این امر به نظرش نمی رسید. با حمله ژاپنی ها به پایگاه نیروی دریایی آمریکا در هاوایی و ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم امید تازه‌ای فراهم گردید که می‌توانست موقعیت ایران را تحکیم نماید.

آنچه که پیش آمد این بود که ایرانیان در آن موقع نتوانستند به اهمیت اقدامات و سیاست فروغی واقف شوند و بسیاری از ایرانیان آریایی مسلک در سایهٔ تبلیغات رادیوی آلمان که قسمت زبان فارسی آن را شاهرخ، فرزند ارباب کیخسرو، زرتشتی ایرانی اداره می کرد، آلمان و ایران را

آریایی می شناختند و بعید به نظر می رسید که ایران آلمان را رها کرده و به متفقین بپیوندد. در مجلس شورای ملی نیز به طرف فروغی سنگ پرتاب کردند و به او نسبت دزدی و سوء استفاده مالی دادند. فروغی شش ماه دوام آورد و در این مدت ۴ بار کابینهٔ خود را ترمیم نمود. او سرانجام در مقابل آن همه مصائب توان خود را از دست داد و با وجود داشتن اکثریت در مجلس از کار کناره گرفت. بنابر توصیه او مجلس و شاه سهیلی را برای نخست وزیری در نظر گرفتتند و فروغی مقام وزیر دربار را پیدا کرد.

در حقیقت کابینهٔ اول سهیلی تداوم و دنبالهٔ نخست وزیری فروغی بود. او از سهیلی خواسته بودکه اشخاص صلاحیت دار را برای کابینه خود انتخاب نماید آید و برای نمونه امان الله میرزا جهانبانی را برای مقام وزارت جنگ توصیه نموده بود. بعلاوه از سهیلی خواسته بود که از آمریکا بخواهد که نیرویی هر چند ناچیز به ایران بفرستد. فروغی در آذرماه ۱۳۲۱ بر اثر سکته قلبی درگذشت.

چندی بعد، در سال ۱۹۴۳ میلادی، سران کشورهای متفق ایران را برای دیدار یکدیگر انتخاب نمودند و تعهد کردند که پس از پیروزی در جنگ نیروهای خود را بیرون برده و استقلال ایران را محترم شمارند. جالب اینکه این تعهد بعدها ارزش خاصی پیدا کرد و برای نمونه حتی استالین نتوانست امضاء خود بر آن سند را انکار نماید.

پدرم امان‌الله میرزا جهانبانی در دوران کوتاهی که در مقام وزارت بود خدمات بزرگی را انجام داد که نگارنده تنها برای نمونه به یادآوری دو مورد از آنها که شاید بیشتر مورد توجه خوانندگان گرامی باشد بسنده می کنم.

یکی از سختی‌های دورهٔ فروغی، ذکاءالملک، مشکلاتی بود که در امر حمل و نقل در راههای ایران به وجود آمده بود. حمل و نقل ادوات جنگی و مواد خوراکی از طرف آمریکائی ها برای روس ها با توجه به کمی و عدم کشش آنها باعث شده بود که متفقین مخصوصاً روس ها در ایران با مشکلات فراوانی روبرو شوند. انگلیسی ها و بیشتر از آنهاً روس ها در بسیاری موارد

جاده‌ها را می‌بستند و سایر وسایل نقلیه را متوقف می کردند. به این دلیل تهران و بسیاری از شهرهای دیگر دچار نوعی قحطی شده بودند. در هیأت وزراء این امر موردتوجه فوری قرار گرفته، همه عقیده داشتند که باید با اشغالگران مذاکره شود، و جاده‌ها تا حد امکان تعمیر و تعریض گردد.

با توجه به آشنائی امان‌الله میرزا با روس ها و تسلط او به زبان آنها، در ترمیم هیأت دولت، ذکاءالملک، امان‌الله میرزا را به عنوان وزیر راه انتخاب نمود. امان‌الله میرزا بلافاصله با اشغالگران تماس گرفته و خواستار آن شده بودند که آنها ادارهٔ راه آهن ایران را رها کرده و مسئولیت آن را همچون گذشته به عهدهٔ دولت ایران قرار دهند و اطمینان داده بودند که برای آنها هیچ مشکلی در مورد حمل و نقل کالاهای نظامی پیش نخواهد آمد. انگلیسی ها بلافاصله به این پیشنهاد موافقت کرده، ولی خاطرنشان کرده بودند که از طرف روسها نمی توانند اطمینان لازم را بدهند. امان‌الله میرزا مذاکره با روسها را بطور کامل از وظایف دولت ایران دانسته و با مراجعه به سفیر شوروی که از دوستان ایشان بود و مذاکره با سرفرماندهی قوای روسیه در ایران توانست روسها را نیز قانع نماید و این امر مهمّ جامهٔ عمل پوشید. برای اصلاح راهها با وجود کمبود بودجه عمرانی اقداماتی در حدّ توانائی بعمل آمد. آمریکائی ها نیز پذیرفتند که ریل‌گذاری برای راه‌آهن بین اهواز تا خرمشهر را که حدود یکصد و بیست کیلومتر بود به عهده بگیرند و بلافاصله اقدام کردند. به علاوه تعدادی واگن باری و مسافری برای تقویت راه‌آهن ایران فرستادند که بسیار به موقع بود.

خاطره دیگری که دارم اینکه پدرم روزی از جلسهٔ روزگذشته دولت در حضور فروغی نخست وزیر یاد کردند و گفتند:

جناب فروغی در حالیکه چند درجه تب داشتند و ضعیف شده بودند با توجه به امری جدی احتیاج به یک تصویب‌نامه هیأت‌وزراء داشتند. ایشان دربارهٔ آن و اختصاص نوعی بودجه برای انجام آن امر صحبت کردند و ورقهٔ تصویب‌نامه را اوّل از همه مقابل من گذاشتند.

من با توجه به اطمینانی که به درستی پیشنهادات و اقدامات جناب فروغی داشتم بلافاصله آنرا امضاء کردم. یکی دو نفر از وزراء بعدی هم آنرا امضاء نمودند، ولی چند نفر دیگر عیب‌جوئی‌هایی کردند و مطالعات بیشتری را لازم دانستند. جناب فروغی باز اهمیت موضوع را یادآور شدند و با توضیحات بیشتر خواهان امضاء فوری آن شدند، ولی آنها مخالفتهای خود را تکرار کردند. ناگهان جناب فروغی با حالت عصبانی بلند شد و گفت هیچ راهی وجود ندارد جز آنکه موضوع را به عرض اعلیحضرت همایونی برسانم. با ذکر نام شاه همه کوتاه آمدند و با عذرخوهی ورقه را امضاء کردند.

پدرم گفت:

هنگام مراجعت به منزل فکر می کردم این چگونه دنیایی است که پادشاه ایران که یک پسربچه ایست که به همت شخص فروغی به سلطنت رسیده، باز هم او برای حل مشکل به دامان شاه پناهنده می شود؟!

محمد علی فروغی

اندیشه گرِ خودباوری که توانست نقشِ قدرت های خارجی را در جای خود ببیند...

احمد کاظمی موسوی

چکیدهٔ مقاله: این مقاله نقش اساسیِ محمد علی ذکاءالملک فروغی را در استعفای اجباری رضا شاه از مقام خود و به سلطنت رساندن محمدرضا شاه به استناد گزارش های محرمانهٔ دولت انگلیس نشان می دهد. مضافاً توانایی او را در ایستادن دربرابر موج خروشان آشفتگی و فرار عمومی در گرو دانش و فرهنگی می بیند که اعتماد به نفس لازم برای فروغی را در پذیرفتن مسئولیت خطیر تعیین سیاست خارجیِ آیندهٔ کشور فراهم کرده بود.

این روزها نزدیک به هشتاد سال است که از ماجرای حملهٔ ناگهانی نیروهای متفقین به ایران در جنگ جهانی دوم و از هم گسیختن شیرازهٔ حکومت رضا شاه و فرار بسیاری از دولتمردان از تهران می گذرد. اینک ما بار دیگر به بازشناسیِ چهره ای می پردازیم که آگاهانه در برابر امواج پیاپی آشفتگی زمان ایستاد، و به مخاطبان پریشان حال خود در مجلس شورای ملیِ شهریور ۱۳۲۰ گفت: "آرامش خود را حفظ کنید. می آیند و می روند، حوایجی دارند و به ما کاری ندارند. این روزها نیز بگذرد و کشور به سیاق سابق طیّ مسیر می کند."[۱] او سالخورده سیاستمداری بود که تازه استعفا نامهٔ شاه سابق را نوشته بود و ولیعهد جوانی را که به دنبال پدر عازم اصفهان بود، به زحمت قانع به ماندن در تهران و ادای سوگند پادشاهی در فردای آن روز کرده بود. او از فرار نظامیان به ویژه از فرار رییس ستاد ارتش و رییس شهربانی خودآگاهی داشت، احتمال نافرمانی برجا ماندگان، ناپایداری و بی وفایی نمایندگان مجلس را نیز می داد. پس چه چیزی این سالخورده نخست وزیری که سابقهٔ بیست و پنج بار وزارت، سه نخست وزیری، چندین سال ریاست مجلس و دیوان عالی تمیز را داشت، به ایستادگی در برابر فرار

۱ باقر عاقلی، *ذکاء الملک فروغی*، ۱۳۷۰، انتشارات علمی، ۱۴۷.

عمومی و مذاکرهٔ دشوار با دو سفیر سرسخت خارجی واداشت؟ دو سفیری که در آن زمان انجام خواسته هایشان را پیوسته مستند به فشار نیروهای اشغالگر خود می کردند. مهمتر، او چگونه توانست آیندهٔ جنگ و آیندهٔ حضور قوای خارجی در کشور را با تقریب چنین خوبی که اینک ما پس از هشتاد سال شاهد درستیِ آن هستیم، پیش بینی کند، و با چنان متانتی ملت را دعوت به آرامش و استقامت کند؟ پاسخ این سؤال ها را برخی از هموطنان ما آماده دارند، و خواهند گفت: "فروغی فراماسون، کاره ای نبوده، نقشهٔ خارجی (انگلیس) پشت این کارها بوده، فروغی فقط بخش تشریفاتیِ آنرا اجرا کرد." بحث امروز من در اینجا بر محور خلاف این گفته می چرخد، و چهرهٔ اندیشه گر و خودباوری را می بیند که توانست نقش قدرت های خارجی در جای خود یعنی در حد کارکرد واقعی شان برآورد کند و از نفوذ (و گاه از اقتدار) آنها به نفع کشورش، آنهم در زمان اشغال بهره بگیرد. این کار بدون اینکه ابتدا مسئولیت خود و دولت خویش را آگاهانه و با اعتماد به نفس بپذیرد، امکان نداشت.

فروغی در این زمان سیاستمداری ۶۵ ساله بود که از شش سال پیش خانه نشین شده بود، اما فعالیت فکری و شوق به نگارش از دست نداده بود. او به تازگی از نوشتن سه جلد *سیر حکمت در اروپا* فارغ شده بود: کتابی که همهٔ معلومات زبان های خارجی (فرانسه، انگلیسی و عربی) خود را به پای آن ریخته بود. پیش از آن او بخش مهمی از طبیعیات *کتاب الشفاءِ* ابن سینا با کمک حکیم فلسفه شناس زمان میرزا مهدی آشتیانی ترجمه و منتشر کرده بود. بگذریم از کتاب های درسی و ادب فارسی که او به نوشتن و پیراستن و انتشار آنها همت گماشته بود. در واقع ما هیچ اقدام فرهنگی از آغاز مشروطیت تا سال ۱۳۱۴ نمی بینیم که فروغی یا مبتکر آن نبوده باشد و یا شرکت مؤثر در آن نداشته باشد. بنیاد فرهنگستان، تأسیس دانشگاه تهران، برپا کردن کنگرهٔ هزارهٔ فردوسی، به راه انداختن موزه، انجمن آثار ملی و مرکز حفظ اشیاء عقیقه نمونه های آن هستند. علاقهٔ به کتاب و نوشتن چیزی است که بارها در یادداشت های فروغی آمده، و خودِ نوشتن یادداشت های روزانه ذوق و همت او را در نگارش می رساند. "کتاب مرا خانه خراب کرد" عبارتی است که مکرر در خاطراتش به چشم می خورد. حتا در روزهای اقامت در پاریس باز فروغی را همراه با شیخ محمد (علامه قزوینی) در کتاب فروشی های شهر می بینیم. "کثرتِ کار، مخصوصاً فلسفهٔ هگل ، دماغ مرا خسته کرده است.» این یادداشت ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ فروغی است که پیگیری او را برای اتمام *سیر حکمت در اروپا* نشان می دهد.

جامعیت علمی، فرهنگی و سیاسی فروغی را به ندرت در چهره های برجستهٔ قرن بیستم ایران می توان سراغ کرد.

با سوابقی که برشمردیم فروغی دانشمندترین نخست وزیر تاریخ اخیر ایران بوده، و با تحلیلی که از طرز کار او در شهریور ۱۳۲۰ خواهیم دید، او از جملهٔ تصمیم سازان و کارگردانان بنام (هرچند خاموش) سیاست و تجدّد ایران نیز بوده است. نقش او را در تجدد از نگارش کتاب های علوم طبعی مدارس و ترجمهٔ کتاب های اقتصادی ثروت ملل تا نوشتن طرح قانون محاکمات جزائی و تأسیس دانشگاه تهران و فرهنگستان زبان می بینیم. از نظر سیاسی نیز او نقش مهمی در کمک به تغییر حکومت درماندهٔ قاجار به حکومت اصلاحگر هرچند مستبد پهلوی به عنوان اولین رئیس الوزرای رضا شاه و سپس سفیر ایران در ترکیه و نمایندگی در جامعهٔ ملل و سرانجام نخست وزیری دوم داشته است. در شهریور ۱۳۲۰ باز فروغی مسئولیت نخست وزیری کشور را در بحرانی ترین زمانِ زندگیِ نسل خود به عهده گرفت. او در پاسخ برادر خود ابوالحسن فروغی که نگران سلامت او در پذیرفتن بار نخست وزیری بود گفت: "امروز وطن به وجود من احتیاح دارد، چطور از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم ولو به قیمت جانم تمام شود."[1] حبیب یغمایی که در ویرایش چندین متن ادبی ازجمله گلستان، بوستان و تلخیص شاهنامه همکار فروغی بود، می نویسد: "او از غوغا و هیاهوی عوام و حتّی خواص باک نداشت و از کسانی نبود که وجههٔ ملّی خود را به مصلحت کشورش ترجیح نهد."[2]

اینک در پنجم شهریور ۱۳۲۰ بسیاری از نقاط کشور در اشغال یا زیر آتش و بمباران نیروهای خارجی اند، پادشاه کشور نگران سرنوشت خویش است، فروغی سالخورده مسئولیت مذاکره با نمایندگان کشورهای اشغالگر به ویژه با وزیر مختار انگلیس و سفیر روس را به عهده دارد. او به تنهایی یا به اتفاق وزیر خارجه اش علی سهیلی پنج مذاکره حضوری با این دو سفیر انجام داده است که گوشه هایی از آنرا ما می توانیم در یادداشت های آنان، از جمله گزارش های محرمانهٔ ریدر بولارد، خاطرات و یادنوشته های عباسقلی گلشاییان و نصرالله انتظام ببینیم. موضوعات اصلی مذاکرات ترک مقاومت ارتش، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، اخراج کارکنان و گماشتگان آلمانی، همکاری عملی با قوای اشغالگر و مهمتر از همه سرنوشت حکومت و شاه

---

[1]. همانجا، ص ۶۴.

[2]. *مقالات فروغی*، ۱۳۸۷، انتشارات توس، ج ۱، ص بیست و هشت و بیست و نه.

ایران که هردو کشور انگلیس و روس هر یک به دلائلی با ادامهٔ حکومت رضا شاه رضایت نداشتند. سخن از جمهوری شدن ایران، یا برگشت سلطنت به خاندان قاجار، و گزینش یکی از شاهپورها به سلطنت (به جای ولیعهد که متهم به طرفداری از آلمان بود) به میان آمد. از بین همهٔ این حرف ها که در سرسام جنگ و اخبار پیشرفت های سریع آلمان در اروپا و شمال افریقا صورت می گرفت، گزینهٔ فروغی یعنی اجرای قانون اساسی موجود و انتخاب فرزند ارشد به پادشاهی پذیرفته شد. جریان طوری پیش آمد که کسی متوجه نشد که اگر فروغی بجای به سلطنت نشاندن سریع ولیعهد، برای ماندن رضا شاه در ایران، هرچند به شرط سلب قدرت او و اقامت در محلی دور از تهران، اصرار می کرد، باز ممکن بود که نظر او به کرسی قبول بنشیند؛ چون تصمیم سازان روس و انگلیس در آن زمان چندان فرصتی برای درگیری با مسائل داخلی ایران نداشتند، و سفارت انگلیس دستور داشت که انگلیس را درگیر مشکلات داخلی ایران نکند. حرف اصلی ما در اینجا بررسیِ همین نقش شادروان فروغی در بیرون فرستادن رضا شاه از ایران است.

رضا شاه از پنجم شهریور ۱۳۲۰ سخن از رفتن به اصفهان و تشکیل ستاد جنگی در آن شهر را به میان آورده بود. او عملاً در هفتم شهریور خاندان سلطنت (به استثنای ولیعهد) را همراه با سرپاس مختاری به اصفهان فرستاد، اما خود به توصیهٔ فروغی و دیگر وزرا در تهران ماند. او می دانست که نه می تواند با نمایندگان روس و انگلیس مذاکرهٔ سودمندی بنماید و نه با فرماندهان نیروهای خارجی به تفاهم کارسازی برسد. افزون بر آن نگران نزدیک شدن قوای روس به تهران بود که امکان تبعید بی مذاکرهٔ شاه به سیبری را پیش آورده بود. با این همه چشم به نتیجهٔ مذاکرات فروغی و سهیلی با نمایندگان روس و انگلیس با پادر میانی امریکا داشت. اما در ۹ شهریور حادثهٔ شگفت آوری روی داد، و آن تنبیه بدنی وزیر جنگ و رییس ستاد ارتش به دست رضا شاه بود که به دنبال از هم پاشیدن یکان های نظامی تهران بر اثرتصمیم اشتباه وزارت جنگ صورت گرفت. طرح مرخص کردن سربازان را سرتیپ ریاضی رییس ستاد با مشورت سرلشگر نخجوان وزیر جنگ بخاطر کمبود امکانات برای نگهداری آنان داده بود،[1] و این طرح را شورای امرای ارتش با حضور ولیعهد، اما بدون آگاه کردن رضا شاه، تصویب و اجرا کرده بودند. مجروح و زندانی شدن این دو افسر که تصادفا هر دو در جوانی از سوی همان رضا خان سردارسپه برای

[1]. عباسقلی گاشاییان، "یادداشت ها" در *یادداشت های دکتر قاسم غنی*، ۱۳۶۷، زوّار، صص ۵۱۰-۱۱.

آموزش به سن سیر فرانسه فرستاده شده بودند، و فروغی آنان را از زمان اقامت خود در پاریس به نمایندگی از ایران در اجلاس ورسای (پس از جنگ جهانی اول) می شناخت، تأثیر بسیار بدی روی فروغی گذاشت،[1] و با تجربه هایی که خود از کار کردن یا شاه داشت، به این نتیجه رسید که با وجود ولیعهد ایران دیگر نیاز به حضور رضا شاه ندارد، بلکه استبداد رای او مانع پیشرفت کار و رسیدن به توافق لازم با متفقین است. منابع ایرانی از تغییر نظر فروغی نسبت به حضور رضا شاه در ایران سخنی نمی گویند و در گزارش آنها صراحتی دیده نمی شود. یعنی اکتفا کردند به نوشتن اینکه در ۲۴ شهریور رضا شاه پس از اینکه خبر رسیدن قوای روس را به کرج شنید، به خانهٔ فروغی رفت و نظر او را پرسید و او گفت که "گمان دارم صلاح در این باشد که اعلیحضرت سلطنت را به والاحضرت تفویض فرمایند" (انتظام، ۷۶). شاه می گوید "عقیدهٔ خود من هم همین است، استعفانامه را تهیه کنید". فروغی استعفا نامهٔ مشهور را همان ساعت نوشت وخواست پاکنویس کند که شاه گفت لازم نیست، و امضا کرد. اما ما در سه منبع انگلیسیِ زیر می بینیم که گزارش کرده اند: "نخست وزیر وقت ایران از ما خواست که شاه را برداریم."

گزارش اول از یک دیپلمات انگلیسی به نام هنیکر است که شرح آنرا استاد جواد شیخ الاسلامی نیم قرن پیش در دارالأسناد بریتانیا یافته و ترجمه نموده است. بخشی از آن که در نشریهٔ *آینده* زنده یاد ایرج افشار در اسفند ۱۳۶۹ منتشر گردیده، به این شرح است:

> در سال ۱۹۴۶ (پنج سال پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و یک سال پس از پایان جنگ) سؤالی راجع به همین موضوع در پارلمان انگلیس از انتونی ایدن (وزیرخارجهٔ انگلیس در زمان جنگ) به عمل آمد که چه کسی حقیقتاً مسؤول برداشته شدن رضا شاه از مسند سلطنت [و آشفتگیِ وضع ایران] بوده است. ایدن از یکی از مشاوران سیاسی خود به نام هنیکر خواست که با استفاده از اسناد و مدارک رسمی زمان جنگ، یادداشتی تنظیم و در اختیار وی بگذارد که بر اساس آن بتواند پاسخ استیضاح نمایندگانی که مدعی بودند دولت محافظه کار چرچیل رضا شاه را مجبور به استعفا کرده است، پاسخ بدهد. هنیکر در قسمتی از یادداشت خود صریحاً می نویسد: "... انداختن گناه کناره گیری رضاشاه از سلطنت به

۱ نصرالله انتظام، *خاطرات: شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار*، ۱۳۷۱- دفتر پژوهش، ۴۲-۴۷.

گردن ما اصلاً منصفانه نیست، زیرا این فروغی آخرین نخست وزیر رضا شاه بود که محرمانه از ما خواست وسایل برکناری او را فراهم سازیم."[۱]

گزارش دوم از یادداشت های ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران است که بعداً در کتابی با عنوان "نامه هایی از تهران" چاپ گردیده است. همان طور که بسیاری از تاریخ پژوهان ما گفته اند بولارد نظر مساعدی نسبت به جامعهٔ ایرانی نداشته و ایرانیان را نوعاً دغلکار می دیده است، به گونه ای که می گوید: پیداکردن یک گاو دو سر آسان تر از یافتن یک آدم راستگو از میان ایرانیان است.[۲] با این همه او فروغی را یکی از استثناهای جامعهٔ ایرانی می شمارد و او را درستکار معرفی می کند. بر خلاف او، فروغی در یادداشت هایش از بدبینی های او گلایه دارد و اظهار تعجب می کند که وزارت خارجهٔ ایران چگونه بدون توجه کافی به سابقهٔ مستعمراتی اش به او پذیرش داده است. بولارد در مذاکره ای که فروغی با او دربارهٔ سخن پراکنی های بی بی سی علیه رضاشاه داشت، می نویسد که نخست وزیر به او گفت: "گمان می کند می تواند شاه را قانع به استعفا کند اما ایرانی ها باید مطمئن شوند که نظر دولت انگلیس هم همین است."[۳]

گزارش سوم از هاروی منشی ایدن وزیر خارجهٔ کابینهٔ چرچیل است که دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در تهران در کتاب خود "انگلیس در میان ایرانیان" در ۱۹۸۵ آورده است. هاروی از تصمیم کابینهٔ انگلیس دربارهٔ برکناری رضا شاه می نویسد: " او دیر یا زود باید حذف شود. ایرانی ها خودشان به ما پیشنهاد کرده اند که شاه را از صحنه بیرون کنیم. مسأله این است که چه کسی را باید جای او گذاشت. زیرا یک ژنرال برجسته و وارد به امور سیاسی که بتواند جای او را بگیرد وجود ندارد، مگر اینکه به سلسلهٔ قبلی (قاجاریه) برگردیم که آن هم اعتبار خود را از دست داده است.[۴]

---

۱ . *آینده*، سال ۱۶، ۹-۱۲، آذر- اسفند ۱۳۶۹، ص ۷۴۵)

۲ . Reader Bullard, *Letters from Tehran, A British Ambassador in World War II,* 1991, Tauris, p. 124

۳. Ibid., p. 77.

این مطلب را دکتر عباس میلانی نیز در کتاب نگاهی به شاه ص ۹۰ آورده است.

۴. عاقلی، *نکاء الملک فروغی*، ۱۰۴. عنوان کتاب دنیس رایت این است:
Denis Write, The Persians Amongst the English.

در اینجا نقش افشا نشدهٔ فروغی را در استعفا گرفتن از رضا شاه و روی کار آوردن محمد رضا شاه را به روشنی می بینیم. باید بیفزاییم که فروغی در احساس لزوم برای انجام این کار تنها نبوده است. علی سهیلی و ساعد مراغه ای – که به تازگی از سفارت مسکو به تهران آمده بود- نیز با فروغی هم نظر بودند. بولارد در یادداشت ۱۵ سپتامر (۲۴ شهریور) می نویسد که به وزیر خارجهٔ ایران گفته است که: "اگر ایرانی ها فکر می کنند شاه باید برود، دولت انگلیس مداخله نخواهد کرد." (بولارد، ص ۷۹) از این گفته پیداست که سهیلی نیز هم فکر فروغی بوده است. واقع این است رضا شاه در آن زمان نزد عامهٔ مردم محبوب نبود و دولتمردانش نیز شروع به روی گردانی از او کرده بودند. یعنی خدماتش در طول زمان در سایهٔ استبداد، خشونت و تملک های غاصبانه اش رنگ باخته بودند. به هر حال، از میان دولتمردان این فروغی بود که پیشگام اندیشهٔ روی کار آوردن ولیعهد به رغم دل نگرانی های روس و انگلیس از شخصیت و گرایش سیاسیِ او شد. البته فراموش نمی کنیم که دولت انگلیس در آن زمان چنان گرفتار مشکلات جنگ با آلمان بود که سیاست درگیر شدن با مسائل داخلی کشورها را کنار گذاشته بود. چرچیل که نگران مقاومت عشایر و خود سری ارتش ایران به نظر می رسد، در یادداشت ۳ سپتامبر ۱۹۴۱ (۱۲ شهریور ۱۳۲۰) به وزیر مختار انگلیس می نویسد: "در حال حاضر علیه شاه اقدامی نمی کنیم. اما اگر حسن نیت نشان ندهد، آنگاه به حساب سوء رفتارش با مردمش اقدام خواهیم کرد (بولارد، ص ۷۷).

اینک ما می مانیم و مسئلهٔ چهره ای که در مقام صدارت غرّاترین سخنان را در روی آمدن رضا شاه به سلطنت ادا کرد، پس از شانزده سال باز در مقام نخست وزیری چنین مؤدبانه و خاموش در راه برکناری او گام برداشت، طوری که شاه وقت در وداع آخر ولیعهد و ایران را به او سپرد. اگر ما نگاهی به نوشته های او داشته باشیم می بینیم فروغی از جمله سیاستمداران انگشت شماری است که معتقد به کارکرد دست پنهان خارجی در شؤون زندگی ما، آن طور که خیلی ها می پندارند، نیست و به موقع می تواند از قدرت خارجی در راستای منافع کشور خود استفاده کند. اینک نگاه کنیم به بخشی از نامهٔ فروغی به یکی از دوستانش که در آن گوشه ای از برآورد خود را از قدرت انگلیس بیان می کند. این نامه را فروغی در ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خورشیدی) وقتی که عضو هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس بود، نوشت.

> اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود اوضاع خارجی از امروز بهتر برای ایران متصور نمی شد. با همهٔ قدرتی که انگلیس دارد و امروز یکهٔ میدان است با ایران هیچ کار نمی تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تأکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می خواهیم. فقط کاری که انگلیس می تواند بکند همین است که خود ما ایرانیان را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کار نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن... ما باید با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده کنیم... من خودم این فقره را کتباً و شفاهاً به انگلیسی ها گفته ام و می گویم. تصدیق می کنند. اما چه فایده یک دست بی صداست. ملت ایران باید صدا داشته باشد. افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد.[1]

مقصود فروغی از ملت و افکار داشتن همان "افکار عمومی" است که امروزه رسانه ها را سخنگوی آن می شناسیم. در آن زمان روزنامهٔ *رعد* به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی بجای حمایت از خواستهٔ دولت ایران، از خواستهٔ انگلیس و دول متفق حمایت کرده بود که نمایندگان ایران را به کنفرانس صلح پاریس راه ندهند (*مقالات فروغی*، ۷۳)، و فروغی از آن به عبارت "ما را به جان هم انداخته" یاد کرده است. مهم، دید واقع نگر فروغی به محدود بودن کارکرد قدرت خارجی و امکان استفاده متقابل از آن برای ملت های ضعیفت تر است که بی عملی را به بهانهٔ آلت دست بودن نمی پذیرد.

به این ترتیب فروغی را یکی از پیشگامان اندیشهٔ خودباوری و اتکاءِ به نفس می بینیم که از مترجمی و معلمی آغاز کار کرد و به جایگاه پرثمرترین چهرهٔ سیاسی و فرهنگی کشور در زمان خودش رسید، و با عاقبت اندیشیِ حسابگرانه اش توانست وظیفهٔ خطیری را که تاریخ به عهده اش گذاشته بود بی هیاهو انجام دهد.

---

[1]. *مقالات فروغی*، ۱۳۹۷، انتشارات توس، ۱/۷۴-۷۵.

اردشیر لطفعلیان

محمدعلی فروغی، چهرهٔ به یاد ماندنی در عرصهٔ فرهنگ و ادب

در میان رهبران و دولتمردان برجسته و تأثیرگذار ایران در دهه های پایانی قرن نوزدهم و سال های آغازین قرن بیستم، محمّد علی فروغی(۱۳۲۱-۱۲۵۴ خورشیدی) جایگاه ویژه و یگانه ای دارد. فعالیت ها و خدمات او تنها به حوزهٔ سیاست ختم نمی شود بلکه ردّ پای ماندگار او را در عرصه های چندگانه، از ریاست و استادی نخستین مدرسهٔ عالی علوم سیاسی، ترجمه و تألیف کتاب های فلسفی برای آشنا ساختن هم میهنانش با سیر تحول اندیشه و حکمت در ارو پا، تصحیح و تنقیح برخی از مهمترین آثار به جا مانده از مشاهیر ادب ایران و روزنامه نگاری گرفته تا نوشتن تاریخ برای تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی و دیگر مداس، نمایندگی در مجلس شورای ملّی و تصدی کوتاه مدّت ریاست آن، ریاست دیوان عالی تمیز، بنیان گذاری نخستین فرهنگستان ایران، برپا داشتن نخسین انجمن آثارملّی، عضویت در هیئت های نمایندگی میهنمان در صحنه های بین المللی، هدایت دیپلماسی ایران به عنوان وزیر امور خارجه و در مجموع بیست و پنج با انتصاب به مقام وزارت، عهده دار شدن ادارهٔ کشور در سه موقعیت حساس در کسوت نخست وزیر و حتّی ارائهٔ نظرات روشنگرانه و بدیع در زمینهٔ موسیقی سِنّتی، به روشنی می توان یافت. به این ترتیب اگر او را در عرصهٔ فرهنگ و سیاست و ادبیات و دیپلماسی و حقوق و فلسفه و هنر در ایران چهرهٔ یگانه ای توصیف کنیم راه اغراق نپیموده ایم. از آنجا که که در این شمارهٔ ویژهٔ

آرمان دوستان دانشور دیگر کارنامهٔ پربار وی خواهند، این نوشته بیشتر بر شخصیّت فرهنگی و ادبی فروغی و آشنا ساختن خواننده با کار او در زمینهٔ آموزش و نگارش و تألیف و ترجمه متمرکز خواهد بود. نخستین تجربهٔ وی در کار نوشتن و قلم زدن به همکاری با پدرش محمّد حسینخان فروغی (ذکاء الملک اوّل) در روزنامهٔ "تربیت" باز می گردد. این روزنامّه یکی از نخستین نشریات تأثیر گذار اواخر دوران قاجار بود که به دست محمّد حسینخان بنیان گذاشته شد و هدف آن اشآعهٔ آگاهی فرهنگی و ادبی و آشنا ساختن جامعه با دانش های نوین بود.

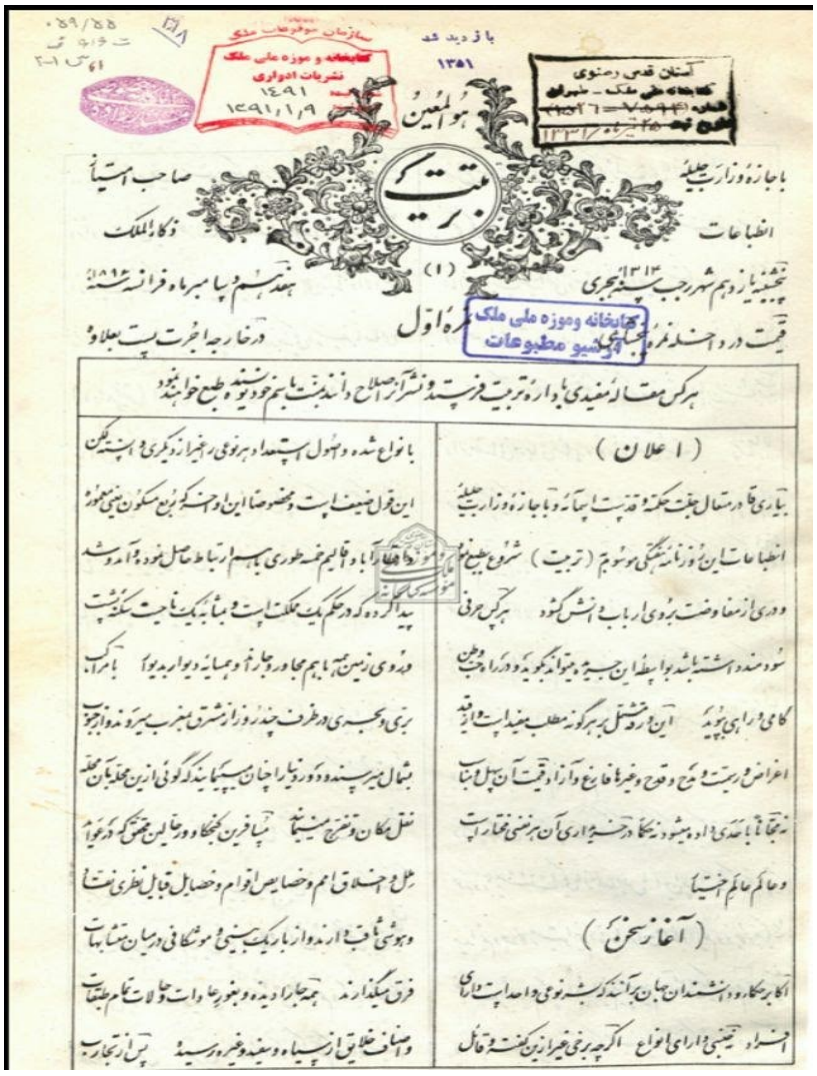

عکسی از نخستین شمارهٔ روزنامهٔ تربیت در تاریخ یازدهم رجب ۱۳۱۳ قمری برابر با سیزدهم دسامبر ۱۸۶۹ میلادی

محمّد حسین خان به منظور ادارهٔ مطلوب این نشریه و فراهم آوردن مقالات مناسب برای آن فرزند نو جوان خود را به یاری فرا خواند. فروغی جوان در تحریر و ترجمهٔ مقالات ارزشمند برای "تربیت" با کوشش و شوق بسیار دست به کار شد. از جملهٔ کارهای وی در این روزنامه شناساندن اندیشمندانی چون نیکولو ماکیاولی، توماس هابز، رنه دکارت، جان لاک، باروخ اسپینوزا، توماس جفرسون و ... به خوانندگان بود. اینان از قرن شانزدهم به بعد در تحول فکری جامعهٔ غرب و دامن زدن به عصر روشنگری نقش اساسی ایفا کردند. فروغی نمونه هایی از گفته ها و نوشته های این بزرگان را در روزنامه تربیت منعکس ساخت و به واکاوی در زندگینامه آنان پرداخت. چهارصد شماره از روزنامهٔ تربیت به همّت و در سایهٔ دلبستگی این پدر و پسر به آگاه ساختن هم میهنان خود از تحّولات فکری و اندیشگی در جهان و همچنین برجسته ساختن ارزشهای مثبت فرهنگی ایران انتشاریافت. روزنامهٔ تربیت حتی بر اساس معیارهایی که روزنامه نگاری پیشرو در دنیای امروز با آنها سنجیده می شود در سطح بالایی قرار داشت و نخستین نشریهٔ غیر دولتی کشور به شمار می رفت.

محمّد علی فروغی همز مان با فعالیّت در روزنامه، کار تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی را که پدرش عهده دار مدیریت آن شده بود نیز آغاز کرد. این مدرسه به وسیله میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن خان مشیرالملک چندسال پیش از به پا خاستن جنبش مشروطیّت بنیان یافت. چندی نگذشت که ریاست مدرسه به عهدهٔ میرزا حسینخان که در زمان ناصرالدین شاه به لقب ذُکاءالملک ملقب شده بود و از فرهیخته ترین دولتمردان وقت به شمار می رفت واگذار گردید. او که ریاست دارالترجمهٔ دربار مظفرالدین شاه را به عهده داشت با آگاهی از قابلیّت های فرزند هفده سالهٔ خود محمّد علی او را برای ادارهٔ مدرسه به یاری طلبید و وی که از پنج سالگی با برخورداری از توجهات خاص پدر و در پرتو هوش سرشار و ذهن پذیرای خود افزوده بر تسلّط کامل به زبان مادری، با زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه بخوبی آشنا شده بود، نقشی اساسی در برپا ماندن مدرسه و بالا رفتن ارزش و اعتبار آن، ابتدا به عنوان مدرّس و مؤلف و مترجم و در مرحلهٔ بعدی در مقام رئیس مدرسه تا هنگامی که دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران جانشین آن گردید، ایفا کرد. پس از درگذشت پدر، در دوران کوتاه سلطنت محمّد علیشاه به فرمان او لقب ذُکاءالملک به پسرش انتقال یافت.

در مدرسهٔ علوم سیاسی نخستین وظیفه ای که به عهدهٔ فروغی جوان محوّل گردید تدریس تاریخ بود. این مادّه را میرزا محمدحسینخان برای نخستین بار وارد برنامهٔ مدرسهٔ علوم سیاسی کرد. از آنجا که کتاب آماده ای برای تدریس این رشته وجود نداشت، محمّد علی فروغی خود به تألیف کتابی برای این منظور دست زد. وی برای تاریخ اهمیت فراوانی قائل بود، چنان که در فرصت های متعدد در نوشته هایش بر این نکته به گونه ای مؤکّد انگشت نهاده است. فروغی هنگامی که ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی را به عهده گرفت بیش از سی و دو سال نداشت. تعدادی از استادان مدرسه فرانسوی بودند و یکی از وظایف فروغی ترجمهٔ حضوری گفتارهای آنان برای شاگردان بود. از میان آثاری که او در این دوره از فعالیت نوشت و یا به فارسی برگردانید می توان از تاریخ مختصر ایران، دورهٔ مختصر علم فیزیک، اصول ثروت ملل، حقوق اساسی یا آداب مشروطیّت دوَل، تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق، تاریخ اسکندر کبیر و حکمت سقراط و افلاطون نام برد. نثر فروغی ساده و روان و از فصاحتی دور از پیچیدگی برخوردار است. او از هر دو زبان فرانسه و انگلیسی کتابهایی در موضوعات گوناگون به فارسی برگردانده و واژگان پایه و برابرهای شایسته و آسان فهم فارسی را برای اصطلاحات علمی و فلسفی برای نخستین بار از خود ساخته است.

عناصر تنگ چشم و واپس گرایی که بعد از انقلاب بر همهٔ شئون کشور و دردناک تر از همه بر امور فرهنگی چیرگی یافتند کوشیده اند با زدن انگ های ناروا بر دانشورانی مانند فروغی دست آوردهای علمی و پژوهشی آنان را ناچیز جلوه دهند. در ارتباط با فروغی می گویند که وی تألیفات فلسفی و ترجمه های خود را از آثار فیلسوفان اروپایی بیشتر با قصد از رونق انداختن و بی اعتبار ساختن فلسفه و حکمت اسلامی فراهم آورده است. این گونه اتّهامات در دیدهٔ اهل فرهنگ و دانش پژوهان راستین به راستی خنده آور می نماید و تنها گواه خالی بودن چنته این جماعت است که همواره در کار یاوه سرایی های خالی از دلیل و بی اساس بوده اند.

بنیان گذاری نخستین فرهنگستان ایران

یکی از خدمات بزرگ فرهنگی فروغی بنیان گذاری نخستین فرهنگستان ایران بود. او در بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۱۴ خورشیدی فرمان برپایی این نهاد را که از آن به نام فرهنگستان اوّل نیز یاد کرده اند از رضا شاه گرفت و اساسنامهٔ آن را در شانزده مادّه نوشت و به تصویب هیئت

وزیران رسانید. در آغازِ اساسنامه وظیفهٔ فرهنگستان ایران چنین تعریف شده است: "ترتیب فرهنگ به قصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی، اختیار الفاظ و لغات در هر رشته از رشته های زندگانی، پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی، تهیهٔ دستور زبان، جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه ورزان و صنعتگران و الفاظ و اصطلاحات قدیمی و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگ‌های ولایتی، هدایت افکار به حقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر، تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی، تألیف و ترجمهٔ کتب سودمند و مطالعه و اصلاح خط فارسی"

نخستین نشست فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۴در ساختمان پیشین دانشکدهٔ حقوق به ریاست محمدعلی فروغی در مقام نخست‌وزیر تشکیل شد. البته او اندکی بعد از تشکیل فرهنگستان مغضوب رضا شاه واقع شد و از ریاست فرهنگستان نیز برکنار گردید، ولی عضویت خود را در آن از دست نداد. فروغی پس از برکناری از ریاست فرهنگستان در پیامی خطاب به آن نهاد نوبنیاد آمیختگی بیش از حد زبان فارسی را با زبان عربی به عنوان خطری برای زبان فارسی یادآور شد. او البته با طرد نسنجیدهٔ واژگان عربی نیز موافقت نداشت و معتقد بود که این کار باید از روی تأمّل و همراه با اعتدال صورت گیرد. در بخشی از آن پیام نوشت:

"من به زبان فارسی دلبستگی تمام دارم زیرا گذشته از آنکه زبان خودم است و ادای مراد خویش را به این زبان می‌کنم از لطایف آثار آن خوشی های فراوان دیده‌ام. نظر دارم به این که زبان آینه فرهنگ قوم است و فرهنگ مایه ارجمندی و یکی از عوامل نیرومندی ملیت است. هر قومی که فرهنگی شایستهٔ اعتنا و توجه داشته باشد زنده و جاویدان است و اگر نداشته باشد نه سزاوار زندگانی و بقاست و نه می تواند باقی بماند."

با این همه، در باور او عشق به زبان فارسی حاد و بیمارگونه هم نباید باشد، چون به شکل دیگری موجبات مخدوش کردن آن را فراهم خواهد آورد. فروغی در سومین دورهٔ نخست وزیری خود در هزار و سیصد و بیست بار دیگر در رأس فرهنگستان قرار گرفت که با فرارسیدن مرگش در آذرماه ۱۳۲۱ وی چندان به درازا نکشید.

فرهنگستان اوّل ایران نخستین دورهٔ فعالیت خود را تا چندی بعد از شهریور ۱۳۲۰ بی وقفه ادامه داد و در این مدت طرح‌های تازه‌ای در زمینهٔ زبان و ادبیات ریخت و شماری اصطلاحات فنی و

علمی را برگزید و رواج داد که مجموعه‌ای از آن به نام «واژه‌های نو» انتشار یافت. شمار واژگانی که در این دوره از تصویب فرهنگستان گذشت به دو هزار رسید که برخی به سبب سادگی و تناسب قبول عام یافت و امروز هم به طرز وسیعی مورد استفاده است، ولی برخی دیگر را جامعه نپذیرفت و در نتیجه آن واژه ها در بوتهٔ فراموشی افتادند. بعد از پایان بحران حاصل از جنگ دوم جهانی و برکناری رضاشاه فعالیت فرهنگستان اول از سر گرفته شد و تا سال ۱۳۳۳ ادامه پیدا کرد.

برپایی جشن هزارهٔ فردوسی

در پرتو کوشش خستگی ناپذیر فروغی بود که جشن هزارهٔ فردوسی به مدت ۵ روز، از ۱۲ تا ۱۶ مهر ۱۳۱۳در تهران، طوس، و دیگر شهرهای ایران برگزار شد. در کنگرهٔ هزارهٔ فردوسی، که نخستین اجتماع بزرگ علمی در ایران بود، ۴۰ تن از ایران‌شناسان برجسته از ۱۷ کشور و ۴۰ تن از دانشمندان و ادیبان ایرانی شرکت داشتند. به آن مناسبت سخنرانی‌هایی در تالار دارالفنون در تهران ایراد شد که تعدادی از آنها در کتاب *هزاره فردوسی* به چاپ رسید. فروغی با سود جستن از این فرصت وساطت ملک الشعرای بهار را که در آن هنگام به فرمان رضاشاه در اصفهان زندانی بود نزد وی کرد و با متقاعد ساختن شاه به این که بهار می تواند در غنا بخشیدن به آن رویداد بزرگ مؤثر باشد موجبات آزادی شاعر نامور را فراهم ساخت.

فروغی در ۱۳۰۴ خورشیدی انجمن آثار ملی را تاسیس کرد و ریاست آن را بر عهده گرفت و این یکی دیگر از خدمات ارزندهٔ فرهنگی وی بود. او به نگهداری از آثار باستانی ایران سخت دلبستگی داشت. با تلاش وی بود که در آبان ۱۳۰۹ "قانون عتیقات" از تصویب مجلس گذشت و با این کار برای حفاری، کشف، تملک و حفظ اشیا باستانی، ضوابطی وضع شد.

افزوده بر این، فروغی با نوشتن مقالاتی مانند «موزه چیست و برای چیست؟» کوشید تا ارزش و اهمیت موزه را به ایرانیان بشناساند. او همچنین با رشته مقالاتی زیر عنوانهایی مانند «ایرانی کیست و ایرانی بودن در دوران مدرن به چه معنا است» و چرا باید ایران را دوست داشت، در بیدار کردن حس میهن دوستی و نشان دادن اهمیّت تاریخ و داشتن پیشینهٔ تاریخی شایسته برای یک کشور نقش به سزایی ایفا کرد. در پرتو همین باور بود که فروغی در سه هزار سال تاریخ

فلات ایران به پژوهش پرداخت و چهرهایی چون کوروش و داریوش اول را به عنوان الگوهای در خور پیروی در نظم تازه ای که با قدرت رضا شاه در ایران برقرار شده بود برگزید. فروغی درهویّت سازی برای ایران قرن بیستم سهم بزرگی داشت. او با آگاهی ژرفی که از ادب و فرهنگ ایرانی داشت برای استوارساختن هویت ملّی در دوران تجدد بر یک پایهٔ نیرومند با الهام گرفتن از فرهنگ اصیل کشور خدمتی بزرگ کرد.

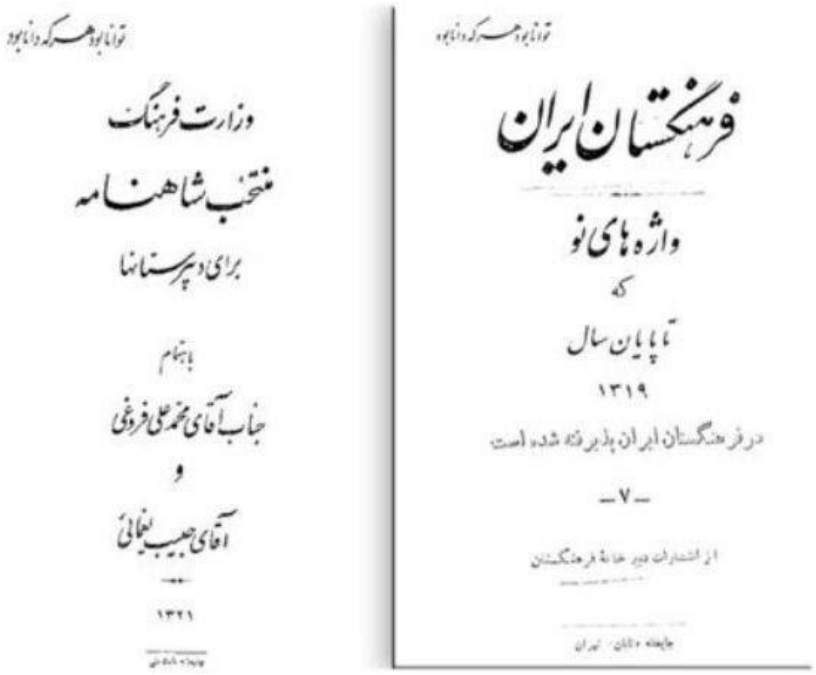
توانا بود هر که دانا بود

فرهنگستان ایران

واژه های نو

که

تا پایان سال

۱۳۱۹

در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است

— ۷ —

از انتشارات دبیرخانهٔ فرهنگستان

چاپخانه ... تهران

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

منتخب شاهنامه

برای دبیرستانها

باهتمام

جناب آقای محمدعلی فروغی

و

آقای حبیب یغمائی

۱۳۲۱

تاسیس انجمن آثار ملی و کوشش در پدید آوردن یک هویّت ملّی برای ایران: تصحیح و تنقیح شمای از شاهکارهای ادبی زبان فارسی

به منظور تدارک منابعی که در پی بردن به هویّت ملّی برای همگان سودمند باشد به تصحیح آثار شماری از نام آور ترین بزرگان فرهنگی ایران مانند، فردوسی و ابن سینا و سعدی و حافظ و خیّام و خواجه نظام الملک طوسی، یا فراهم آوردن زبده ای از این آثار کمر بست. جای یاد آوری است که در تصحیح رباعیّات خیّام از همکاری دکتر قاسم غنی پزشک و ادیب برجسته و

یکی از حافظ شناسان برجستهٔ آن روزگار برخوردار گردید. در سالهای واپسین زندگی تصحیح خمسه نظامی را نیز آغاز کرد که مرگش فرا رسید و آن کار نیمه تمام ماند.

فروغی بر این باور بود که هویت ملی نباید بر تعصّبات قومی و پیوندهای نژادی تکیه کند، بل شایسته آن است که در میراث های فرهنگی و ادبی کشور ریشه داشته باشد. به گفتهٔ او "افتخار به استخوان های پوسیدهٔ نیاکان" و تحقیر اقوام و ملّت های دیگر از خردمندی نیست. همچنین در مقالهٔ "چرا باید ایران را دوست داشت" نشان داد که "حُبِّ وطن با نوع دوستی تعارضی ندارد." برای جلوگیری از خوباختگی ایرانیان در حوزهٔ دانش نیز بخشی از کتاب قانون ابن‌سینا را از عربی به فارسی برگردانید. غیر از آن به ترجمهٔ "فن سماع طبیعی" اثر دیگری از ابن سینا همّت گماشت.

کلّیات سعدی که توسط او با دستیاری حبیب یغمایی تصحیح شد شاید بهترین تحشیه نویسی و تصحیحی است که تا به امروز از این شاهکار گرانسنگ زبان فارسی فراهم آمده و به چاپ های بی شمار رسیده است. افزوده بر این، بخشی از قصاید پند آمیز سعدی را که شامل توصیه ها و هشدارهای سودمند به صاحبان قدرت در روز گار خویش است زیر عنوان "مواعظ سعدی" به صورت جداگانه به چاپ سپرد. فروغی همچنین فشرده ای از شاهنامهٔ فردوسی برای استفاده در دبیرستان ها تهیّه کرد. بعد ها کسان دیگری مانند احسان یار شاطر چکیده ای از شاهنامه را برای آگاهی نسل جوان به نثر در آوردند، ولی فضلِ تقدّم در این کاربا فروغی بوده است.

فروغی در پیشگفتار خود بر کلّیات سعدی به دشواری هایی که دست یافتن بر نسخهٔ در خور اعتمادی از گلستان که از آغاز کتابت محبوب ترین بخش کلیّات سعدی بوده و قرن ها چه در ایران و چه در سرزمین های واقع در حوزهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی و حتی در حوزهٔ امپراتوری عثمانی به صورت کتاب درسی مورد استفاده قرار داشته، توضیحاتی داده است. بنا بر این توضیحات، پس از این که او تعدادی از قدیمی ترین نسخه های خطّی گلستان را مورد بررسی قرار می دهد متوجه می شود که ناهمحوانی های متعددی میانشان وجود دارد که وی آن را نتیجهٔ دخل و تصرّف های ناروا و خوسرانهٔ کاتبان توصیف کرده است. سر انجام از طریق محمّد قزوینی پژوهشگر سرشناس آثار نظم و نثر بزرگان ادب گذشته، از وجود یک نسخهٔ بسیار قدیمی از گلستان در کتابخانهٔ ملّی پاریس آگاهی حاصل می کند. محمّد قزوینی عکسی از آن نسخه در اختیار فروغی می گذارد ولی او پس از نگاهی به آن متوجه می شود که همان نسخه

نیز از تحریفات ناروا بر کنار نمانده است. خوشبختانه پس از چندی به وجود نسخهٔ قدیمی تری از گلستان که در مالکیّت شخصی به نام ابوالحسن گُهر زاد در اصفهان قرار داشته پی می-برد. تاریخ کتابت آن نسخه تنها به حدود سی و چند سال پس از در گذشت سعدی که طبق قرائن موَثّق بین ۶۹۱ تا ۶۹۴ هجری قمری روی داده، باز می گشته است. او پس از بررسی های کافی آن نسخه را با وجود افتادگی هایی در بعضی صفحات، مبنای کار قرار می دهد، ولی از تعدادی نسخ اصیل دیگر نیز به هنگام نیاز استفاده می کند.

بخش عمدهٔ کارهای تحقیقی فروغی در ادبیات و تاریخ ایران در فاصلهٔ بین سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ که از سیاست برکنار بود انجام گرفت. شرح حال نویسان فروغی این دورهٔ شش ساله را از پربارترین ادوار زندگی او توصیف کرده اند. فروغی تصحیح کلیّات سعدی در ۱۳۱۶ انجام داد. در آن زمان علی اصغر حکمت، یکی از نام آورترین فرهیختگان آن دوران که خود آثار مهمّی در تحقیق و تألیف به جای گذاشته است وزیر فرهنگ بود. او از هیچ مساعدتی به فروغی برای پایان بردن درست آن کار سترگ دریغ نورزید و از جمله حبیب یغمایی یکی از کارکنان فاضل زیر مجموعهٔ خود را برای یاری رساندن به فروغی مأمور ساخت.

آثار دیگر فروغی

محمدعلی فروغی به جز کوشش ستودنی در ویراستاری و تصحیح دیوان های شعر سرایندگان قدر اوّل زبان فارسی و نیز متن های به جای مانده در زمینهٔ کشورمداری و راه بردن خردمندانهٔ امور مانند سیاست نامه خواجه نظام الملک، به تألیف های مهم و متعددی در زمینه های مختلف علوم انسانی، از فلسفه و اقتصاد گرفته تا حقوق دست زد و ترجمه های نفیسی از آثار بزرگترین اندیشمندان غربی از زبان‌های انگلیسی و فرانسه در همین رشته ها از خود به جای گذاشت. یکی از مهم‌ترین این کارها که در آن تألیف و ترجمه با یکدیگر همراهند ترسیم مسیر تحول اندیشه ورزی و فلسفه در باختر زمین بود که در سه مجلد زیر عنوان **"سیر حکمت در اروپا"** انتشار یافت. سیر حکمت در اروپا پس از گذشت یک قرن از تاریخ انتشار آن همچنان به طور مرتّب تجدید چاپ می شود و مورد رجوع و استفادهٔ پژوهندگان قرار دارد. صاحبظرن این کار را که بخشی از آن ترجمه *گفتار در روش راه بردن عقل* اثر دکارت است شاخص ترین اثر فروغی در زمینهٔ تألیف و ترجمه می دانند. نثر فاخر و شیوای او در این کتاب،

نه تنها بر حوزه فلسفه، بلکه بر سیر تحول نثر فارسی در روزگار ما تأثیر گذاشته است. بر این اساس فروغی در کار متحوّل ساختن نثر فارسی به سوی سادگی و پیراستگی از حشو و زوایدی که در طول زمان به آن گرفتار آمده بود، در کنار بزرگانی چون علی اکبر دهخدا، محمّد علی جمال زاده و صادق هدایت قرار می گیرد.

یکی دیگر از کارهای فروغی که در ارائهٔ متن های فلسفی به فارسی ساده و در همان حال فصیح و دقیق تأثیر به سزایی به جا گذاشت ترجمه حکمت سقراط اثر افلاطون بود که با مقدمه مشروح و آگاهی بخشی از سوی مترجم منتشر شد.

آثار فروغی تنها به نگارش و پژوهش و تألیف درعرصهٔ ادبیات و فلسفه محدود نمی شود. او نخستین مترجم و نگارندهٔ کتابهایی در زمینهٔ حقوق اساسی و اقتصاد سیاسی در سطح دانشگاهی بود. وی برای نخستین بار در ایران کتابی در حقوق اساسی زیر عنوان "آداب مشروطیّت دول" را نوشت و بعد از آن "تاریخ ملل قدیمه" را که آگاهی های ارزنده ای در ارتباط با تاریخ جهان به دست می داد تألیف کرد. وی به تألیف کتابی هم برای تدریس علم اقتصاد در مدرسهٔ علوم سیاسی دست زد و کتابی نیز با عنوان "دورهٔ مختصر از علم فیزیک" برای همان منظور فراهم آورد. چنان که پیشتر اشاره رفت، فروغی در این کتاب ها معادل های شایسته ای به فارسی برای اصطلاحات رایج علمی زمان خود وضع کرد که بر وسعت معلومات و دقت نظر وی دلالت داشت.

هنگام اشاره به نوشته ها و تألیفات فروغی، دو اثر در خور توجه دیگر او یعنی "آیین سخنوری"، "یاداشتهای روزانه" را نباید از یاد برد. او این یادداشتها را هنگامی که در ۱۲۹۸

خورشیدی به عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران برای راه یافتن به کنفرانس صلح ورسای بعد از جنگ اول جهانی به پاریس عزام شد آغاز کرد و تا پایان عمر آن را ادامه داد. یا داشتهای روزانهٔ فروغی حاوی نکات بسیار مهمّی در بارهٔ یک دورهٔ بیست ساله از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است. در بسیاری از صفحات این یادداشتها تجدد خواهی او و آرزوی صمیمانه اش را برای این که ایران بتواند یوغ عقب ماندگی را از گردن فرو اندازد و در صف کشورهای پیشرفته در آید به روشنی می توان دید. عقیدهٔ پیشرفتهٔ او در ارتباط با وضع زنان در دوسه خطی که بعد از شنیدن آواز زنی در یک مجلس خصوصی در یادداشتها نوشته به خوبی آشکار است: "زنی که خوب می‌خواند آنجا آمد، قدری خواند. چقدر صدای خوبی دارد. افسوس خوردم از اینکه مملکت ما استعداد ضایع‌کن است. اگر در فرنگ بود این استعداد پرورش می‌یافت و این زن در تئاترها و مجامع عالیه آواز می‌خواند و شخصی محترم بود و حال آنکه حالا ضعیفه‌ای است در به در و بیچاره و دستخوش هوی و هوس مردم رذل."

سرانجام در میان نوشته ها و تألیفات پردامنهٔ فروغی باید از یک رسالهٔ در خور توجه به نام «اندیشه‌های دور و دراز» نیز ذکری به میان آورد. این رساله که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی یعنی نود و شش سال پیش نگاشته شده، گواه راستینی بر دور نگری آن مرد دانش و ادب و سیاست است. این نوشته نظراتی یکسر بدیع و بی سابقه را در ارتباط با پیشرفت‌های آینده بشر در دانش و فن‌آوری در بر می گیرد. نظراتی که برخی از شرح حال نویسانِ فروغی آن را را با فرضیهٔ تکامل داروین هماهنگ می دانند و می گویند هدف فروغی از نوشتن چنین رساله‌هایی، آشنا کردن جوانان ایرانی با عقلانیت روزگار معاصر که دانش و اندیشه ورزی بر آن چیرگی دارد و واداشتن آنان به تأمّل بر سرنوشت انسان و جهان پیش رو بوده است.

در پیشگفتار این رساله چنین آمده است: "از خواندن این رساله توقع ندارم همه‌کس معتقد شود که پیشامد احوال نوع بشر چنان است که من فرض کرده‌ام، زیرا خود نیز مطمئن نیستم چنین باشد، بلکه قریب به‌یقین دارم که سیر عالم انسانیت در مدارج ترقی عینا مطابق آنچه به خیال من رسیده نخواهد بود. مقصود من از نگارش این سطور فقط تفریح خاطر جوانان و برانگیختن ایشان به تفکر بوده است. اگر به سبب عدم‌احاطه بر دقایق علوم طب و طبیعیات در تخیلاتی که به نگارش درآورده‌ام نقص و عیبی باشد، امیدوارم متخصصان علوم مزبور خرده نگیرند که منظورم اظهار فضیلت نبوده و در متن رساله هم مکررا به عجز و قصور خود اشاره کرده‌ام."

جالب تر این که اینکه فروغی رساله را به بانوانی تقدیم کرده که "بر حسب ذوق و شور طبیعی و معلومات کسبی ذهن صافی ایشان راغب به خواندن این نوع تحریرات می‌تواند باشد."

آنچه فروغی در حدود صدسال پیش در رسالهٔ یاد شده پیش‌بینی کرده امروز به درستی تحقق یافته است: "همچنان‌که امروز نغمات را در گرامافون ضبط می‌کنند، رسالات و مؤلفات را هم ثبت می نمایند و هرکس می‌خواهد کتابی مطالعه کند به جای اینکه به چشم بخواند به گوش می شنود. ص.۳۵)

نوید دیگری که می دهد در واقع همان سود جستن از امواج الکترونیکی و دانش بی سیم برای دیدن و شنیدن و مباحثه از راه دور و از طریق فضای مجازی است: "روزی خواهد آمد که مردم از هر مسافتی می‌توانند یکدیگر را ببینند و گفت و گو کنند و محتاج نخواهند بود به‌هم نزدیک شوند." (ص. ۳۵)

در ادامهٔ مطلب آمده است: "به این طریق اولا توفیر وقت و صرفهٔ مال بسیار از رفت و آمد معلمین و متعلمین به خانه و مدرسه و تهیه لوازم مدارس از عمارت و میز و نیمکت و غیرها حاصل می‌شود. ثانیا صحت و سلامت مزاج متعلمین بهتر خواهد بود؛ چه عده بسیاری در یک عمارت جمع نشده و هوای کثیف استنشاق نکرده و امراض به یکدیگر سرایت نمی‌دهند و از بسی مفاسد دیگر مادی و معنوی و مزاجی و اخلاقی مصون می‌مانند... از عکس‌تلگرافی یعنی انتقال صور اشکال به‌وسیله قوه تلگراف بی‌سیم (téléphotographie) که الان اختراع شده و مشغول تکمیل آن هستند نیز غافل نباید بود که در آن صورت معلم نه تنها با تلفن بیانات خود را به متعلمین می‌شنواند بلکه حرکات و اشارات خود و تصاویر و اشکال را که باید ببینند، می‌تواند به ایشان بنماید.» (ص. ۳۶)

چنانکه می بینیم، در این پیش بینی توجه به رعایت فاصلهٔ اجتماعی که از سرایت بیماری های همه گیر جلوگیری می کند و یا از سرعت سرایت این بیماری ها می کاهد نیز نهفته است. این همان ضرورتی است که ظرف یک سال گذشته با اشاعهٔ بیماری جهان گیر کرونا احساس شده و در سطح جهان به اجرا در آمده است. وقتی از فروغی می‌پرسند که به نظر او در چه زمانی ممکن است چنین امکاناتی فراهم آید، پاسخ می دهد: "گمان می‌کنم تا آخر زمانه بیستم اگر انجام نگرفته باشد در بیست و یکم البته صورت می‌پذیرد و بسا چیزهای دیگر که به مخیله ما خطور نمی‌کند.» (ص. ۳۶)

شاید اشارهٔ کوتاهی به برخی از ویژگیهای رفتاری و علایق ذوقی محمّد علی فروغی پایان بخش بدی برای این نوشته نباشد. با آنکه از نظر مالی در تنگی به سر می برد عشق بی پایانی به خرید کتاب داشت که به گفتهٔ خودش او را "خانه خراب" کرده بود. برای رعایت حال دیگران سیگار نمی کشید. به خوردن مشروب و قمار دلبستگی نداشت. می گفت که این شیوهٔ زندگی مدیون تربیت توام با آزادی اوست، چون آدمیزاد به هرچه از آن منع گردد حریص تر می شود. هنگامی که نسبتا جوان بود همسر خود را از دست داد، ولی از ازدواج دوباره خودداری ورزید. از تظاهر به دین داری و جانماز آب کشیدن اجتناب می ورزید ولی از اظهاراتی هم که موجب جریجه دار شدن احساسات مذهبی دیگران گردد همواره دوری می جست و اینگونه کارهای را "تضییع عمر" می دانست. آرزو می کرد دولت بتواند جلو برخی تظاهرات زیانبار مذهبی مانند قمّه زنی را بگیرد، کاری که امیرکبیر یک بار خواست به اجرا در آورد ولی در تحقق آن توفیقی نیافت.

فروغی در اوقت نادر فراغت سه تار می نواخت و با اهل هنر، بویژه موسیقی دانان حشر و نشر داشت. آقای مرتضی دهکردی که صاحب تألیفات متعدد در تاریخ تحول موسیقی معاصر ایران است در کتاب "هزار آوا" به نقل از جواد بدیع زاده خواننده و آهنگ ساز ترانه های مردمی و از جمله آواز کوچه باغی در دهه های نخستین سدهٔ ۱۳۰۰ خورشیدی می نویسد که او شبی بزمی مصفا با حضور تنی چند از فرهیختگان و هنرمندان وقت چون ذکاء الملک فروغی، ملک الشعرای بهار، ابوالحسن صبا، حبیب سماعی و ... ترتیب داده بود. در آن شب طبعا تعدادی از آهنگهای خود و از آن میان یک آواز کوچه باغی را با غزلی از سعدی به مطلع **هرکسی را نتوان گفت که صاحبنظر است/عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است**، خواند که مورد توجه فروان قرار گرفت. ولی فروغی یعد از شنیدن آواز کوچه باغی نکتهٔ بسیار ظریفانه ای را که گواه بصیرت او عرصهٔ موسیقی بود یاد آوری کرد که از آن پس همواره مدّ نظر بدیع زاده قرار داشت. آقای دهکردی به نقل از آن هنرمند آورده است:"فروغی پس از تعریف و تمجید از این اثر گفت، این آواز ها مخصوص وارستگان و از خود بیخود خود شدگانی است که به عنوان تفریح آخر شب به این طرز خواندن رو می کنند... این آواز ها را نباید با شعر سعدی و حافظ و امثال آنها خواند.این آوازی است که از دلهای خسته و جان های فرسوده ای برخاسته است که از صبح تا پاسی از شب گذشته با صدها رنج و گرفتاری روبرو بوده و اواخر

شب وقتی به خانه های خود می روند، خسته و کوفته با خواندن چنین آوازهایی خستگی ها را بر خود هموار می سازند... این آواز ها را باید با اشعاری مانند بعضی سروده های **وحشی بافقی** و **کفّاش خراسانی** خواند که بیانگر احساسات درونی این خسته دلان باشد. [کفاش خراسانی] اشعاری مانند **ادّعای عشق** و **نفرین عاشق** دارد و معمولا اینگونه کتابها را می توان ازکتاب فروشی های جنوب شعر یا بساط های کنار خیابان تهیّه کرد..."

در ادامهٔ نقل قول از بدیع زاده آمده است: "آقای فروغی گفت، این آوازها در حقیقت همان موسیقی های قدیم اند که به نام **بیات** معروف شده اند ، مانند **بیات تهران**، **بیات اصفهان** و بیات های دیگر... نمی توانم بگویم که آن بزرگوار عالی قدر و آن فیلسوف بزرگ با چه بیاناتی این مطالب را توضیح داد و تفسیر کرد. ...آن شب به خوبی و با بهترن خاطره گذشت، ولی من آرام ننشستم و در بازار بین الحرمین بین مسجد شاه و مسجد جامع **دعا نامه** و **نفرین نامهٔ** کفّاش خراسانی را به مبلغ یک یا دو قران خریدم و هنگامی که به حَلَب رفتم همراه ویولن صبا صفحهٔ آوازی به امتثال امر جناب آقای فروغی به نام بیات تهران خواندم. یک روی صفحه نوشته بود **دعای عاشق** و روی دوّم **نفرین عاشق"** (نقل از صفحات ۱۲۳، ۱۲۴، و ۱۲۵ کتاب **هزار آوا** چاپ ۱۳۹۹)

فروغی در تربیت فرزندان خود موفق بود. از میان آنان دو پسرش محمود و محسن هریک در رشتهٔ تخصصی خود برجستگی تمام یافتند. محسن فروغی به عنوان مهندس معمار از سرآمدان عصر خویش بود و آثاری ماندنی در معماری به جا گذاشت. محمود فروغی که تا معاونت وزارت امورخارجه پیش رفت و در چندین کشور به عنوان سفیر خدمت کرد و از دیپلمات های تراز اوّل پیش از انقلاب بود.

برخی از منابع مورد رجوع در فراهم آوردن این مقاله

- فروغی و چهل سال تلاش برای بازآفرینی هویت ایران مدرن. پویا زارعی، کارشناس ارشد از دانشگاه سوربن

- ویکی پدیا- دانشنامهٔ آزاد

- ویکی فقه

- گفتگوی روزنامهٔ نسیم آزادی با صادق زیبا کلام

- گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار

زندگی و زمانه محمدعلی فروغی/ احمد واردی/ ترجمه عبدالحسین آذرنگ/ نشر نامک

-ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سقوط رضاشاه/ ایرج رودگرکیا/ نشر پردیس دانش_

مقالات فروغی/ انتشارات توس

- سیر حکمت در اروپا/ محمدعلی فروغی/ انتشارات زوار

-موج چهارم/ رامین جهانبگلو/ نشر نی

-بازیگران عصر پهلوی/ محمود طلوعی/ نشر علم

ایدئولوژی نهضت مشروطه/ فریدون آدمیت

- محمد علی فروغی و ساختارهای نوین حکومتی در ایران/ محمد علی حقدار/ نشر کوی

-هزار آوا، نوشتهٔ مرتضی دهکردی، به اهتمام محمّد حسین ابن یوسف، جلد اوّل